آشنایی با شخصیت و سیره‌ی

مجدد سده‌ی پنجم هجری

امام غزالی

زندگی، آثار، افکار و خدمات



مؤلف: دکتر علی محمد الصلابی

مترجم: ستار آینه‌پور

«اللهم افتح لی ابواب خدمتک»

«اللهم افتح لی ابواب برکاتک، رحمتک، شکرک، حمدک، ذکرک، تسبیحک»

یا فتاح العلیم یا ... یا نور یا الله ... عزتک، اشرفک، جلالک، کبریائک

یا فتاح یا حی یا صمد

اللهم افتح لی ابواب زیارت ...

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم افتح لی ابواب بسم الله الرحمن الرحیم

«اللهم افتح لی ابواب اسمائک الحسنی»

«اللهم افتح لی ابواب علوم القرآن»

«اللهم افتح لی ابواب معرفة القرآن»

«اللهم افتح لی ابواب معرفتک»

«اللهم افتح لی ابواب طاعتک»

«اللهم افتح لی ابواب معرفة نبیک محمد»

«اللهم افتح لی ابواب طاعة سنة نبیک محمد»

«اللهم افتح لی ابواب الجنة الفردوس»

«اللهم افتح لی ابواب الدعاء»

«اللهم افتح لی ابواب ذکرک»

«اللهم افتح لی ابواب رزقک»

«اللهم افتح لی ابواب نورک»

«اللهم افتح لی ابواب حلالک»

«اللهم افتح لی ابواب الشفاعة الذنب والقبر والقیامة»

آشنایی با شخصیت و سیره‌ی مجدد سده‌ی پنجم هجری

امام غزالی رحمه الله

«اللهم اغفر لی، لنا و امام محمد غزالی و ... اهل سنت رحمه»

سرشناسه: صلابی، علی محمد محمد، ۱۹۶۳ - م.

sallābī, Alī Muḥammad Muḥammad

عنوان و نام پدیدآور: امام غزالی مجدد سده‌ی پنجم زندگی، آثار و افکار او / مولف علی محمد الصلابی ؛ مترجم ستار آیینه‌پور.

مشخصات نشر: سنندج : انتشارات کردستان ،۱۳۸۷ .

مشخصات ظاهری: ۱۳۶ص.

شابک: ۹۷۸ -۹٦٤ - ۹۸۰ -۰۳۵ - ٦

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

عنوان قراردادی: الإمام الغزالی من کبار علماء المدارس النظامیه. فارسی

موضوع: غزالی، محمد بن محمد، ٤٥۰ - ٥۰٥ق.

موضوع: فیلسوفان اسلامی — متون قدیمی تا قرن ١٤

شناسه افزوده: آینه‌پور، ستار، ۱۳۵۳ - مترجم

رده بندی کنگره: BBR۷۸۳ / ص۸ الف۸ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی: ۱۸۹/۱

شماره کتابشناسی ملی: ٤٦٥۸۰۳۱

آشنایی با شخصیت و سیره‌ی

مجدد سده‌ی پنجم هجری

امام غزالی رحمه الله

«زندگی، آثار، افکار و خدمات»

مؤلّف:

دکتر علی محمد الصلابی

مترجم:

ستار آینه پور



انتشارات کردستان

سنندج



انتشارات کردستان

Kurdistan Publication

سنندج - پاساژعزتی - تلفن: ۲۲۶۵۳۸۲

آشنایی با شخصیت و سیره‌ی امام غزالی رحمه‌الله

✓ نام کتاب:	سیره‌ی امام غزالی
✓ مؤلف:	دکتر علی محمد الصلابی
✓ مترجم:	ستار آیینه‌پور
✓ ویراستار:	عثمان نقشبندی
✓ نوبت چاپ:	اول: ۱۳۸۸
✓ تیراژ:	۵۰۰۰ جلد
✓ تعداد صفحه و قطع:	۱۴۸ صفحه‌ی رقعی
✓ ناشر:	انتشارات کردستان

قیمت: ۲۰۰۰ تومان

شابک: ۶ـ ۰۳۵ ـ ۹۸۰ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸

ISBN: 978 - 964 - 980 - 035 - 6

فهرست مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه‌ی مترجم

پیامبرﷺ در حدیثی که امام بخاری و امام مسلم روایت کرده‌اند، می‌فرماید: «إِنَّمَا النَّاسُ كَإِبْلٍ مِأَةٍ لَا تَكَادُ تَجِدُ فِيهَا رَاحِلَةً»: «مردم، مانند دسته‌ی صد نفری شتران هستند، که به ندرت در میان آنها شتر راهوار، چابک و پیشتازی، یافت می‌شود».

جوامع بشری ـ چنان‌که پیامبرﷺ در حدیث یاد شده اشاره فرموده‌اند ـ نیز چنین هستند. از میان صدها بلکه هزاران نفر به ندرت انسان‌هایی فرهیخته و نوابغی یافت می‌شوند که همّ و غم جامعه‌ی خود را داشته و در فکر ایجاد تغییر و تحول مطلوب باشند و مسیر حرکت جامعه را به سوی رشد و ترقی رهنمون شوند. وجود چنین افرادی اساس و پایه‌ی توسعه همه‌جانبه در جوامع بشری هستند و جامعه اگر از وجود چنین افرادی تهی باشد، به تقلید و تبعیت و وابستگی گرایش می‌یابد. نقش این گونه افراد در توسعه‌ی جوامع بشری، به‌سان نقش صنایع سنگین در توسعه و پیشرفت صنعتی جوامع است و اگر جامعه‌ای خواهان توسعه باشد، باید در زمینه‌ی رشد و پرورش چنین افرادی سرمایه‌گذاری کند.

جوامع اسلامی نیز تا زمانی که از وجود چنین شخصیت‌هایی برخوردار بودند، در زمینه‌های مختلف علمی، سیاسی، اقتصاد، انسانی و... سرآمد و پیشتاز جوامع بشری بودند؛ اما زمانی که از وجود چنین افراد فرهیخته و پیشتازی، تهی گشتند، به جای نوآوری، ابتکار و ایجاد تحول، در تمامی زمینه‌ها دچار تقلید، رکود و ایستایی شدند.

یکی از شخصیت‌های برجسته و تأثیرگذار در تاریخ اسلام و زندگی مسلمان و افکار و اندیشه‌های آنان و به عقیده بسیاری از علما، یکی از مجدّدین تاریخ اسلام، امام محمد غزالی توسی است.

امام غزالی در بیشتر علوم عصر خود از جمله فقه، اصول فقه، فلسفه و نقد آن، کلام، تربیت و اخلاق و... سرآمد و صاحب‌نظر بوده و آثار گران‌بهایی را از خود بر جای گذاشته است و بسیاری از آثار ایشان به ویژه کتاب با ارزش و گرانسنگ ایشان، احیاء علوم الدین تا به امروز از جمله‌ی تأثیرگذارترین کتاب‌ها در افکار و اندیشه و زندگی مسلمانان به شمار می‌آید.

نوشته‌ای که در پیش‌رو دارید، تلاشی در جهت ابراز، معرفی و تحلیل اندیشه‌ها و دیدگاه‌های امام غزالی درباره‌ی مسایل مختلفی مانند تصوف، افکار باطنی، فلسفه، کلام و... است.

در ترجمه کتاب سعی شده است، با رعایت امانت، تمام کتاب بدون حذف و اضافه به فارسی برگردانده شود. به دلیل این‌که در پاراگراف‌بندی و فصل‌بندی کتاب برخی مشکلات مشاهده شد، تغییراتی در پاراگراف‌ها و فصل‌بندی کتاب داده شده که به طور خلاصه به آنها اشاره می‌شود:

۱. برخی پاراگراف‌ها ـ بدون داشتن ارتباط منطقی و معنی‌دار ـ بسیار طولانی بودند. در ترجمه برای رفع این مشکل، این‌گونه پاراگراف‌ها ـ در حد امکان ـ به پاراگراف‌های کوتاه‌تری تقسیم شده‌اند.

۲. اصل متن مأخوذ از کتابی است درباره‌ی سلجوقیان به نام «دولة السلاجقة». در این کتاب از امام غزالی هم به عنوان یکی از بزرگ‌ترین علمای این عصر یاد شده و بخش مربوط به او شامل نُه فصل است.

۳. از نُه فصل اصلی کتاب، بخش آخر آن، که در مورد آخرین کتاب امام غزالی و روزهای آخر عمر اوست، با محتوا و و موضوع اصلی این فصل یعنی موضع‌گیری غزالی در مقابل اشغالگری صلیبیان، ارتباطی ندارد و در ترجمه، این فصل به دو فصل تغییر یافته است.

نویسنده‌ی کتاب دکتر علی محمد محمد الصلابی از کشور لیبی می‌باشد. ایشان ـ چنان‌که در سایت رسمی‌شان اشاره شده است ـ تاکنون بیش از چهل جلد کتاب را در مورد تاریخ اسلام و شخصیت‌های برجسته‌ی آن به رشته‌ی تحریر درآورده‌اند از جمله:

۱. السیرةالنبویة، عرض وقائع و تحلیل أحداث.
۲. فقه‌التمکین في القرآن الکریم که رساله دکتری ایشان بوده است.
۳. الإنشراح و رفع الضیق في سیرة امیرالمؤمنین أبي‌بکر الصدیق.
۴. فصل الخطاب في سیرة أمیرالمؤمنین عمر بن الخطاب.
۵. تیسیر الکریم المنان في سیرة أمیرالمؤمنین عثمان بن عفان.
۶. أسمی المطالب في سیرة أمیرالمؤمنین علی بن أبي‌طالب.
۷. سیرة خامس الخلفاء الراشدین أمیرالمؤمنین الحسن بن علی بن أبي‌طالب.
۸. الخلیفة الراشد والمصلح الکبیر عمر بن عبدالعزیز
۹. معاویة بن أبي‌سفیان.
۱۰. الدولة الأمویة.
۱۱. دولة السلاجقه.

۱۲. الدولة العثمانية.

۱۳. صلاح‌الدين الأيوبي و جهوده في القضاء على الدولة الفاطمية و تحرير البيت المقدس

۱۴. الحملات الصليبية (الرابعة والخامسة والسادسة والسابعة) والأيوبيون بعد صلاح‌الدين

و... .

در پایان بر خود لازم می‌دانم که از زحمات و تلاش‌های مدیریت محترم انتشارات کردستان در چاپ و انتشار این کتاب و هم‌چنین از ویراستار محترم، تشکر و قدردانی نمایم. از خداوند متعال برای ایشان در جهت توسعه و گسترش فرهنگ دینی مردم، توفیق روزافزون را خواستارم.

ستار آینه‌پور
۱۳۸۷/۹/۲۹
کرمانشاه

بسم الله الرحمن الرحیم

بخش نخست: نام، نسب و آغاز زندگی او

۱. نام و نسب او

شیخ امام، دریای دانش، حجّة الاسلام، نادره‌ی زمان، زین‌العابدین ابوحامد بن محمد بن محمد بن احمد طوسیِ شافعی غزّالی، صاحب تألیفات زیاد و ذکاوت بی‌حد.[۱] برخی، وی را به غزاله، بدون تشدید، شهر محلّ ولادتش، نسبت داده‌اند، که این نسب از نظر لغوی صحیح می‌باشد. برخی نیز وی را به غزّالی با تشدید حرف «ز» خوانده‌اند، نسبت دادن به غزّال یعنی ریسنده، اشاره به حرفه‌ی پدرش است که از آن طریق امرار معاش کرده است و این نسبت نیز از نظر لغوی صحیح می‌باشد.

۲. تولّد و رشد وی

در شهر توس در سال چهارصد و پنجاه هجری متولّد شد. پدرش مردی فقیر و صالح بود که جز از حاصل دسترنج خود نمی‌خورد و در مغازه‌اش در

۱. الذهبی، سیر اعلام النبلاء: ۱۸/۳۲۲-۳۲۳.

توس به ریسندگی پنبه و فروش آن مشغول بود. او، در اوقات فراغتش، به مجالس علما می‌رفت، به آنها سر می‌زد، به خدمتشان می‌پرداخت و در نیکی کردن نسبت به آنها و کسب علم از آنان ـ در حدّ امکان ـ از خود جدّیت نشان می‌داد. هنگامی که سخنان آنها را می‌شنید، می‌گریست و با التماس و زاری از خداوند می‌خواست که فرزندی فقیه و واعظ به وی بدهد و خداوند، دو پسر، ابوحامد و برادرش احمد را، به وی عطا کرد.[۱] اما تقدیر به وی مهلت نداد تا ببیند آرزویش تحقّق یافته و دعایش مستجاب شده است، زیرا وی در حالی فوت کرد که ابوحامد هنوز کوچک بود و به سن رشد نرسیده بود. اما مادر ابوحامد زنده ماند تا وقتی که آفتاب اقبال پسرش را دید که در آسمان عظمت و افتخار برآمد و در بزرگ‌ترین مرکز علمی زمان خود جای گرفت. پدرش (قبل از مرگ) سرپرستی از او و برادرش را به یکی از دوستان خود ـ که اهل تصوّف و خیر بود ـ سفارش کرده و به وی گفته بود: حسرت و تأسّف زیادی از جهت یاد نگرفتن علم و نوشتن، در دل دارم و دوست دارم آن‌چه را که از دست داده‌ام، در دو پسرم جبران کنم، پس به آنها علم بیاموز و هیچ ایرادی هم ندارد که در این راه هرچه را برای آنها به‌جا می‌گذارم، هزینه کنی. هنگامی که او فوت کرد، مرد صوفی به تعلیم آنها روی آورد، اما طولی نکشید که آن مقدار پول ناچیزی که پدرشان برای آنها به‌جاگذاشته بود، تمام شد و فراهم نمودن امکانات زندگی آنها برای وی مشکل شد و از این‌رو به آنها گفت: بدانید که من هرچه را که داشتید برای شما هزینه کردم و من مردی تهیدست و بی‌توجه به مسایل مادی هستم و پولی ندارم که با آن شما را کمک کنم و بهترین راه برای شما به نظرم این است که چون شما از طالبان علم

۱. ابن‌خلکان، وفیات الأعیان: ۲۰۷/۱ ـ التصوف بین الغزالی و ابن‌تیمیه، ص ۴۶.

هستید، به مدرسه‌ای بروید تا در آن‌جا امکاناتی برایتان فراهم شود و در گذراندن زندگیتان به شما کمک کند. آنها نیز چنین کردند و این، باعث خوش‌بختی و بلندی مقام آنها شد. امام غزالی همیشه این داستان را نقل می‌کرد و می‌گفت: علم را برای غیر خدا طلب کردیم، اما علم امتناع کرد از این‌که برای غیر خدا باشد.[1]

۳. کوشش او در راه کسب علم

غزّالی، در دوران کودکی، بخش اندکی از فقه را در شهر خود (توس) نزد استادش احمد بن محمد رازکانی[2] خواند و البته نخستین استاد وی در شهر توس، یوسف نسّاج بود.

پس از این‌که غزالی این مقدار کم از فقه را در شهر خود فرا می‌گیرد، بار سفر به گرگان می‌بندد، جایی که در آن به حضور استادش ابونصر اسماعیلی رسید و به عنوان مرحله‌ی نخست در فراگیری و کسب علم، به نوشتن آن‌چه از او می‌شنید پرداخت. یک بار، به توس بازگشت و به هنگام بازگشت، اتفاقی برای وی افتاد که او را وادار کرد (از این پس) هرچه را نوشته، حفظ کند و هرچه را آموخته، فهم کند؛ خودش در این مورد می‌فرماید: راهزنان راه را بر ما بستند، هرچه را داشتم بردند و رفتند، اما من آنها را دنبال کردم. رئیس آنها برگشت و گفت: وای بر تو! برگرد وگرنه کشته می‌شوی! من به او گفتم: تو را به کسی که سلامتی خود را از او انتظار داری، سوگند می‌دهم که یادداشت‌هایم را به من برگردانی، زیرا چیز مفیدی برای شما نیست. گفت:

---

۱. الشامی، صالح، الإمام الغزالی، ص ۱۹.

۲. رازکانی، منسوب به شهر کوچکی در توس است به نام «رازکان (رادَکان)».

این یادداشت‌ها چیست؟ گفتم: چند کتابی است در خورجینی که برای شنیدن، کتابت و یادگیری آنها، مسافرت و تحمل دوری کرده‌ام. او خندید و گفت: چگونه ادّعا می‌کنی که آن علم‌ها را یادگرفته‌ای، در حالی که ما آنها را از تو گرفتیم و تو از آن جدا شدی و حالا بی‌علم شده‌ای؟! سپس، به یکی از یارانش دستور داد که خورجین را به من تحویل دهد. امام غزالی می‌فرماید: این گفتاری بود که خداوند بر زبان وی جاری کرد تا مرا در کارم راهنمایی نماید. هنگامی که به توس رسیدم، سه سال مشغول شدم تا این‌که هرچه را یادداشت کرده بودم، حفظ نمودم و چنان شدم که اگر راهزنان راه را بر من بگیرند، بی‌علم نشوم![1]

۴. ملازمت او با امام الحرمین

امام غزالی، سپس به نیشابور ـ که در آن زمان پایتخت سلجوقیان و پس از بغداد، مرکز علم بود ـ آمد و ملازم و همراه امام‌الحرمین ـ کسی که شخصیت و بزرگی او را در علم و تدریس می‌شناسیم ـ شد و در آن‌جا جدّیّت و کوشش بسیار نمود تا این‌که در فقه مذهب امام شافعی، علم خلاف، جدل و اصول ـ که علوم مهم زمان او بودند ـ درخشید. امام الحرمین از ذکاوت و موشکافی وی در مفاهیم ظریف و گستردگی اطلاعاتش، ابراز شگفتی می‌کرد و می‌فرمود: غزالی دریایی سرشار است.[2] او سرآمد همتایان خود که چهارصد نفر بودند، شد و به درجه‌ی مُعیدی و نیابت استاد خود رسید.[3]

---

۱. الشامی، همان، ص [نامعلوم].
۲. طبقات الشافعیه: ۱۹۵/۶ ـ التصوف بین الغزالی و ابن‌تیمیه، ص ۴۷.
۳. رجال الفکر و الدعوة: ۱۷۲/۱.

گفته‌اند: هنگامی که وی کتاب المنخول را نوشت، ابوالمعالی امام‌الحرمین آن را دید و گفت: تو، در حالی که من هنوز زنده‌ام، مرا دفن نمودی، کمی صبر می‌کردی! کتاب تو، کتاب مرا تحت الشعاع خود قرار داد![۱]

۵. انتصاب او به عنوان مدرّس نظامیه‌ی بغداد

هنگامی که امام‌الحرمین در سال ۴۷۸ هـ فوت کرد، غزالی با هدف دیدار خواجه نظام‌الملکِ وزیر به مَعَسْکَر (اردوگاه نظامیان) رفت، در حالی که هنوز بیشتر از ۲۸ سال از عمرش نگذشته بود و فضل وی هویدا و شهرتش فراگیر شده بود. مجلس وزیر، محل تجمّع اهل علم و پناهگاه آنها بود و در آن زمان، مجالس و حتی مراسم عزاداری نیز خالی از مناظرات فقهی و مباحث کلامی نبود.

غزالی در مجلس نظام‌الملک با علما به مناظره پرداخت و حریفان را مغلوب کرد و کلام وی بر آنها غالب شد. همگان به فضل او اعتراف کردند و نظام‌الملک با ابهت و احترام او را پذیرفت و وظیفه‌ی تدریس در نظامیه‌ی خود در بغداد را به او واگذار کرد و این، نهایت آرزوی علمای آن عصر بود که برای کسب آن به رقابت می‌پرداختند.

امام غزالی، در سال ۴۸۴ هـ در حالی که عمرش از ۳۴ سال نگذشته بود، به بغداد آمد و خیلی کم اتفاق می‌افتاد که دانشمندی در این سن به این جایگاه والا برسد. غزالی شروع به تدریس در نظامیه کرد. زیبایی گفتار، کمال فضل، فصاحت زبان، نکته‌های ظریف و اشارات زیبای او مردم را شگفت زده کرد و مردم، به همین خاطر او را بسیار دوست می‌داشتند.

---

۱. سیر اعلام النبلاء: ۳۳۵/۱۹.

دانشمند هم‌عصر او عبدالغافر فارسی، می‌گوید: ابهت و جایگاه وی (غزالی) در بغداد، آن چنان بالا رفت که بر موقعیت و ابهت بزرگان، امیران و دارالخلافه، فایق می‌آمد.[۱] جمع کثیری از طلاب تحصیل علم، نزد وی به کسب علم می‌پرداختند. خود امام غزالی در کتاب «المنقذ من الضلال» در وصف حال خود و نظامیه می‌گوید: «من از کسانی بودم که به تدریس و فایده رساندن علم به سیصد نفر از طلاب در بغداد محظوظ و بهره‌ور شدم».[۲] غزالی، در آن‌جا، به تألیف در اصول، فقه، کلام و حکمت شروع کرد.[۳]

۶. اسباب نبوغ و شهرت غزالی

چند عامل دست به دست هم دادند که باعث نبوغ و شهرت غزالی شدند از جمله:

ـ پرورش و تربیت علمی وی: زیرا او شیفته‌ی علم و در جستجوی یقین و واقعیات مسایل بود؛ علوم زمان خود را خواند، در آنها نبوغ یافت و سرآمد همتایان خود شد.

ـ ذکاوت و هوشیاری و حافظه‌ی فراوانی که او از آن بهره‌مند بود: او از ذکاوت بسیار، تیزبینی و درک و فهم بی‌حدّی برخوردار بود. بسیار موشکاف و نکته‌سنج و ریز بین بود.

ـ تدریس او در مدرسه‌ی نظامیه که سلاجقه برای آموزش اصول و افکار اهل سنت تأسیس کرده بودند نیز، از اسباب شهرت او بود.[۴]

---

۱. رجال الفکر و الدعوة: ۱۷۳/۱.
۲. المنقذ في الضلال، ص ۸۵.
۳. الذهبی، سیر اعلام النبلاء: ۱۷۳/۱۹.
۴. التصوف بین الغزالی و ابن‌تیمیه، ص ۵۰.

۷. تحول بزرگی که مسیر زندگی او را تغییر داد

غزالی در این ایّام از عمر خود، به قله‌ی افتخار رسید و دنیا با خضوع و فروتنی، به او روی آورد و ثروت، شهرت و انتشار نام و هم‌چنین، جایگاه و نفوذ کلام را برای او به ارمغان آورد و او از همه‌ی این‌ها برخوردار شد و با وجود این همه، از طلب علم باز نایستاد و به مطالعه‌ی علوم ظریف و مشکل و کتاب‌های تألیف شده در آنها پرداخت که این تأثیر بزرگی در تحول عظیمی که مسیر زندگیش را از آن پس تغییر داد، به همراه داشت.[۱]

اجازه دهید که سر رشته‌ی سخن را به خود امام غزالی بدهیم، زیرا او بهترین کسی است که داستان خود در این تحول را برای ما بازگو کند:

«شروع نمودم به مطالعه‌ی کتاب‌های آنها (یعنی اهل تصوّف)، مانند کتاب «قوت القلوب» از ابوطالب مکی‌ؒ، هم‌چنین کتاب‌های حارث محاسبی و نوشته‌های متفرّق روایت شده از جنید؛ پس به یقین دریافتم که آنها «ارباب احوال» هستند نه «اصحاب اقوال» و من، آن‌چه را که باید از طریق علم و گفتار کسب می‌کردم، به دست آورده‌ام و چیز دیگری باقی نمانده، مگر آن‌چه که با سماع و تعلیم نمی‌شود یادگرفت، بلکه باید با ذوق و سلوک آن را به دست آورد. برایم نمایان شده بود که امیدی به رسیدن به خوش‌بختی آخرت نیست، مگر به وسیله‌ی تقوا و جلوگیری از هوای نفس و اساس همه‌ی این مسایل عبارت است از: قطع ارتباط و پیوند دل با دنیا، با دوری گزیدن از سرای غرور و نزدیک شدن به سرای جاودان و ماندگار و روی آوردن به خداوند با همّت کامل و البته، این، تحقّق نمی‌یابد مگر با رویگردان شدن از مقام و ثروت و گریزان شدن از سرگرمی‌ها و تعلّقات.

---

۱. الشامی، صالح، الإمام الغزالی، ص ۲۳.

سپس به ملاحظه‌ی اوضاع خود پرداختم و دیدم که در علایق مختلف، غوطه‌ور شده‌ام و تعلّقات در تمام جوانب مرا دوره کرده است و به ملاحظه‌ی کارهای خود پرداختم ـ که بهترین آنها تدریس و تعلیم بود ـ و دیدم که در آن به دانش‌های بی‌اهمیت و غیرمفیدی برای آخرت، روی آورده‌ام. سپس به تفکر در نیتم از تدریس پرداختم و دیدم که برای کسب رضایت خداوند نیست؛ بلکه انگیزه و محرّک آن طلب جاه، مقام، آوازه و شهرت بلند است؛ پس، یقین پیدا کردم چنان‌چه به جبران اوضاع نپردازم، بر لبه‌ی پرتگاه سقوط هستم و در معرض افتادن در آتش قرار گرفته‌ام.

مدّتی در این فکر بودم و هنوز در مقام انتخاب و گزینش راه بودم، روزی برای بیرون رفتن از بغداد و جدا شدن از آن اوضاع، تصمیم می‌گرفتم و روز دیگر اراده‌ام سست می‌شد؛ یک قدم به جلو می‌رفتم و قدمی به عقب برمی‌گشتم. سپیده‌دم، تمایلی صادقانه برای طلب آخرت، در وجودم ایجاد نمی‌شد، مگر این‌که سربازان شهوت، دسته‌جمعی یورش می‌آوردند و به هنگام غروب آن را سست می‌کردند و چنان شده بود که زنجیره‌ی شهوت‌های دنیا، مرا به سوی ماندن می‌کشاندند و از طرف دیگر، منادی ایمان، فریاد کوچ و رحیل سر می‌داد، که: جز اندکی از عمر نمانده است، سفر درازی پیش‌رو داری و همه‌ی علم و عملی که در آن به‌سر می‌بری، همه‌اش ریا و خیال‌بافی است و اگر همین حالا آماده نشوی، پس کی آماده خواهی شد؟! اگر حالا این موانع را قطع نکنی، پس کی قطع خواهی کرد؟! در این هنگام تشویق، تحریک و عزم برای گریز و فرار قطعی می‌شود و سپس، شیطان باز می‌گردد و می‌گوید: این یک حالت عارضی است، مبادا مطیع آن شوی؛ زیرا به زودی از بین می‌رود و اگر تو فرمان‌بردار آن شوی و

این جایگاه بزرگ و این حالت منظّمِ خالی از تیرگی و تلخی و این آسودگی حتمیِ دور از درگیری و نزاعِ رقیبان را ترک کنی، شاید بعداً به خود بیایی و دیگر راه بازگشت برایت فراهم نشود.

و من، هم‌چنان، مدّتی نزدیک به شش ماه، از رجب سال ۴۸۸ هـ، میان جاذبه‌ی شهوات دنیا و انگیزه‌های آخرت در حالت تردید و دودلی بودم و در این ماه، مسأله از حد اختیار به اجبار تبدیل شد، چون‌که خداوند زبان مرا از تدریس بند آورد و هرچه تلاش می‌کردم که حتی یک روز به خاطر رضایت دل‌های افرادی که پیش من می‌آمدند، به تدریس بپردازم، زبانم توان گفتن حتی یک کلمه را هم نداشت و اصلاً نمی‌توانستم. سپس، هنگامی که ناتوانی خود را احساس کردم و اختیارم به طور کلّی از دستم رفت، مانند انسان ناگزیری که هیچ چاره‌ای ندارد، به خداوند پناه بردم و آن خدایی که انسان ناگزیر را جواب می‌دهد هنگامی که او را فرا خواند، مرا نیز جواب داد و رویگردانی از مقام، ثروت، فرزندان و یاران را بر من آسان کرد».[1]

امام غزالی در ماه ذی‌القعده‌ی سال ۴۸۸، بغداد را ترک کرد، پس به حجِّ خانه‌ی خدا رفت و سپس، قصد شام کرد و ده سال در آن‌جا ماند که بخشی از آن را در بیت‌المقدس به گوشه‌گیری، خلوت، ریاضت و جهاد با نفس و مشغول شدن به تزکیه‌ی نفس و خالص نمودن دل برای یاد خدا گذراند. هم‌چنین مدتی، روزها را به اعتکاف در مناره‌ی مسجد دمشق مشغول می‌شد.[2]

هم عصر او، عبدالغافر، این دگرگونیِ او را توصیف می‌کند و می‌گوید: او (غزالی) راه زهد، عبودیت و ترک جاه و مقام را پیمود و آن‌چه از جایگاه و

---

۱. المنقذ من الضلال، ص ۱۳۹-۱۴۳.　　۲. الشامی، صالح، الإمام الغزالی، ص ۲۵.

مقام را که به دست آورده بود، برای مشغول شدن به اسباب تقوا و توشه‌ی آخرت، کنار نهاد و بنابراین، از وضعیّتی که در آن به‌سر می‌برد، بیرون آمد و شروع به جهاد با نفس و تغییر اخلاق و نیکو کردن اوصاف کرد و در نتیجه، شیطانِ غرور و سبکسری، طلب ریاست و مقام و داشتن اخلاق مذموم، به آرامش روان، اخلاقِ پسندیده و دست کشیدن از مسایل رسمی و کلیشه‌ای، پوشیدن لباس صالحان و ترک آرزوهای دنیایی و آماده شدن برای کوچ به جهان ماندگار شد.[۱]

امام، سپس شروع به نوشتن کتاب‌های مشهورش، مانند احیاء علوم الدین و کتاب‌های مختصر مانند الأربعین و رساله‌های دیگری غیر از آن کرد که هرکس در آنها تأمّل کند، جایگاه این مرد را در انواع علم، خواهد شناخت.[۲]

۸. بازگشت دوباره‌ی غزالی به آموزش و تدریس

امام، پس از عزلتی که ده سال طول کشید، به شهر خود توس بازگشت، تا یک سال دیگر، عزلت خود را ادامه دهد. سرانجام، با اصرار فرمانروایان و درخواست‌های مکرّر ایشان برای آمدن به میان مردم، به سوی نیشابور خارج شد تا در مدرسه‌ی نظامیه‌ی آن‌جا تدریس نماید. این مسأله در ماه ذی‌القعده‌ی سال ۴۹۹ ه، روی داد. خود امام در این مورد می‌فرماید: «خداوند حرکت به سوی نیشابور برای انجام این وظیفه (تدریس) را در ذی‌القعده‌ی سال ۴۹۹ه، بر من آسان نمود و مدّت عزلت و گوشه‌گیری به یازده سال رسید».[۳]

۱. همان، ص ۲۶.
۲. الشامی، الصالح، الإمام الغزالی، ص ۲۶.
۳. المنقذ من الضلال، ص ۱۵۹.

امام غزالی بازگشت دوباره‌ی خود به تدریس را توضیح می‌دهد و این‌که این بار با روشی نو، نیت و هدفی تازه وکاملاً متفاوت با گذشته بوده است؛ او می‌گوید: من خود می‌دانستم که گرچه برای نشر علم بازگشته‌ام، اما در واقع بازنگشته‌ام؛ زیرا بازگشت، عبارت است از برگشتن به جای اولی: من در گذشته، علمی را گسترش می‌دادم که به واسطه‌ی آن، مردم به جاه و مقام می‌رسیدند و من با گفتار و کردار خود، مردم را به سوی آن دعوت می‌کردم و این، هدف و نیت من بود. اما اکنون به علمی دعوت می‌نمایم که به واسطه‌ی آن، جاه و مقام کنار نهاده می‌شود و پستیِ درجه‌ی جاه و مقام شناخته می‌شود و این، نیت، قصد و آرزوی کنونی من است. خداوند بر آن آگاه است که من قصد دارم خود و دیگران را اصلاح نمایم. اما اطمینان و یقین دارم که هیچ توان و قدرتی نیست مگر به پشتوانه‌ی خداوند و این من نبودم که به این سمت حرکت کردم، بلکه او مرا به حرکت وادار کرد و من کاری از خود نکردم، بلکه او مرا به کار گرفت؛ پس از او می‌خواهم که ابتدا مرا اصلاح و سپس دیگران را به وسیله‌ی من اصلاح کند و مرا هدایت و سپس دیگران را به واسطه‌ی من هدایت کند و حق را آن چنان که هست به من بنمایاند و توان پیروی از آن را به من بدهد و باطل را آن چنان که هست به من بنمایاند و توان پرهیز از آن را به من بدهد.[1]

اقامت غزالی در نیشابور زیاد طول نکشید و مدتی که در نظامیه‌ی آن‌جا تدریس کرد، خیلی کم بود و آن‌جا را ترک کرد و به منزل خود در توس بازگشت. او در توس، در کنار منزل خود مدرسه‌ای برای طلّاب علم و خانقاهی برای صوفیه ساخت و اوقات خود را به کارهای زیر اختصاص داد:

---

۱. غزالی، المنقذ من الضلال، ص ۱۵۹ ـ ۱۶۰.

۱. ختم قرآن، ۲. هم‌نشینی با اهل دل، ۳. نشستن برای تدریس. امام غزالی، پس از تحمّل انواع زُهد و قناعت و ایستادگی در مقابلِ رقبا و تلاشِ آنها برای کشاندن رقابت به دربار پادشاهان و پس از آن‌که خداوند وی را از گرفتار شدن در چنگال مصایب حفظ فرمود، فوت کرد.[۱]

امام غزالی رحمه الله در اواخر عمر خود به طلب علم حدیث، هم‌نشینی با اهل حدیث و مطالعه‌ی صحیحین (امام بخاری و امام مسلم) روی آورد و اگر زنده می‌ماند، در مدّت اندکی، در این علم نیز بر همگان فایق می‌آمد. این توفیق بزرگی از طرف خداوند برای امام غزالی بود که خاتمه‌ی کارش را در مطالعه‌ی حدیث و سنّت قرار داد و فکر می‌کنیم که خداوند با کرم و فضل و منت خود، وی را در رسیدن به این سرانجام، توفیق داد. اما برای او فراهم نشد که روایت حدیث نماید.

از امام، فقط چند فرزندِ دختر به‌جا ماندند. از اموال و اسباب زندگی، اعم از کسبی و موروثی، آن قدر داشت که او را کفایت بکند و اموال زیادی هم به وی عرضه شد، امّا او نپذیرفت.[۲] از جمله نقدهایی که بر امام گرفته می‌شد، اشکالاتی نحوی بود که در هنگام سخن گفتن وی روی می‌داد، که در آن بازنگری کرد و در این کار انصاف را رعایت نمود و اعتراف کرد که قبلاً به آن نپرداخته است و به آن‌چه در تکلّم به آن نیاز دارد، اکتفا کرده است، با وجود این‌که خطبه‌هایی ایراد می‌نمود و کتاب‌هایی با عبارت‌هایی می‌نوشت که ادیبان و فصیحان زبان‌آور از آن عاجز بودند.[۳]

---

۱. الذهبی، سیر اعلام النبلاء: ۳۲۹/۱۹. ۲. همان: ۳۲۶/۱۹.
۳. همان: ۳۲۶/۱۹.

۹. ترتیب زمانی تألیفات امام غزالی

تألیفاتی که نسبت آنها به امام غزالی، صحیح و قطعی است، برحسب تاریخِ تألیف:

مرحله‌ی نخست، از سال ۴۶۵ ه تا ۴۷۸ ه؛ یعنی قبل از وفات استادش امام‌الحرمین ابوالمعالی جوینی:

۱. التعليقة في فروع المذهب: همان کتابی است که راهزنان آن را از او گرفتند و سپس به او پس دادند.

۲. المنخول في اصول الفقه.

مرحله دوم از سال ۴۷۸ ه تا ۴۸۸:

۳. البسيط في فروع المذهب. ابن‌خلکان در مورد این کتاب گوید: در اسلام مانند آن نوشته نشده است.

۴. الوسيط (چکیده‌ی البسيط).

۵. الوجيز.

۶. خلاصة المختصر و نقاوة المعتصر، یا الخلاصة في الفقه الشافعي.

۷. المنتحل في علم الجدل (در مناظره و علم خلاف).

۸. مآخذ الخلاف.

۹. تحصين المآخذ (در علم خلاف).

۱۰. المبادیء و الغايات (در اصول فقه).

۱۱. شفاء الغليل (در قیاس و استدلال).

۱۲. فتوی لابن‌تاشفين (از مجموعه‌ی فتاوای غزالی).

۱۳. الفتوی اليزيدية (در حکم کسی که یزید بن معاویه راکافر دانسته است).[۱]

---

۱. این کتاب درباره‌ی لعن یزید است نه کفرِ او ـ ویراستار.

۱۴. مقاصد الفلاسفة (شرح اصول فلاسفه).

۱۵. تهافت الفلاسفة.

۱۶. معیار العلم: پس از کتاب تهافت الفلاسفه و قبل از سفرش به دمشق نوشته است.[۱]

۱۷. معیار العقول.

۱۸. محكّ النظر في المنطق. ذهبی یادآوری می‌کند که غزّالی، این کتاب را در دمشق تألیف کرده است.

۱۹. میزان العقل.

۲۰. المستظهری (در رد باطنیه).

۲۱. حجةالحق (هم‌چنین در بیان نادرستیِ مذهب باطنی).

۲۲. قواصم الباطنیه (در رد شبهات باطنیه).

۲۳. الاقتصاد في الاعتقاد.

۲۴. الرسالة القدسیة في العقائد.

۲۵. المعارف العقلیة والأسرار الألهیة.

این‌ها مهم‌ترین کتاب‌های این مرحله بودند.

مرحله‌ی سوم: **۴۸۸ ه تا ۴۹۹ ه** . کتاب‌های این مرحله خیلی زیاد هستند، اما مهم‌ترین آنها کتاب:

۲۶. احیاء علوم الدین است.

مرحله‌ی دوم تعلیم و تدریس (میان سال ۴۹۹ه تا ۵۰۳ ه). مهم‌ترین کتاب‌های این مرحله عبارتند از:

۲۷. المنقذ من الضلال

---

۱. ابوحامد الغزالی و التصوف، عبدالرحمن الدمشقیه، ص ۳۵ ـ ۴۰.

۲۸. المستصفی في علم الأصول.

سال‌های آخر عمرش از ۵۰۳ ه‍ تا ۵۰۵ ه‍:

۲۹. منهاج‌العابدین (در زهد، اخلاق و عبادات).

۳۰. الجام العوام عن علم الکلام. این آخرینِ تألیفات اوست که در سال ۵۰۵ ه‍ و چند روز قبل از مرگش تألیف نموده است. در این کتاب بر مذهب سلف رفته و مذاهب دیگر را به بدعت نسبت داده است.[۱]

---

۱. همان، ص ۳۵ ـ ۴۰.

بخش دوم: موضع‌گیری غزالی در مقابل شیعیان باطنی

اگر یکی از ثمرات مدارس نظامیه، زمینه‌سازی برای تسلط تفکّر سنی اشعری بوده باشد، از برجسته‌ترین آثار این مدارس نیز ضعیف و کم‌رنگ شدن نفوذ فکری شیعیان است، به ویژه، بعد از زمانی که تألیفات ضد آن در این مدارس، انتشار یافت.

امام غزالی ـ دانشمند سنّی ـ در رأس متفکرانی بود که نبرد سهمگینی را علیه شیعیان، به ویژه شیعیان باطنی اسماعیلی آغاز کردند. خود امام غزالی اشاره می‌کند که در این مورد کتاب‌های زیادی تألیف کرده است، که مشهورترین آنها کتاب «فضائح الباطنیه»، (یعنی رسوایی‌های باطنیان) می‌باشد که از طرف خلیفه‌ی عباسی المستظهر در سال ۴۸۷ هـ مکلّف به تألیف آن شد.[1] آن‌چه در این میان اعجاب برانگیر است، شجاعت او در تهاجم علیه باطنیان می‌باشد که در زمانی صورت گرفت که دعوتگران آنها در ایران پخش شده بودند و خطر آنها آن‌چنان افزایش یافته بود که حتّی اقدام به ساختن قلعه‌ها و دژها نمودند و امنیت و آرامش مردم را مورد تهدید قرار

---

۱. التاریخ السیاسی و الفکری، عبدالمجید بدوی، ص ۱۹۴.

دادند و به مجموعه‌ای از ترور در سطحی گسترده دست زدند که بسیاری از سیاستمداران و متفکران و در رأس آنها خود نظام‌الملک را نیز شامل شد.

غزالی به علاوه‌ی تمایل درونی خود به عنوان یک دانشمند سنّی در ادای وظیفه‌ی خویش در دفاع از اسلام واقعی، این تهاجم را با توصیه و راهنمایی‌های حکومت انجام داد و این اقدام زیبایی است؛ هنگامی که کوشش‌های سلطه‌ی سیاسی با تلاش دانشمندان در تحقّق اهداف دین از طریق مؤسسات، هماهنگ شود، مؤسّساتی مفید برای جوامع، دولت‌ها و تمدن‌ها؛ همان کارهایی که مدارس نظامیه در مقابله با تفکر و نفوذ شیعیان باطنی انجام می‌داد.

دولت فاطمی با سلاح فلسفه، خود را مسلّح کرده بود و در پوششی دینی سیاسی ظاهر شده بود و آن چنان که استاد ندوی می‌گوید: خطر دولت فاطمی برای اسلام از خطر فلاسفه شدیدتر بود، زیرا فلاسفه در برج عاجِ خود به دور از عامه‌ی مردم زندگی می‌کردند،[1] اما باطنیان در جامعه نفوذ می‌کردند، سم‌های خود را در آن می‌پاشیدند و از مظاهر فریبنده‌ی مادّیِ نیرومندی نیز برخوردار بودند. در قرن پنجم، در دنیای اسلام، کسی سزاوارتر از غزالی در پاسخ دادن به آنها و برملا کردن اسرار و منهدم کردن پایه‌های دعوتشان، نبود.

۱. ساختار کتاب فضائح الباطنیه

کتاب از دو بخش تشکیل شده است: بخش نخست را امام غزالی به فاش کردن رسوایی‌های باطنیان اختصاص داده است و بخش دوم را به اثبات

---

۱. الرحمونی، محمد، الجهاد من الهجرة إلی الدعوة والدّولة، ص ۱۴۷.

مشروعیت خلافت المستظهر بالله. علاوه بر این، می‌توان یک تقسیم‌بندی داخلی از کتاب نیز به دست داد که مشتمل بر بیش از ده فصل خواهد شد: مشروعیت پاسخ به باطنیان، بیان ویژگی‌ها، منشأ، اهداف، پیروان و مذهب آنها ـ که شامل الهیات، نبوت، امامت و حشر و نشر، می‌باشد ـ استدلال آنها به اعداد و حروف، بیان حکم شرع درباره‌ی آنها، مثل تکفیر و ریختن خون آنها، احکام کسانی از آنها که به کفر حکم داده است، درباره‌ی پذیرش و یا عدم پذیرش توبه‌ی آنها و پیمان بستن با آنها چگونه و چه وقت باطل می‌شود و... [۱].

امام غزالی سخن خود را با بحث در مورد مشروعیت و پاسخ دادن به باطنیان آغاز کرده همراه با یادآوری این نکته که نوشتن در رد آنها فرض عین است[۲] و سپس، با مشخّص نمودن این‌که کدام یک از آنها سزاوار تکفیر و کدام سزاوار حکم به بدعت‌گزاری است و این‌که چه وقت توبه‌ی آنها پذیرفته و چه وقت رد خواهد شد و... وارد مسایل علمی می‌شود. غزالی در این عرَصه با کافرانی که کفر آنها قطعی شده باشد، روبه‌رو نیست، بلکه با گروهی روبه‌رو است که همواره از طریق افکار، عقاید و کارهایشان تأکید داشتند که از بطن امت اسلامی هستند، بلکه اساساً خود را چنان نشان می‌دادند که قصد پاک نمودن دین از گمراهی‌ها را دارند، هم چنان که اخوان‌الصفا نیز چنین ادعایی داشتند. بنابراین، او وظیفه داشت که ثابت نماید که این گروه خارج از محدوده‌ی اسلام هستند، تا جهاد با آن مشروع باشد و این مهم نیز برای او امکان‌پذیر نمی‌شد، مگر با پرده برداشتن از اصول، پیروان، اعتقادات

۱. همان، ص ۱۴۷.
۲. الغزالی، فضائح الباطنیه، ص ۴ ـ رحمونی، همان، ص ۱۴۷.

و اهداف کوتاه مدت و بلند مدت آنها. هنگامی که این‌ها صورت گیرد، برخورد با آنها مانند برخورد باکفار خواهد شد و جهاد با آنها امر مشروعی خواهد بود و در نتیجه، شروط، احکام و روش‌هایی که بر کفار جاری می‌شود، بر آنها نیز جاری خواهد شد.[۱]

۲. محتوای کتاب

از آغازکتاب و تا نهایت بخش اول، غزالی با حرص شدیدی ما را متوجّه ارتباط مذهب باطنی و کفر می‌سازد، زیرا:

الف. آنها در نشأت خود کافر هستند، امّا گروهی از مجوسیان، مزدکیان، گروه کوچکی از ثنویان ملحد و جمع کثیری از فیلسوفان ملحدِ گذشته، به مشورت پرداختند و تبادل نظر کردند تا با تدبیر و چاره‌ای، مصیبت و وضعیتی راکه در اثر تسلط اهل دین به آن دچار شده‌اند، تخفیف دهند و بلایی راکه از طرف مسلمانان به آن گرفتار شده‌اند، تسکین دهند.[۲]

ب. آنها از جهت صفات خود نیز کافر هستند: زیرا شکوه و عظمتی برای خداوند قایل نیستند، حتی اگر دعوتگرانِ حق، شبانه‌روز آنها را مورد خطاب قرار دهند، دعوت آنها تنها بر گریزشان می‌افزاید. هنگامی که شمشیر اهل حق بر آنها مسلط شود، حق را ترجیح می‌دهند و هنگامی که سایه‌ی آن از بالای سرشان کنار رود، بر کفر خود پافشاری می‌کنند و تکبّر ورزیده، از پذیرش حق سرکشی می‌کنند.[۳]

---

۱. الجهاد من الهجرة إلی الدعوة و الدولة، ص ۱۴۸.
۲. الغزالی، فضائح الباطنیه، ص ۲۸.
۳. الجهاد من الهجرة إلی الدعوة إلی ادولة، ص ۱۴۸. به نقل از کتاب فصائح الباطنیه.

ج. آنها از این جهت نیز که هدف درازمدّتشان باطل کردن شریعت‌هاست، کافر هستند:

در موضوع الهیات، آنها معتقد به دو اِله یا خدای قدیم می‌باشند که از نظر زمانی برای وجود آنها، اولی و آغازی نیست.[۱] آنها از این نظر با ثنویان (دوگانه پرستان) و مجوسیان هماهنگ هستند. در قسمت نبوت، دیدگاهشان درباره‌ی نبی و نبوت، این است که پیامبر عبارت است از شخصی که از اِله سابق (یا اِله اول) از طریق اله دوم، نیرویی مقدس بر او فرو ریزد که آمادگی این را داشته باشد که به هنگام ارتباط با نفس کلّی، نقش جزئیاتی را که در آن هست، به خود بگیرد.[۲]

د. اما قرآن؛ از دیدگاه آنها، تعبیر و توضیح معارف و شناخت‌هایی است که از عقلی به نام جبرئیل بر پیامبر سرازیر شده است.[۳]

ه. اما درباره‌ی امامت، آنها متفق هستند که امام در عصمت و آگاهی از واقعیات حقیقی در مسایل مختلف، با پیامبر برابر است، تنها تفاوت امام با پیامبر در این است که وحی بر وی نازل نمی‌شود، بلکه وحی را خلیفه‌ی پیامبر و همطرازِ او، یعنی امام، از پیامبر دریافت می‌نماید.[۴]

و. اما درباره‌ی قیامت و معاد، آنها هردو را انکار و چنان تأویل کرده‌اند که رمز خروج امام و قیام امام زمان است.[۵]

ز. اما موضع‌گیری آنها نسبت به تکالیف شرعی، بر اساس مباح شمردن و حلال دانستن محرمات و انکار شریعت‌ها استوار است.[۶]

---

۱. الغزالی، فضائح الباطنیه، ص ۳۷.
۲. همان، ص ۳۷.
۳. همان، ص ۴۱.
۴. همان، ص ۴۲.
۵. همان، ص ۴۲.
۶. همان، ص ۴۴.

این ویژگی‌ها و باورها، باطنیان را در صف کافران قرار می‌دهد، تنها تفاوتشان در این است که کفّار از بیرون، اسلام را تهدید می‌کنند، در حالی که باطنیان از درون، آن را مورد تهدید قرار می‌دهند. آنها با وجود این‌که منتسب به اسلام هستند و زیر سایه‌ی اسلام قرار دارند و ادّعا می‌نمایند که حامیان و مفسّران صادق اسلام هستند، در واقع، عنصر ویرانگری در درون باور اسلامی به‌حساب می‌آیند. بنابراین روش برخورد با آنها باید شدیدتر و سخت‌تر از روش برخورد با کفار باشد.[1]

نوشته‌های غزالی تأثیر زیادی در زمینه‌ی رد آرای باطنیان داشت. او با استفاده از تفکر نیرومند خود و شهرتی که به دست آورده بود، توانست تأثیر نیرومندی در مقابله با باطنیان داشته باشد و از تفکر اهل سنت دفاع نماید. او توانست علوم شرعی و علوم عقلی از فلسفه گرفته تا منطق و کلام را در ریشه‌کن نمودن مذهب باطنیان، به‌کار گیرد. او سخن قاطع خود را درباره‌ی آنها بیان کرد که بعد از آن مانند ضرب‌المثل‌ها زبانزد شد، او فرمود: ظاهر آنها رافضی‌گری و باطن آنها کفر محض است. آنها خود را زیر نقاب تشیع پنهان می‌نمایند، در حالی که هیچ ارتباطی با شیعه ندارند، بلکه این، پوشش و ماسکی است که در پشت آن مکر خود را علیه اسلام، پنهان می‌کنند.[2]

از موضع‌گیری‌هایی که برای غزالی یاد می‌شود: دوام ایشان در نقد این گروه و برافکندن نقاب از روی تناقضات فکری و رسوایی‌های آنها و نیت‌های بدشان است، با وجود آن‌که در آن زمان معلوم بود که این نقد ممکن است به قیمت زندگیش تمام شود. او خود ترور بزرگ‌مرد دولت سلجوقی،

---

۱. الجهاد من الهجرة إلی الدعوة إلی الدولة، ص ۱۴۹.
۲. القرضاوی، الإمام الغزالی بین مادحیه و ناقدیه، ص ۶۰.

نظام‌الملکِ وزیر و پسرش فخرالملک را نیز دیده بود. امّا با وجود این فشارها هم، گریزی از اعتراف به حق نداشت. باطنیان از هرکس، از دولتمردان یا علما، بر خود احساس خطر می‌کردند، او را به گرفتن انتقام با ضربه زدن با خنجر یا ریختن سمّ در غذا یا روش‌های دیگر ـ که در آنها مهارت داشتند و با دقت اجرا می‌کردند ـ مورد تهدید قرار می‌دادند. این موضع‌گیری‌ها، دلیل بر شجاعت غزالی در اظهار حق و رویارویی با باطل است، نتیجه‌ی آن هرچه خواهد باشد، چراکه قطعاً چیزی جز آن‌چه خداوند برایش مقدّر کرده بود، برایش پیش نمی‌آمد.[1]

البته این مطلب، درس عبرت و یادآوریی برای علمای معاصر می‌باشد که در مبارزه با باطنیان جدید، با خدای خویش صادق باشند. در حالی که من، برخی از آنهایی را که به اصطلاح علما محسوب می‌شوند، دیده‌ام که از باطنیان جدید هراس دارند و از کشته شدن، ترور، متهم شدن به گروه‌گرایی و از قرارگرفتن در معرض آمپول‌های تخدیرکننده‌ی باطنیان می‌ترسند، یا به خاطر تعارفات یا محاسبات گذرای دنیوی که در میزان شریعت اعتباری ندارند، آنها را رها می‌کنند تا در باورها و مقدّسات امت اسلامی تباهی و فساد به بار آورند. برخی علما نیز با وجود اطّلاع و آگاهیشان از خطرات این گروه برای عقاید و اخلاق امت اسلامی، در غفلت و عدم آگاهی گروه گسترده‌ای از فرزندان اسلام سهیم بوده‌اند. آیا این گروه از مردم از روزی که دل‌ها و دیدگان دگرگون و پریشان می‌گردند و خداوند از راستگویان درباره‌ی صدقشان بازخواست می‌نماید، نمی‌هراسند؟

---

۱. القرضاوی، همان، ص ۶۰.

۳. بُعد سیاسی در نوشته‌های غزالی

امام غزالی نظریه‌پرداز بزرگ دولت سنّی‌مذهب سلجوقیان به شمار می‌رود و وی اصلاً به دور از رویدادها و نبردهای سلجوقیان با دشمنان فاطمی و اسماعیلی خود، زندگی نمی‌کرد.

او قبل از دوره‌ی عزلت و ترک مدرسه‌ی نظامیه، فیلسوف این حکومت با مفهوم ایدئولوژیکی و کاملِ کلمه‌ی «فیلسوف» بود، حکومتی که او در سایه‌ی حمایت آن زندگی می‌کرد. او از سن ۲۸ سالگی در حلقه‌ی اطرافیان و طرفداران وزیر نظام‌الملک درآمد و به استثنای دو کتاب «التعلیق» و «المنخول» در فقه، تمام کتاب‌های دیگر غزالی مربوط به دوره‌ی پیوستن وی به حلقه‌ی بزرگان دولت سلجوقی می‌باشد. آن چنان که مشهور است، غزالی دشمن اصلی و اساسی دولت باطنیان اسماعیلی، یعنی اسماعیلیان اَلَموت به رهبری حسن صبّاح بود. اسماعیلیان در آن زمان در دعوت سیاسی خود بر اعتقاد به ضرورت معلّم، یعنی امام، اصرار و تمرکز داشتند. غزالی نیز ـ چنان‌که معروف است ـ کتابی در رد باطنیان نوشت و آن چنان که خود تصریح می‌نماید، آن را به دستور خلیفه عباسی المستظهر بالله نوشت و آن را به وی اهدا کرد و نامِ دیگر آن را "المستظهری" نهاد.

مذهب اسماعیلی، یک مذهب دینی ـ فلسفی ـ سیاسی بود. ابطال دیدگاه‌های آنان نیازمند ابطال فلسفه‌ی آنها نیز بود و فلسفه‌ی آنان نیز چیزی جز همان فلسفه‌ای نبود که فلاسفه‌ی آن دوره، در شرق در آن به همدیگر می‌رسیدند؛ یعنی فلسفه نوافلاطونی در قالب شرقی ـ هِرمسی آن[1] و

---

۱. ابوحامد الغزالی دراسات في فکره و عصره و تأثیره، ص ۶۸.

حمله‌ی غزالی به فلسفه نیز از این جهت بود.[1] هنگامی که در کتاب «فضائح الباطنیة یا المستظهری» تعمّق می‌نماییم، به وضوح برای ما روشن می‌شود که کتاب «تهافت الفلاسفة» به خاطر کتاب «فضائح الباطنیة» نوشته شده است، زیرا مسایلی هست که با خواندن خود کتاب فهمیده می‌شوند و در مقدمه‌ی مسایلی هستند که محرّک هجوم به فلاسفه بودند و خودِ همین، انگیزه‌ی اعتقادیِ واضحی است؛ زیرا فلاسفه بودند که در بُعدِ نظری، باطنیان را تغذیه می‌کردند و در این جنبه پشتوانه‌ی نیرومندی برای آنها بودند؛ به عنوان مثال عقیده‌ی آنها درباره‌ی معاد، چنان‌که امام غزالی اشاره می‌نماید: "آن‌چه مشاهده می‌شود عقیده‌ی آنها درباره‌ی معاد، دقیقاً همان عقیده‌ی فلاسفه است. این اعتقاد تنها به این خاطر در بین باطنیان رواج یافت، که گروهی از ثنویان، یعنی دوگانه‌پرستان و فلاسفه، به حمایت از مذهب آنها پرداختند. هرکدام از آنان به طمعِ اموال و هدایای آنها و دست‌یابی به پشتوانه‌ی پیروان آن مذهب برای مذهبِ مألوفِ خود از آنها حمایت می‌کردند". بنابراین، بخش زیادی از مذهب آنها، در باطن، موافق ثنویّه یا دوگانه‌پرستان و فلاسفه شد و در ظاهر، موافق شیعه و روافض.[2] مذهب اسماعیلی زمانی موفّق شد، که فلاسفه از آن حمایت کردند و آنها نیز به طمعِ اموال و هدایای باطنیان از آن مذهب پشتیبانی نمودند و بنابراین، وجود مصالح متقابل بود که منجر به توافق در گفتار میان فلاسفه و باطنیان گردید.[3] مبارزه‌ی بزرگ غزالی علیه فلاسفه نیز از این جهت بود. او با این کار توانست جهت نبردی را که قبلاً

---

۱. همان، ص ۹۱.
۲. ابوحامد الغزالی دراسات في فکره و عصره و تأثیره، ص ۹۱.
۳. همان.

میان اشاعره و معتزله بود، به نبرد میان اشاعره و فلاسفه تغییر دهد و غزالی، کتاب تهافت الفلاسفه را در مرحله‌ای نوشت که استاد بلامنازع مدرسه‌ی نظامیه بود.[۱]

جنبه‌ی دیگر، مربوط به ادّعای «معلّم» و «تعلیم» بود که اسماعیلیان در آن زمان، بسیار بر آن پافشاری و تمرکز می‌کردند. برخی معتقدند بودند که راهی برای ابطال آن نیست مگر از راه طرح نمودن یک جایگزین برای آن. از دیدگاه غزالی، آن جایگزین، «منطق» است. بنابراین، اصرار غزالی بر ضرورت به کار بردن منطق به عنوان تنها منهج و برنامه‌ی دست‌یابی به علم، به خاطر خود منطق نبوده بلکه در مقابله با نظریه‌ی «تعلیم» عرفانیِ اسماعیلیِ باطنی و به قصد تقویت مذهب اشعری بود که دولت سلجوقی بر اساس بنیادهای فکری و عقیدتی آن استوار بود. در نتیجه، منطق، گذاشتن یک وسیله‌ی جنگی قدرتمند در اختیار سلاجقه، در مقابل دشمنانشان، مانند دولت فاطمیان اسماعیلی و دعوتگران آن در تکیه‌گاه‌های نظریشان به حساب می‌آمد.

جنبه‌ی دیگری می‌ماند که همان دعوت به تصوف است. تصوّف ـ چنان‌که معروف است ـ پایه‌ی ایدئولوژیکی و اساسیِ وجود دولت سلاجقه بود؛ بنابراین، موضع‌گیری غزالی از این جنبه نیز قابل درک و توجیه‌پذیر است. نه فقط این، بلکه غزالی از این منظر به وضوح دریافت که جنبه‌ی روحی را در عرفان شیعی ـ به صورت عام ـ نمی‌شود با به کارگیری منطق جایگزین کرد. بنابراین، راهی نمانده بود جز جدا نمودن تصوف از ویژگی سیاسی آن ـ که شیعه‌ی امامی و اسماعیلی به آن داده بودند ـ و نیز،

---

۱. موقف ابن‌تیمیه من الأشاعره، ۲/۶۳۰.

به‌کارگیری آن با روشی سنّی. غزالی این کار را بر پایه‌ی میراث عظیم مذهب اهل سنت به انجام رساند. بنابراین، این ابعاد سه‌گانه: یعنی دعوت به تصوف، حمله به فلاسفه و دعوت برای استفاده از منطق ـ شاید در میدان نظری و فکری ـ عملاً تناقض روشنی را نشان دهد؛ اما در میدان سیاست و ایدئولوژی، در زمان خود، سه سلاح کامل کننده‌ی هم بودند که به سوی دشمنی واحد نشانه رفته بودند.[1] *

---

۱. ابوحامد الغزالی دراسات في فكره و عصره و تأثیر، ص ۶۸.

*. این‌که در این کتاب ـ به نقل از کتابی دیگر، بدون ذکر مؤلّف آن ـ علّت گرایش غزّالی به تصوّف، مبارزه با جنبه‌ی روحی اسماعیلیّه دانسته شده، تحقیر تفکّر غزّالی است و با واقعیّت‌های اواخر عمر او در تضاد و بدین معنی است که انسان متفکّری از همه چیز خود دست بکشد تا جایگزینی برای اندیشه‌ی دشمن خود بیابد و آن‌گاه، خودش دنبال آن جایگزین برود و دشمن را رها کند! ـ ویراستار.

بخش سوم: موضع‌گیری غزالی در مقابل فلاسفه و فلسفه

امام غزالی در مبارزه با فلسفه از تمام کسانی که قبل از وی بوده‌اند، متفاوت و متمایز است، زیرا آنها در مبارزه‌ی خود، موضعِ دفاع از اسلام و عقاید آن و دستاویز قرار دادن دفاع از اسلام را داشتند، چراکه فلسفه بر اسلام حمله آورده بود و آنها از اسلام دفاع و تهمتهای زده شده به اسلام را از آن نفی کرده و تلاش می‌کردند که موضع اسلام را ثابت و تصدیق کنند و در جستجوی توجیه برای عقاید و نظریات آن باشند. گویی که علم کلام سپری بود که خود را در معرض حملات فلسفه قرار می‌داد و عقیده‌ی اسلامی را حفظ می‌کرد و هیچ‌کدام از متکلّمان جرأت این را پیدا نکردند که خودِ فلسفه را مورد حمله قرار دهند و در قلب قلمروش بر آن بتازد، و این، به خاطر عدم تعمق آنها در فلسفه و عدم تبحّر در اصول و فروع آن و مسلّح نشدن آنان با سلاح‌هایی بود که بتوانند به واسطه‌ی آنها با فلسفه رویه‌رو شوند و آن را به باد جرح و نقد بگیرند. بنابراین موضع آنها، موضع دفاع از یک مسأله بود و موضع دفاع همواره ضعیف بوده است.

امّا امام غزالی به خودِ فلسفه حمله برد، به بررسی و نقد آن پرداخت و حمله‌ی سختی را بر آن آغاز کرد که بر اساس مطالعه و پژوهش علمی بود. با استدلال و حجّتی مانند استدلال و حجّت فلسفه و تعقّلی مانند تعقّل فلاسفه‌ی بزرگ و تدوین کنندگان فلسفه؛ او فلسفه را وادار کرد که در موضع و جایگاه متهم بایستند و نمایندگان آن را وادار کرد که در جایگاه وکیل مدافع قرار بگیرند و این، تحوّل عظیمی در موضع دین و فلسفه و پیروزی بزرگی برای عقیده‌ی اسلامی بود که اعتماد به نفس را به پیروان و ایمان‌داران به عقیده‌ی اسلامی بازگرداند و هیبت و سلطه‌ی علمی فلسفه را از اندیشه‌ی آنها بیرون برد.[1]

۱. مطالعه و تحقیق او درباره‌ی فلسفه

غزالی در حمله به فلسفه، خودسرانه عمل نکرد؛ بلکه چنان که خود او در کتاب «المنقذ من الضلال» اشاره می‌کند، ابتدا به مطالعه‌ی فلسفه پرداخت و معتقد بود که: کسی که به عمق یک علم و به درجه‌ای در آن نرسد که نه‌تنها در اصل آن علم به سطح عالم‌ترین آنها برسد، بلکه علمش از او نیز زیادتر شود و از درجه‌ی او نیز بالاتر رود، به فساد آن علم، پی نخواهد برد. بنابراین، امام غزالی در مطالعه و شناخت حقیقت و عمق فلسفه، از خود جدّیت نشان داد و کوشش فراوان کرد، تا این‌که از نهایت علوم فلاسفه آگاهی یافت و پس از آن نیز عجله نکرد و شروع به حمله به آنها نکرد، بلکه معتقد بود که مباحث فلسفی، پنهان و پیچیده است و در دسترس عامّه‌ی مردم نیست و کتاب‌های فلسفی نیز با زبانی رمزی و سَبْکی مُبهَم نوشته شده‌اند، گویی که

۱. الندوی، رجال الفکر و الدعوة: ۱/۹۶۹.

نویسندگان آن کتاب‌ها به عمد این سبک را در پیش گرفته‌اند تا حصاری در اطراف فلسفه بکشند که از دسترسی عامه‌ی مردم به آن جلوگیری کنند، یا این‌که در نویسندگی مهارت کافی نداشته‌اند و امام غزالی، چنان دید که با زبانی آسان و روشن و سبکی واضح کتابی تألیف نماید که در آن، مباحث، نظریّات و مسایل فلسفی را مطرح نماید. غزالی در شرح و توضیح مسایل علمی دارای توان شگفت‌انگیزی بود و بدین ترتیب، او توانست حصار دور فلسفه را بشکند و احتکار علمی آن را بردارد و کتاب «مقاصد الفلاسفه» را تألیف نمود و در آن، به طرح اصطلاحات فلسفی و مباحث آن پرداخت[1] و به بهترین شیوه آن را عرضه نمود، کاری که رجال فلسفه از عهده‌ی آن برنیامده بودند، آن هم بدون آن‌که فلسفه را نقد کند یا بر آن تعلیقی بنویسد.

دکتر سلیمان دنیا در مقدّمه‌ی دوم خود بر کتاب «تهافت الفلاسفه»، بر این‌که روش غزالی در عرضه‌ی مسایل فلسفی، بهتر از روش خود فلاسفه در عرضه‌ی این مسایل است، استدلال کرده، در برخی مسایل، روش غزالی را با روش ابن‌سینا مقایسه می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که روش غزالی واضح‌تر و دقیق‌تر است.[2]

با نوشتن کتاب «مقاصد الفلاسفه»، غزالی توانست به امور مهمی دست یابد که در نبرد بعدی با فلاسفه او را یاری نمود، از جمله این‌که:

۱. هاله‌ی بزرگی را که دور فلسفه بود از میان برداشت و فلسفه را در دسترس همگان قرار داد؛

۲. همه، از جمله خود فلاسفه ـ آن چنان که واقعاً بود ـ به استاد بودن و مهارت او در فلسفه اعتراف کردند، و این مسأله زمینه را برای وی فراهم

---

۱. رجال الفکر و الدعوة: ۱/۹۶۹.

۲. تهافت الفلاسفه، تحقیق سلیمان دنیا، ص ۲۳و۲۹.

نمود تا در مرحله‌ی بعدی به راحتی نظر خود را ابراز نماید و کسانی را بیابد که به سخنان او گوش دهند. فلاسفه در آن زمان گمان می‌کردند که شخصیت برجسته‌ی جدیدی از اساتید و بزرگان فلسفه را به صف خود جذب کرده‌اند؛

۳. غزالی هنگامی که تمام مباحث فلسفه را به شش اصل ارجاع داد و این‌که بیشتر این اصول تعارضی با دین ندارند، مباحثی از فلسفه را که باید درباره‌ی آنها تأمل کرد، مشخص کرد و با این کار، بر میدان نبرد مورد انتظار، پرتو افکند.

امام غزالی در کتاب «المنقذ من الضلال» خود، بیان کرده است که فلسفه به سبب وجود دو آفت، توانست پیروز شود و بر سر پای خود بایستد:

یکی از آنها ناشی از جهل کسانی است که به طور شتاب زده با اِنکارِ کلّی فلسفه به دفاع از اسلام می‌پردازند.[1] غزالی در توضیح این آفت می‌فرماید: نخست این‌که کسی که در آن (یعنی در ریاضیات که آن زمان جزو علوم فلسفی به حساب می‌آمد) نگاهی بیندازد، از ظرافت و دقت آن و روشن بودن دلایل آن تعجّب می‌نماید و به همین خاطر، دیدگاه مثبتی درباره‌ی فلاسفه پیدا می‌کند و بنابراین، گمان می‌کند که تمام علوم فلسفی (عقلی)، در وضوح و محکمی دلایل، مانند این علم (ریاضی) هستند. از طرف دیگر، سخنانی را که در مورد کفر آنها، رها کردن فرایض از جانب آنها و سهل‌انگاریشان نسبت به شریعت بر سر زبان‌ها جاری است، می‌شنوند، از روی تقلید محض کافر می‌شود و می‌گوید: چنان‌چه دین، حق می‌بود، از این افراد (فلاسفه) با وجود دقّت زیادی که در علم دارند، هرگز پنهان نمی‌ماند و این آفت بزرگی است.

---

۱. الشامی، الإمام الغزالی، ص ۸۱.

آفت دوم: ناشی از انسان نادانی است که دوستدار اسلام است و گمان برده که دین، با انکار تمام علوم فلاسفه، در این مبارزه پیروز می‌شود و بنابراین، تمام علوم آنها را انکار کرده، مدّعی جهل آنها در آن شده، تا جایی که اعتقاد آنها را در مورد کسوف و خسوف انکار می‌کند و مدعی می‌شود که آن‌چه را که آنها در این مورد می‌گویند، خلاف شرع است و هنگامی که این سخنان به گوش کسی که این مسایل را با دلیل قاطع شناخته، می‌رسد، او در مورد دلیل و برهان خود شک نمی‌کند، بلکه به این باور می‌رسد که اسلام بر اساس جهل و انکار دلیل و برهان قاطع، بنا شده است و بنابراین، علاقه‌اش به فلسفه و کینه‌اش نسبت به اسلام زیاد می‌شود. به راستی جنایت کسی که معتقد است اسلام را می‌شود با انکار این علوم یاری داد، خیلی بزرگ است. در حالی که شریعت نه به نفی و نه به اثبات، به این علوم نپرداخته است و در مقابل، در این علوم نیز پرداختن به مسایل دینی نیست.[۱]

۲. ضربه‌ای کشنده

غزالی، پس از این‌که به جایگاه خود در جامعه به عنوان فیلسوفی که همه برایش شهادت می‌دهند، دست یافت، کتاب «تهافت الفلاسفه» را نوشت که در مورد آن گفته‌اند: ضربه‌ای بر پیکر فلسفه وارد ساخت که دیگر در شرق نتوانست روی پای خود بایستد.[۲] دکتر سلیمان دنیا در این باره می‌گوید: غزالی برای این کتاب نام «تهافت الفلاسفه» را برگزید و هدف از این نام‌گذاری ـ به علاوه‌ی دلالت بر محتوای کتاب ـ بدنام کردن فلاسفه و اعلام

---

۱. المنقذ من الضلال، ص ۱۱۴، ۱۱۵.
۲. تهافت الفلاسفه، تحقیق سلیمان دنیا؛ ص ۱۵.

این نکته است که آنها یاوه‌گو هستند. تنها خواندن عنوان کتاب یا شنیدن نام آن برای انسان کافی است که بداند که این کتاب، تلاشی است برای اثبات یاوه‌گویی یا تناقض‌گویی فلاسفه. منظور امام غزالی از واژه‌ی «تهافت» ـ چنان‌که خود امام در مقدمه‌ی کتاب توضیح می‌دهد ـ چنین است: «پس بیایید بسنده کنیم به بیان نمودنِ تناقض در دیدگاه پیشاهنگ آنها که همان فیلسوف مطلق و معلم اوّل است»؛ پس واژه‌ی «تهافت» که غزالی آن را به فلاسفه اضافه کرده است، معنایش تناقض است و «تهافت الفلاسفه»، یعنی تناقض‌گویی فلاسفه، یعنی تناقض، تعارض و تضاد افکار آنها. کلمه‌ی دیگری مانند تناقض وجود ندارد که این مفهوم را به خوبی برساند و بیانگر سستی و پستی و کم‌بهاییِ فکری باشد که با این صفت توصیف می‌شود و غزالی با این نام‌گذاری، شدیدترین موضع را در مقابل فلاسفه از خود نشان داد.[1]

استاد ابوالحسن ندوی در وصف این کتاب می‌گوید: این کتاب ـ برخلاف تمام کتاب‌هایی که در این موضوع نوشته شده‌اند ـ به برخورداری از بیان نیرومند، عبارتِ سالم و روان و سبکِ آسان، ممتاز است و بیانگر این است که نویسنده‌ی آن سرشار از ایمان و اعتقاد به دین خود و اطمینان به شخصیت و اندیشه‌ی خویش است که به فیلسوفان گذشته همانند انسان‌های هم‌طراز و هم‌ردیفِ خود و مردانی در سطح عقلی و فکریِ خویش نگاه می‌کند و با آزادی و اعتماد به نفس، با فلاسفه به جرّ و بحث می‌پردازد و استدلال را با استدلال پاسخ می‌دهد. مسلمانان از دیرباز شدیداً نیازمند این نوع از نویسندگان و محققین بودند که بتوانند با ایمان، اعتقاد به نفس و فکری آزاد و

---

۱. تهافت الفلاسفه، تحقیق سلیمان دنیا، ص ۱۵.

شجاعتی علمی با فلاسفه روبه‌رو شوند و عصمت فلاسفه و قداست، نبوغ و اعتقاد به برتری عقلی و فکری آنها بر سایر بشر را نپذیرند. غزالی در کتاب «تهافت» با این وصف بروز می‌کند. او در زمان مناسبِ خویش آمد و نیاز زمانه‌ی خود را برآورده کرد.[1] غزالی پس از بیان چهار مقدمه ـ که در آنها به ذکر روش تحقیق خود، شرح حال فلاسفه، تقسیم‌بندی علوم آنها به دو گروه: (علومی که با شریعت در تضاد هستند و آنهایی که با شریعت تضاد ندارد) و نیز، مناقشه با فلاسفه در قواعد و مقدّماتشان در مباحث الهیات، می‌پردازد ـ شروع می‌کند به بیان مسایل و موضوعات فلاسفه و بحث با آنها در پرتو بحثی علمی، استدلالی و عقلی. این مسایل عبارتند از: ۱۶ مسأله در الهیات و مابعدالطبیعة و چهار مسأله در طبیعیات که در آنها غزالی به بیان ضعف استدلال، تناقض‌گویی و اختلاف آنها و تضادّ عقایدشان می‌پردازد. عوامل متعددی در موفقیت غزالی در وارد آوردن این ضربه‌ی کشنده بر پیکر فلسفه، نقش مؤثّر داشتند، از جمله:

ـ زمینه‌سازی برای رویارویی چنان‌که دیدیم؛

ـ مشخص کردن میدان نبرد ـ یعنی همان جنبه‌ی الهیّاتیِ فلسفه ـ و دور کردن جوانب دیگر مثل ریاضیات و منطق (از این میدان)؛

ـ جایگاه امام غزالی و اطلاع وی از ریزه‌کاری‌های فلسفه، چنان‌که بزرگان فلسفه بر آن واقفند؛

ـ استفاده از تمام ابزارهایی که در اختیار داشت. چنان‌که خود وی در این باره اشاره می‌نماید: «همه بدانند که هدف ما آگاه نمودن کسانی است که درباره‌ی فلاسفه حسن ظن دارند و گمان می‌کنند که روش‌های آنها، از

---

۱. رجال الفکر و الدعوة: ۱/۲۰۱ و ۲۰۲.

تناقض به دور است؛ با بیان جنبه‌های تناقض آنها؛ بنابراین من وارد برخی مسایل نمی‌شوم؛ مثل اعتراض بر آنها در اعتقاد قطعی به مسایلی که با الزامات گوناگون همراه است؛ مثلاً آنها را گاهی به مذهب معتزله، گاهی به مذهب کرامیه و بار دیگر به مذاهب دیگر ملزم کرده است؛ من یک‌باره بر همه‌ی آنها اعتراض نمی‌کنم، زیرا گروه‌های دیگر شاید در جزئیات با ما در اختلاف باشند. اما این گروه (فلاسفه)، اصول دین را مورد تعرض قرار می‌دهند، پس بیایید ما هم علیه آنها پشتیبان هم‌دیگر شویم، چه به هنگام سختی‌ها، کینه‌ها برطرف می‌شوند».[1]

غزالی، از آن‌جا که ابزارها و نقشه‌ی محکمی را برای مبارزه آماده کرده بود، به پیروزی خود مطمئن بود. به همین خاطر، او را می‌بینیم در حالی که وارد میدان نبرد شده است، به رقیب خود اهمیتی نمی‌دهد، او را مورد تمسخر قرار می‌دهد و به عقلی که او به آن می‌بالد، ریشخند می‌کند. اکنون، قسمت‌هایی از این نوع سخن راکه در «تهافت الفلاسفه» آورده و در آن از این ابزار تمسخر استفاده می‌نماید، نقل می‌کنیم.[2]

می‌گویم: «آن‌چه ذکر نموده‌اید، همه‌اش تکلّف است و در حقیقت، همه تاریکی بر روی تاریکی است و اگر انسان این گونه مسایل را از روی خوابی که دیده باشد نقل کند، بدمزاجی خود را معلوم کرده است».[3] این مطلب را غزالی در مقام بیان نظر آنان در مورد پدید آمدن کائن (موجود) اول از خداوند و پدید آمدن سه موجود از این موجود اول، بیان نموده است.

سپس می‌گوید: «به راستی نمی‌دانم شخصی دیوانه چگونه می‌تواند در

---

۱. غزالی، تهافت الفلاسفه، ص ۸۲.
۲. الشامی، الإمام الغزالی، ص ۸۵.
۳. غزالی، همان، ص ۱۴۶، تحقیق سلیمان دنیا.

درون خود به این اوضاع قانع شود، چه برسد به انسان‌های خردمندی که به ادعای خود در معقولات، مو را از ماست جدا می‌کنند».[۱]

عاملی که او را به استفاده از این روش وادار نمود، موضع‌گیری مشابه آنها نسبت به اسلام و مسلمانان بود وگرنه، غزالی برای علم و دانش احترام قایل است و به اهل علم ارج می‌نهد؛ اما این گروه، کفر خود را آشکار کرده بودند و خود را برتر و بالاتر از مردم می‌دانستند و ـ هم چنان که در مقدمه‌ی کتاب تهافت الفلاسفه اشاره می‌نماید ـ از آن‌جا برای خود که ادعای زیرکی و نبوغ می‌کردند، سزاوار این روش بودند. در مقدّمه‌ی کتاب نیز از حمله‌ای خشن و سخت استفاده کرده است و این حمله در قالب متنی ادبی و بی‌نظیر، هم از لحاظ معنا و هم از لحاظ اساس و پایه، انجام شده است.[۲] امام غزالی به دنباله‌ی بحث آنها در مورد واجب‌الوجود و این‌که واجب‌الوجود بر وجود خود آگاهی و تعقّل دارد و بر وجود موجودات دیگر تعقل ندارد، با این کلمات تند و محکم نوشت: «تعمق آنها در هوش و ذکاوت، آنها را به جایی رساند که هر نوع عظمت قابل فهم را از او (خداوند) ابطال کردند و حال و وضعیت او را به حال و وضعیت موجود مرده نزدیک کردند که از آن‌چه در دنیا روی می‌دهد هیچ خبری ندارد و تنها تفاوت او با مرده در این است که او (واجب الوجود) بر خود آگاهی دارد و خداوند با کسانی که از راه او منحرف و از راه هدایت دور گشته‌اند، این چنین می‌کند، آنان که منکر این فرموده‌ی خدا هستند که:

﴿مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ وَ لَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ﴾.[۳]

---

۱. غزالی، همان، ص ۱۵۳.
۲. الإمام الغزالی، به نقل از شامی، ص ۸۶.
۳. الکهف؛ ۵۱.

«من آنها را در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آفرینش خودشان حاضر و شاهد نکرده‌ام».

﴿اَلظَّانِّينَ بِاللّٰهِ ظَنَّ السَّوْءِ﴾.[۱]

«آنهایی که به خداوند گمان بد می‌برند».

آنهایی که باور دارند نیروهای بشری می‌تواند به عمق تمام مسایل ربوبیت برسند، آنهایی که فریب عقلِ خود را خورده، ادعا می‌کنند که با وجود عقل می‌توانند از تقلید پیامبران علیهم‌السلام و پیروانشان رضی‌الله‌عنهم بی‌نیاز شوند؛ آنها با این اعتقاد ناگزیر به اعتراف به این امر هستند که لبّ معقولات آنها به چیزی منجر می‌شود که اگر از خواب نیز نقل شود، مورد تعجب قرار می‌گیرد.[۲]

و بدین صورت، غزالی به نقد و بیان مسایل فلسفه تا آخر این کتاب ادامه می‌دهد، تا این‌که همه‌ی مسایلی راکه متعهد به پاسخ به آنها شده ـ که بیست مسأله و بیشتر آنها در الهیات هستند ـ مورد بحث قرار می‌دهد. غزالی در سه مسأله فلاسفه را تکفیر کرد: یکم: در مسأله‌ی قدیم بودن جهان و گفته‌ی آنها مبنی بر این‌که جوهرها همه قدیم‌اند؛ دوم: گفته‌ی آنها مبنی بر این‌که خداوند به جزئیاتی که در اشخاص روی می‌دهد، علم ندارد؛ سوم: انکار رستاخیزِ دوباره‌ی اجساد و حشر آنها. امام غزالی در ادامه می‌گوید: و این مسایل سه‌گانه به هیچ وجهی با اسلام سازگاری ندارد و باور به آنها به مثابه‌ی باور به کذب و دروغ پنداشتن پیامبران علیهم‌السلام است و این‌که پیامبران این مسایل را از روی مصلحت و جهت مثال آوردن و فهماندن عامه‌ی مردم ذکر کرده‌اند و این، کفر آشکاری است که هیچ‌کدام از فرقه‌های اسلامی بدان اعتقاد نداشته‌اند.[۳]

---

۱. الفتح، ۶.
۲. المنقذ من الضلال، ص ۱۱۸.
۳. همان، صص ۳۱۵و۳۱۳.

۳. تأثیر کتاب تهافت الفلاسفه

در واقع، اهمیت این کتاب در مسأله‌ی تکفیر فلاسفه نیست؛ بلکه هدف اصلی کتاب، ساقط کردن ارزش علمی فلسفه، پایین آوردن جایگاه آن و اثبات این نکته است که فلسفه مجموعه‌ای از افکار، تخیلات، قیاس‌ها و گمانه‌زنی‌هاست. غزالی با این کار، خدمت شایانی به دین نمود و فلسفه‌ای را که در میان صاحبانش از قداست و هیبت برخوردار بود، به عقب‌نشینی وادار کرد؛ او، با ضربات کشنده و حملات شدید، آن را به عقب‌نشینی واداشت، یا حداقل آن را متوقف و یا به دفاع از خود مشغول ساخت. مجامع فلسفی نتوانست کتاب قوی و شایان ذکری بنویسد که بتواند به «تهافت الفلاسفه» پاسخ داد.[۱] علمای غرب در این‌باره می‌گویند: غزالی چنان ضربه‌ی کشنده‌ای بر پیکر فلسفه در شرق وارد کرد که اگر دفاع ابن‌رشد از آن نبود که توانست نزدیک به یک قرن آن را سرپا نگه دارد، نزدیک بود در غرب نیز فلسفه دچار همان سرنوشت شود.[۲]

۴. خلاصه‌ی کار غزالی در زمینه‌ی فلسفه

می‌توانیم چکیده‌ی کار غزالی در عرصه‌ی فلسفه را در موارد زیر خلاصه نماییم:

- با هدف دفاع از اسلام و خدمت به دین، با فلسفه نبرد کرد که فلسفه در آن زمان نوعی نبرد با دین بود؛
- با تمام شاخه‌های فلسفه وارد نبرد نشد، بلکه تنها با فلسفه‌ی الهیّاتی یونانی، وارد نبرد شد؛

---

۱. رجال الفکر و الدعوة: ۲۰۴/۱.   ۲. همان.

- علوم دیگری را که در آن زمان زیر پرچم فلسفه بودند، از فلسفه دور ساخت، به طوری که فلسفه تنها و به دور از سربازانی شد که به عنوان دیوار محافظ خود برای دفاع مورد استفاده قرار می‌داد. این علوم پس از آن، مستقل و متّکی به خود شدند از قبیل: ریاضیات، طبیعیات، فیزیک، منطق، علم اخلاق و سیاست؛

- حقّ مصونیت را از فلسفه برداشت، آن حالتی را که هاله‌ای از تقدیر و احترام به دور فلسفه ایجاد کرده بود، کنار نهاد و ثابت نمود که فلسفه، مجموعه‌ای از اندیشه‌ها، تخیلات، قیاس و گمانه‌زنی‌هاست و بدین ترتیب، غزالی پس از برملا ساختن فلسفه، چیزی که صلاحیت نام «علم» را به فلسفه بدهد، در آن ندید و به همین دلیل، وقتی که در کتاب «احیاء علوم الدین» از علوم سخن به میان آورد، فلسفه را علم به شمار نیاورد و این دیدگاه را چنین توضیح داد: «اما فلسفه به خودی خود یک علم به حساب نمی‌آید، بلکه متشکّل از چهار جزء می‌باشد»: [هم چنان که مکتب معتزله نیز به خودی خود یک علم به حساب نمی‌آید، بلکه صاحبان آن گروهی از متکلمین هستند، فلسفه نیز چنین است.][1] و اما چهار جزء فلسفه عبارتند از:

۱. هندسه و حساب؛

۲. منطق که از صورت و شروط دلیل صحبت می‌نماید؛

۳. الهیات؛

۴. طبیعیات که برخی از آن مخالف شرع و بخشی از آن، بحث در مورد صفات اجسام است.[2]

---

۱. این قسمت را مترجم با توجه به مفهوم این بخش به آن افزوده است، اما مؤلف، آن را در قسمتی آورده است که ربطی به موضوع ندارد: در بند سه از چهار جزء فلسفه.

۲. الشامی، الإمام الغزالی، ص ۸۷، إحیاء علوم‌الدین: ۱/۲۲.

غزالی، خلاصه‌ی دیدگاه خود درباره فلسفه را در کتاب «المنقذ من الضلال» ارائه می‌دهد: «من، پس از فراغت از فلسفه و فراگیری و فهم و نشان دادن ساختگی بودنِ بخشی از آن، فهمیدم که فلسفه هم، تمام مقصد را برآورده نمی‌کند و عقل برای احاطه بر تمامی مطالب مستقل نیست و نمی‌تواند پرده از روی تمام مسایل مشکل بردارد».[1]

۵. موضع‌گیری غزالی درباره‌ی عقل و نقل

غزالی در این کتاب بر اصل مهمی تأکید می‌کند که در دوره‌های بعد ابن‌تیمیه ـ البتّه با اختلاف در شیوه‌ی ارائه‌ی آن ـ در کتاب بزرگ خود، «ردّ تعارض میان عقل و نقل»، آن را توسعه داد و به آن عمق بخشید و آن اصل مهم، این است که: در واقع، عقل و شرع نه از لحاظ نظری با هم تعارض حقیقی دارند و نه از لحاظ عملی؛ زیرا هر کدام از آن دو، نوری از جانب خدا می‌باشند، بنابراین، هیچ‌یک از آنها دیگری را نقض نمی‌کند و هیچ‌گاه به اثبات نرسیده است که حقیقتی دینی در برخورد با حقیقتی عقلی قرار بگیرد. فراتر از آن، امام غزالی معتقد است که هر کدام از آنها دیگری را تأیید و تصدیق می‌کند و بلکه می‌بینیم که در کتاب «المستصفیٰ»، ـ که از آخرین کتاب‌های امام غزالی به‌حساب می‌آید ـ عقل را قاضی و شرع را شاهد می‌داند، آن‌جا که پس از مقدّمه می‌فرماید: اما بعد، قاضیِ عقل یعنی حاکمی که هیچ‌گاه عزل یا جایگزین نمی‌شود و شاهد شرع یعنی همان شاهد پیراسته و عادل، هم‌سخن شده‌اند که دنیا منزل فریب است نه جایگاه شادی و سرور... و محل کسب و تجارت است، نه جایگاه آبادانی و تجارتخانه‌ای است که کالای آن طاعت است.

---

۱. المنقذ من الضلال، ص ۱۳۰.

طاعت نیز دو نوع است: عمل و علم. علم ـ که موفقیت‌آمیزترین و سودمندترین آنهاست ـ نیز خود بخشی از عمل به حساب می‌آید، اما عمل، قلب است که گرامی‌ترین اعضای بدن است و تلاش عقل است که شریف‌ترین اشیا به شمار می‌آید؛ زیرا عقل مرکب دیانت و حامل امانت است، آن‌گاه که بر زمین، کوه‌ها و آسمان عرضه شد، پس، از حمل آن ترسیدند و به جدّ از آن خودداری کردند.[1]

در کتاب احیاء نیز، می‌بینیم که با تبیین نیاز به هر دوی آنها، به تلفیق میان علوم عقلی و علوم نقلی دعوت می‌کند و بیان می‌کند که عقل از نقل و نقل از عقل بی‌نیاز نیست؛ او می‌گوید: کسی که به تقلید محض همراه با کنار نهادن عقل به صورت کلّی دعوت می‌کند، جاهل است و کسی که به عقل تنها و جدا از روشن‌گری‌های قرآن و سنت بسنده می‌نماید، مغرور است؛ پس، مبادا تو یکی از این دو گروه باشی! بلکه هردو اصل را با هم جمع کن؛ زیرا علوم عقلی مانند غذا هستند و علوم شرعی مانند داروها؛ انسان بیمار نیز در حالت عدم وجود دارو، از مواد غذایی استفاده می‌نماید؛ بیماری‌های درونی نیز چنین هستند و جز با استفاده از داروهای تجویز شده در شریعت، امکان معالجه‌ی آنها وجود ندارد.[2]

غزّالی، سپس، به شدّت به کسانی که گمان می‌کنند که تناقضی بین عقلیّات و شرعیّات (علوم عقلی و شرعی) وجود دارد، حمله می‌برد و می‌گوید: «تصوّر کسانی که گمان می‌برند که علوم عقلی با علوم شرعی متناقض هستند و جمع بین آنها غیرممکن است، گمانی است که از نابینایی چشم بصیرت برمی‌خیزد ـ پناه بر خدا!. یا شاید این چنین کسانی بعضی از

۱. المستصفی: ۳/۱.
۲. الإحیاء: ۱۷/۳.

علوم شرعی را با هم متناقض می‌یابند و چون که خود از جمع و آشتی دادن میان آنها ناتوان است، چنین می‌پندارند که این تناقض در دین است و در نتیجه، دچار سردرگمی می‌شوند و هم چنان که مو از خمیر بیرون می آید، از دین بیرون می آیند و همیشه این طور است و از آن‌جا که آنها در درون خود [از درک این مطلب] ناتوان بوده‌اند، پنداشته‌اند که این نوعی تناقض در دین است و هیهات که چنین باشد![1]

۶. موفقیت تفکر سنّی در عصر سلجوقی

مبارزات فکری در حیات امت‌ها، کم‌اهمیت‌تر و کم‌خطرتر از مبارزات و نبردهای نظامی نیستند، زیرا جنگ فکری بدتر و خطرناک‌تر از جنگ نظامی است. غزالی نیز در نبرد خود با فلاسفه برای دفاع از اسلام، موفّق شد و ـ بر اساس کم‌ترین ارزیابی‌ها ـ توانست فلسفه را به عقب‌نشینی و موضع دفاعی وادار کند، پس از آنکه در موضع حمله قرار داشت و با شایستگی تمام توانست که به حجّةالاسلام ملّقب شود و این لقب را که بیانگر جایگاه او در تاریخ اندیشه می‌باشد، در انحصار خود قرار دهد.[2]

امت اسلامی، امروزه نیاز شدیدی به حجّة الاسلام جدیدی دارد که برنامه‌های غربی، قوانین قراردادی و شعاراتِ فریبنده در زمینه‌ی آزادی‌ها، عدالت، حقوق انسان ـ به ویژه حقوق زنان ـ سیستم حکومتی، محاسبه‌ی حاکمان و دیگر شعارها و اصول فریبنده‌ی وارداتی را رسوا کند و جایگزین‌های صحیح را از کتاب خدا، سنّت پیامبر، عقاید امّت و میراث

---

۱. الإحیاء: ۱۷۹/۳ ـ الإمام الغزالی بین مادحیه و ناقدیه، ص ۴۶.
۲. الشامی، الإمام الغزالی، ص ۸۸.

گران‌بهای آن ارائه نماید و در نتیجه، اسلام را در نبرد فکری خطرناکی که میان فرهنگ‌ها و تمدن‌ها در جریان است، پیروز گرداند و شکاف‌ها و اشکالات برنامه‌های دشمنان را بیان نماید، از جوانب حقّی که دشمن از آن برخوردار است، بهره بگیرد، طرح فکر اسلامی را در زیباترین و باشکوه‌ترین صورت عرضه نماید و همراه با زیبایی در عرصه‌ی الفاظ و عمق مفاهیم، با استدلال‌های قاطع و دلایل روشن و واضح، اندیشه‌های خود را اثبات نماید.

بخش چهارم: غزالی و علم کلام

شکّی نیست که غزالی دارای تألیفاتی در علم کلام بود، اما بگذاریم خود غزالی برای ما بگوید که: دیدگاهش درباره‌ی این علم به کجا رسید؟ او می‌گوید: من به فراگیری علم کلام پرداختم، آن را فرا گرفتم، درک کردم، کتاب‌های علمای محقّق این علم را مطالعه نمودم و در این علم به تألیف آن‌چه خواستم پرداختم و به این نتیجه رسیدم که کلام، علمی است که غرض و هدف خود را ایفا می‌نماید، اما نمی‌تواند مقصود من را حاصل نماید! مقصود و هدف علم کلام هم، تنها عبارت است از حفظ عقیده‌ی اهل سنّت و نگهبانی از آن در مقابل اختلال و اختلاف انگیزیِ اهل بدعت. خداوند برای بندگان خود از زبان فرستاده‌ی خویش، عقیده‌ای فرستاد که همان عقیده‌ی حق و راستین می‌باشد که مصلحت دین و دنیا را در آن قرار داد، هم چنان که قرآن و روایات برای شناساندنِ آن به سخن آمده‌اند و سپس، شیطان در افکار اهل بدعت، مسایلی مخالف سنّت را در میان انداخت که آنها را بر زبان آوردند و نزدیک بود عقیده‌ی راستین را بر اهل حق مشتبه و مختل کنند، تا

این‌که اراده‌ی خداوند بر این بود که گروه متکلّمین به وجود آیند و انگیزه‌های آنها را برای دفاع از سنت برانگیخت تا با سخنی سنجیده که آشفتگی‌های پدید آمده‌ی اهل بدعت را روشن نماید، به دفاع از آن بپردازند و از این‌جا بود که علم کلام و اهل کلام به وجود آمدند.[۱]

بله، علم کلام این چنین پدید آمد و غزالی، تصریح می‌کند که پس از پژوهش و دقّت و تفحّصی که او کرده است، این علم، نیازهای وی را برآورده نکرده است و به این نتیجه رسیده که کلام، در ایفای وظیفه‌ای که بر عهده‌ی آن نهاده شده بود، قاصر و ناتوان بوده است؛ به ویژه این‌که اهل کلام در فرورفتن در مباحث کلامی، از جمله در بحث از جوهر، اعراض و احکام آن زیاده‌روی کرده‌اند، ولی از علم آنها دستاوردی که تاریکی‌های سردرگمی را کنار زند، حاصل نمی‌شود.[۲] به همین خاطر، غزالی هنگامی که در کتاب خود «احیاءُ علوم الدین» از علوم سخن به میان آورد، می‌گوید: می‌دانم که قرآن و سنّت نیز نتایج نهایی دلایل سودمندی را که علم کلام مشتمل بر آنها می‌شود، دربر دارد و هرچه خارج از نتایج قرآن و سنت باشد، یا مجادله‌ای نکوهیده است ـ که بدعت به‌حساب می‌آید ـ و یا کشمکشی است با دستاویز قرار دادن تناقضات گروه‌ها و یا ادامه‌ی نقل موضوعاتی است که بیشتر آنها یاوه‌گویی‌ها و سخنان بیهوده‌ای است که طبیعت انسان، آنها را حقیر و کم‌بها می‌شمارد و گوش از شنیدن آنها ابا دارد و برخی از آن موضوعات، در واقع فرورفتن در مباحثی است که ربطی به دین ندارند.[۳] او سپس، به بیان این نکته می‌پردازد که این علم در میان صحابه نبوده است و می‌فرماید: پیامبرﷺ

---

۱. الغزالی، المنقذ من الضلال، ص ۹۶.   ۲. همان، ص ۱۰۱.
۳. الغزالی، إحیاء علوم‌الدین: ۱/۲.

در میان هزاران نفر از صحابه وفات یافت که همه‌ی آنها نسبت به خداوند عالم بودند و پیامبرﷺ آنها را ستوده است، در حالی که یک نفر هم در میان آنها نبود که علم کلام را نیک بداند.[۱]

غزالی، سپس بیان می‌کند که برخی گروه‌ها با پیمودن راه علم کلام، گمراه شده‌اند و همه را متوجّه این نکته می‌نماید که در قرن نخستین اسلام، کسی این راه را نرفته است، او می‌گوید: این گروه‌ها بصیرت خود را از دست داده‌اند و به نسل اوّل توجهی نکرده‌اند. نسلی که پیامبرﷺ گواهی داد بر این‌که آنها بهترین مردم هستند و با بسیاری از مردم اهل بدعت و هوای نفس، معاصر بودند، اما عمر و دین خود را در معرض دشمنی‌ها و مجادلات قرار ندادند و چنان‌چه یک نفر اهل بدعت را می‌دیدند که بر گمراهی خود پافشاری می‌نماید، او را ترک می‌کردند و برای رضای خدا مورد خشم قرار می‌دادند و خود را ملزم به جدل و پرخاش با او در طول عمر نمی‌کردند، بلکه می‌گفتند: حق، عبارت است از دعوت به سوی سنت و از جمله‌ی سنت است «ترک جدل در دعوت به سنت». ابوامامه باهلی از پیامبرﷺ روایت می‌نماید که ایشان فرمودند: «**مَا ضَلَّ قَوْمٌ قَطُّ بَعْدَ هُدىً كَانُوا عَلَيْهِ إِلَّا أُوتُوا الْجَدَلَ**»:[۲] «هیچ گروهی پس از دست‌یابی به راه هدایت، گمراه نشده‌اند، مگر این‌که به جدل روی آورده‌اند».

علاوه بر این‌ها، صحابه، پیامبرﷺ را دیدند که برای تمام ملت‌ها فرستاده شده بود و وی، هیچ‌گاه در مجلس جدالی به منظور ملزم نمودن، ابطال و یا اثبات حجّتی یا ردّ سؤالی و یا وارد کردن الزامی با مردم ننشست. و ـ جز با

---

۱. همان: ۱/۲۲.

۲. سنن ترمذی، ترمذی آن را حَسَن و صحیح دانسته است.

تلاوت قرآن که برای آنان فرستاده شده بود ـ با آنها مجادله ننمود و چیزی را بر آن نیفزود؛ زیرا مجادله، دل‌ها را پریشان می‌نماید.[۱]

امام غزالی، آن‌گاه، اشتباهِ نهادنِ نامِ «توحید» بر علم کلام را بیان می‌نماید و می‌گوید: لفظ «توحید»، امروزه عبارت است از صنعت کلام و شناخت راه جدل و تسلّط بر راه‌های شناخت تناقضات رقیبان و توانایی بر سخن‌پردازی متکلّفانه در آن، تا جایی که گروهی از اهل کلام خود را اهل عدل و توحید نام نهادند و متکلّمان را علمای توحید نامیده‌اند. با وجود تمام موضوعاتی که خاصّ علم کلام است، در عصر اوّلِ مسلمانان، چیزی از آن شناخته نبود، بلکه آنان کسی را که دروازه‌ای از جدل و جرّ و بحث را باز می‌کرد، شدیداً سرزنش می‌کردند. اما دلایل ظاهری قرآنی، این گونه دلایل ـ که به محض شنیدن، عقل و ذهن آنها را می‌پذیرد ـ برای همه، روشن و واضح بود و علم به قرآن، تمامِ علم محسوب می‌شد و توحید نزد آنان عبارت بود از چیزی دیگر که بیشتر متکلمین آن را نمی‌فهمند و اگر هم بفهمند، به آن متّصف نمی‌شوند و آن، این بود که انسان، تمام مسایل را از خداوند بداند.

غزالی سرگرم شدن عامه‌ی مردم به علم کلام را ناپسند می‌دانست؛ او می‌گوید: ایمان عامه‌ی مردم، باید خالص، پاک و دور از پیچیدگی‌های متکلمان جدلی باشد. بنابراین باید عامه‌ی مردم را از پرداختن به علم کلام باز داشت.[۲] امام غزالی سپس توضیح می‌دهد که ایمان عوام که از راه شنیدنِ زیاد برایشان حاصل شده است، تنها با عبادت و ذکرِ زیاد تقویت می‌شود؛ او می‌گوید: ایمان ریشه‌دار واقعی همان ایمان عامه است که از دوران کودکی به واسطه‌ی شنیدن، در دل آنها به وجود آمده است و تثبیت کامل آن با مداومت

---

۱. إحياء علوم‌الدين: ۳/۳۹۵ـ۳۹۴.
۲. الجام العلوم عن علم الکلام، ص ۳۸.

بر عبادت و ذکر حاصل می‌شود؛ زیراکسی که عبادت، وی را به حقیقتِ تقوا و پاکیزه نمودنِ دل از ناخالصی‌های دنیا و دوامِ ذکرِ خدا رسانده باشد، روشنایی‌های معرفت برایش آشکار می‌شود و مسایلی را که از راه تقلید گرفته است، نزد او به مرحله‌ی معاینه و مشاهده می‌رسد، اما سخنی که از نتیجه‌ی استدلال کلامی باشد، بسیار ضعیف است و با هر شبهه‌ای در معرض نابودی قرار می‌گیرد.[1] سپس می‌فرماید: من منکر این نیستم که یادآوری استدلال متکلمین یکی از اسباب ایمان آوردن برخی از مردم بوده باشد، اما تنها به این محدود نمی‌شود، علاوه بر آن، این یک حالت نادر به حساب می‌آید؛ بلکه برای ایمان، سخنی مفیدتر است که در معرض موعظه بیان شود که قرآن نیز دربردارنده‌ی این‌گونه سخنان می‌باشد، اما سخنانی که به سبک متکلّمین پرداخته شده باشد، به شنوندگان این احساس را می‌دهد که در آن نوعی تکلّف و جدل وجود دارد، نه به این دلیل که حق است بلکه برای این‌که فرد عامی از درک و بیان آن عاجز و ناتوان بماند و شاید که این، منجر به ریشه دوانیدن لجاجت در درون او شود، بنابراین هیچ مجلس مناظره‌ی متکلمین یا فقها را نمی‌بینی که در آن کسی از مکتب معتزله یا هر بدعتی به مکتبی دیگر، یا از مذهب شافعی به مذهب حنفی و یا برعکس روی آورده باشد. این‌گونه انتقال و دگرگونی‌ها، همواره ـ حتّی در میدان جنگ با شمشیر هم ـ معمولاً با روش‌های دیگری صورت می‌گیرد و به همین خاطر، عادت گذشتگان به دعوت به این گونه مجادلات نبوده است، بلکه بر کسی که در علم کلام فرو می‌رفت و سرگرم مباحثه و سؤال می‌شد، بسیار سخت می‌گرفتند.[2]

---

۱. غزالی، فیصل التفرقة، ص ۲۰۴.
۲. همان، ص ۷۰ـ۶۹.

غزّالی ـ با گذر زمان و کسب تجارب علمی ـ اعتقاد بیشتری به این موضوع پیدا کرد که سبک قرآن در قانع نمودن و تأثیر بر طبقات و سطوح فکریِ متفاوت، رساتر، سودمندتر، عمومی‌تر و فراگیرتر است و علم کلام، علاجی موقّت و خاصّ کسانی است که شکّ و شبهات زیادی پیدا کرده‌اند، امّا طبیعت‌های سالم و افکار درست، نیازی به آن ندارند، امّا قرآن، همان غذای مناسب و آب گوارایی است که هر انسانی به آن نیاز دارد و از آن سود می‌برد و هیچ خطر و زیانی در آن نیست. غزالی در کتاب خود، «إلجام العوام عن علم الکلام» ـ که از آخرین تألیفاتش می‌باشد ـ می‌گوید: دلایل قرآن مثل غذایی است که هر انسانی از آن بهره می‌برد و دلایل متکلمین مثل دوایی است که افراد خاصّی از آن سود می‌برند و بیشتر مردم از استفاده از آن زیان می‌بینند، بلکه دلایل قرآن مانند آبی است که هم کودک شیرخواره و هم مرد تنومند از آن بهره می‌برند و دلایل دیگر، مانند غذاهایی است که افراد نیرومند یک بار از آن بهره می‌برند و بار دیگر از مصرف آن بیمار می‌شوند و کودکان اصلاً نمی توانند از آن استفاده کنند.[1] امام غزالی، سپس تجربه و مشاهده‌ی خود را ـ به عنوان شاهدی بر این قضیه ـ یادآور می‌شود: دلیل بر زیان دیدن مردم از علم کلام، ملاحظه، دیدن و تجربه است که از زمان به وجود آمدن متکلمین و فراگیر شدن علم کلام به وجود آمده است، با وجود سالم ماندن نسل اول از یاران پیامبر ﷺ از امثال آن زیان‌ها.[2]

و این چنین، شخصیت غزالی در نقد فلسفه و علم کلام، به عنوان شخصیتی بی‌نظیر و مستقل از لحاظ فکری و بسیار مؤثّر و برخوردار از

۱. غزالی، الجام العوام عن الکلام، ص ۲۰.
۲. همان.

سلامت فکر، توازن عقل، ذکاوت، ژرف‌اندیشی، اعتماد به نفس و دارای روشی خاص در نقد فلسفه و کلام و اثبات عقیده‌ی اسلامی، آشکار و برجسته می‌شود. او از جمله کسانی است که در این زمینه، ابزارها و شرایط اجتهاد در او فراهم شده بود و بنابراین از پیشگامان مجتهد این فن و از مؤلّفین برگزیده و بزرگ در آن به شمار می‌آید.[۱]

۱. ندوی، رجال الفکر و الدعوه: ۲۱۱/۱.

بخش پنجم: غزّالی و تصوف

تصوّف یکی از علوم شرعی به وجود آمده در میان امت اسلامی بود و اساس آن، بر اشتغال ورزیدن دایمی به عبادت و روی آوردنِ کُلّی به خداوند، پشت کردن به تجملات و زینت زندگی و بریدن از مردم است. البته این اوصاف در میان صحابه و گذشتگان امت، عمومیت داشت، اما هنگامی که روی آوردن به دنیا در قرن دوم و پس از آن، شیوع پیدا کرد، عنوان صوفیّه و اهل تصوّف تنها به کسانی اختصاص یافت که فقط به عبادت روی می‌آوردند.[1]

گمان می‌رود که این اصطلاح، محصول واقعیت بود، هنگامی که تخصص‌ها در علوم مختلف داشت به ابعاد تازه‌ای می‌رسید؛ به عنوان مثال قبلاً واژه‌ی «فقه» تمام مسایلی را که در زیرمجموعه‌ی تصوف بود، شامل می‌شد، اما زمانی که مفهوم واژه‌ی «فقه» به فقه عبادات و فقه معاملات ـ آن هم در جنبه‌ی ظاهری آن ـ منحصر شد، مباحث اخلاق و سلوک از آن کنار

---

۱. الشامی، الإمام الغزالی، ص ۹۹، به نقل از مقدمه‌ی ابن‌خلدون.

زده شد؛ این جوانبِ حذف شده، باید مستقل می‌شد و در زیرمجموعه‌ی عنوانی قرار می‌گرفت که بیانگر آن باشد و بنابراین، تصوّف به وجود آمد. برشمردن مسایلی که زیرمجموعه‌ی این عنوان است، کار آسان و ممکنی است: اخلاق نیکو، اساس آن است، زهد ـ که به معنی خوار شمردن و کم‌بها دانستنِ دنیاست و نه به معنی فقر ـ راه آن است و عبادت زیاد هم، همان ابزار و وسیله‌ی نزدیک شدن به خداوند می‌باشد و با عمل به علم و اجرای اخلاص آمیزِ آن، نجات حاصل می‌شود.[1]

امام غزالی در رساله‌ی «أَيُّهَا الْوَلَد» خویش می‌فرماید: بر تو لازم است که گفتار و کردارت موافق شرع باشد، چراکه علم و عمل بدون پیروی از شرع، گمراهی است و نباید که فریب یاوه‌گویی‌ها و لغزش‌ها و شطحیّات صوفیه را بخوری! زیرا پیمودن این راه با مبارزه و قطع آرزوهای نفس است، نه با شطحیّات و یاوه‌گویی‌ها.[2]

این‌ها، عناصری بودند که در زیرمجموعه‌ی اصطلاح تصوف قرار می‌گرفت و سپس اضافاتی به دنباله‌ی آنها آمد که هیچ ارتباطی با اسلام نداشتند و این‌ها همان مسایلی است که غزالی از آنها به عنوان یاوه‌گویی‌ها و طامات و لغزش‌ها نام می‌برد و پس از آن، اصطلاحات دیگری مثل «اهل اراده» و «ارباب سلوک» ظاهر شد که امام ابن‌قیّم‌ﷺ آنها را به کار می‌برد. اما این دو اصطلاح به اندازه‌ی اصطلاح اول یعنی اصطلاح صوفیه یا متصوفه، فراگیر نشدند. البته نگریستن به اضافاتی که در تصوف وارد کرده‌اند، به عنوان اصل و اساس و فراموش کردن عناصر اصلی و در نتیجه مبارزه با تمام

۱. همان، ص ۱۰۰.
۲. غزالی، أیها الولد، به نقل از کتاب الإمام الغزالی، ص ۱۰۰.

تصوف ـ چه حق و چه باطل آن ـ صحیح نمی باشد. روش درست در موضع‌گیری در مقابل تصوف را ابن‌تیمیه﷫ در پیش گرفت، وی به هنگام تعلیق بر کلام ابوالقاسم القشیری﷫ می‌گوید: آن‌چه که به طور ثابت و صحیح از دیدگاه‌های بزرگان مشایخ صوفیه می‌باشد، با موضع‌گیری‌ها و دیدگاه‌های گذشتگان (سلف امّت) موافق است و باید در این مورد، این مطلب یادآوری می‌شد، زیرا در دیدگاه‌های صحیح و صریح که از مشایخ بزرگ مثل فضیل بن عیاض، ابوسلیمان دارانی، یوسف بن اسباط، حذیفه‌ی مرعشی و معروف کرخی تا جنید بن محمد، سهل بن عبدالله تستری و امثال آنها، مطالبی هست که واقعیت دیدگاه‌های این مشایخ را بیان می‌نماید. افراد زیادی اقوال مشایخ را یا با لفظ خود آنها و یا چنان که قشیری نقل و فهم کرده، گردآوری کرده‌اند؛ مثلاً، ابوبکر محمد بن اسحاق کلاباذی کتابی تحت عنوان «التّعرّف لمذهب التصوف» را نوشت که از اقوال کتاب قشیری بهتر، درست‌تر و نزدیک‌تر به مذهب سلف امت و پیشوایان و بزرگان سلف است، هم‌چنین، معمّر بن زیاد اصفهانی ـ بزرگ صوفیه ـ و ابوعبدالرحمن سُلمی ـ گردآوری کننده‌ی کلام صوفیه ـ هر دو در گردآوری آثار صوفیه در درجه‌ای والاتر و بیشتر از ابوالقاسم قشیری، از بدعت و هوا به دور بودند. عموم مشایخی که ابوالقاسم قشیری در رساله‌ی خود از آنها نام برده چنین هستند و هیچ‌یک از آنها به عنوان هوادار یا متمایل به طریقه‌ی کلابیه شناخته نشده‌اند.[1]

ابن‌تیمیه پس از این‌که عقیده‌ی این مشایخ صوفیه را می‌ستاید، ابوالقاسم قشیری را ملامت می‌کند که در رساله‌ی خود از اولیای کامل سه قرن نخستین نامی نمی‌برد؛[2] او می‌گوید: آن‌چه را که ابوالقاسم در رساله‌ی خود درباره‌ی

---

۱. الاستقامة: ۱/۸۲ـ۸۴.

۲. الشامی، الإمام الغزالی، ص ۱۳.

عقیده، اخلاق و طریقه‌ی آنها یاد کرده، مسایل زیادی از خیر، حق و دین را شامل می‌شود، اما از جهت ذکر طریقه‌ی بسیاری از اولیای کامل خداوند، آنان که عصاره و چکیده‌ی سه قرن نخستین هستند و هم‌چنین کسانی که راه آنها را پیموده‌اند، نقص و ضعف دارد. قشیری در کتاب خود، از پیشوایان مشایخ بزرگِ سه قرن نخستین یاد نکرده است.[1] این چنین، می‌بینم که ابن‌تیمیه طریق متصوفه را از اساس رد نمی‌کند، بلکه مشایخ آن را که بر راه راست پایدار مانده‌اند، می‌ستاید و آنها را جزو منحرفان از راه سلف امت به حساب نیاورده است[2] و این سخن قشیری را نقل نموده است: بدانید که بزرگان این گروه (یعنی صوفیه)، پایه‌های کار خود را بر اصولی صحیح از توحید بنا نهاده‌اند که با آن، باورهای خود را از بدعت محفوظ داشتند و از توحید عاری از تشبیه و تعطیلی تبعیت کردند که سلف امت و اهل سنت را بر آن یافتند. ابن‌تیمیه سپس می‌گوید: می‌گویم: این، سخن درستی است؛ زیرا پیشوایان مشایخی که دارای حُسنِ شهرت و نامِ نیکی در میان امّت هستند، بر روشی بودند که سلف و اهل سنت بر آن بودند و از توحید عاری از تشبیه و تعطیل تبعیت می‌کردند. این سخن با این عمومیت، تمام گروه‌های منتسب به اهل سنت را شامل می‌شود، اگرچه در برخی جاها با هم اختلاف داشته باشند.[3] بدین ترتیب، ابن‌تیمیه، به ستایش تصوف صحیح می‌پردازد، تصوفی که توجه آن به عمل، بیشتر از توجه آن به گفتار است. برای سخن گفتن از غزالی و تصوف، این مقدمه لازم بود و ما نه برای غزالی و نه برای دیگری، ادّعای عصمت نمی‌کنیم؛ زیرا عصمت مختصّ انبیا و رسولان است و بقیه‌ی مردم، هم گاهی خطا می‌کنند و هم درست عمل می‌کنند.

---

۱. الاستقامة، ۱/۸۹.
۲. الشامی، الإمام الغزالی، ص ۱۳.
۳. الاستقامة: ۱/۹۰-۹۱.

۱. آغاز پیمودن راه تصوّف نزد غزالی

قبلاً درباره‌ی دگرگونی شگرفی که برای غزالی روی داد، صحبت کردیم، این‌که چگونه توانست پس از یاری خداوند بر برخی بیماری‌های روحی مانند حبّ شهرت و جاه و مقام غالب شود. به نظر می‌رسد که غزالی پس از تلاشی طاقت فرسا، تصوف را برگزیده است؛ خود او در مورد این‌که چگونه این راه را پیمود، برای ما توضیح می‌دهد:

«سپس، من با همه‌ی اراده و همّت خود به مسلک صوفیّه روی آوردم و فهمیدم که طریقه‌ی آنها با علم و عمل حاصل می‌شود و نتیجه‌ی عمل آنها از میان برداشتنِ موانع نفس و پاکیزه شدن از اخلاق ناپسند و صفت‌های پلید نفس است، تا این‌که بدین وسیله بتوان به تخلیه‌ی قلب از غیر خداوند و آراستن (تحلیه‌ی) آن به یاد خداوند رسید. کسب علم برای من از عمل آسان‌تر بود و از این‌رو، به تحصیل علوم آنها از طریق کتاب‌های آنها از قبیل: قوت القلوب (غذای دل‌ها) از ابوطالب مکّی﵀ کتاب‌های حارث محاسبی، آثار پراکنده‌ی جنید بغدادی، شبلی، بایزید بسطامی ـ قدَّس اللهُ أرواحَهم ـ و غیر آن از کلام مشایخ تصوف پرداختم. تا این‌که به لبّ مقاصد علمی آنها رسیدم و بر آن‌چه که می‌شد آن را از راه آموزش و شنیدن هم به دست آورد، دست یافتم. سپس، برایم روشن شد که مهم‌ترین ویژگی آنها مسایلی است که از راه یادگیری و علم نمی‌شود به آن رسید، بلکه با ذوق و حال و تغییر صفات به دست می‌آید».

سپس می‌گوید: چه‌قدر تفاوت هست میان شخصی که تعریفِ سلامتی و سیری و شروط و اسباب آنها را بداند، با کسی که سالم و سیر باشد و یا کسی

که تعریفِ مستی را بداند با کسی که مست باشد. بلکه انسان مست تعریفِ مستی را نمی‌داند اما انسان هوشیار تعریفِ مستی و ارکان آن را می‌داند، در حالی که هیچ گونه مستی‌ای ندارد. پزشک نیز، در حالت بیماری، حد و تعریفِ سلامتی و اسباب و داروهای آن را می‌داند؛ در حالی که ممکن است فاقد سلامتی هم باشد؛ هم‌چنین، تو، متفاوت خواهی بود زمانی که حقیقت زهد، شروط و اسباب آن را بدانی و زمانی که در حال زهد و بی‌تمایلی و علاقه نداشتن به دنیا باشی. امام، پس از آن، به خلاصه‌ی آن‌چه از وضعیت متصوفه که خود به آن رسیده سخن به میان می‌آورد و می‌گوید: پس به یقین دانستم که آنها، «ارباب احوال» هستند نه «اصحاب اقوال»، آن‌چه که می‌بایست از راه علم به دست می‌آوردم، به دست آورده‌ام و چیزی نمانده جز مسایلی که از طریق شنیدن و یادگیری نمی‌شود آنها را کسب کرد و باید با ذوق و سلوک آنها را به دست آورد.[1]

۲. نتایج مطالعه و بررسی

از نتایج مطالعه و بررسی غزالی در تصوف این بود که او به درون خود نگریست و به جستجو و معاینه‌ی نفس خود و واقعیّتی که خود در آن است، پرداخت و ناگهان، در آن با غروری فریبنده و نوعی از زندگی روبه‌رو شد که ظواهر بر آن غلبه یافته و در نتیجه روح و شادابی خود را از دست داده است. او خود را با معیارهای واقعی اسلام سنجید و دلش به حالِ خودش سوخت. برای او روشن شد که: بیشترین توجّه او به جنبه‌ی نظری علم معطوف بوده است، نه جنبه عملی آن و آن‌چه از تدریس و آموزش که او آن را عملی که به

---

۱. المنقذ من الضلال، ص ۱۳۹، ۱۴۱.

واسطه‌ی آن به خداوند نزدیک شود به حساب می‌آورد، فاقد شرط پذیرش بود، که همان نیّت است. ناگهان، در معیار آخرت، خود را چنان دید که اندوخته‌ای ندارد و در میدان تئوری و عمل، فاقد عنصر مهمی بود که همان اخلاص است و بنابراین، حالتی در خود کشف کرد که او را به سوی ترس و حرص بر وقت در مدّت باقی مانده از عمرش سوق داد که آن را در رضایت خداوند صرف کند.[1] این گردش، او را به مسلک صوفیّه رساند و ـ چنان که خود او می‌گوید ـ به یقین دانست که تنها آنها راهروان راه خدا هستند و شیوه و رفتار آنها، بهترین رفتارها و راه آنها درست‌ترین راه‌ها و اخلاق آنها پیراسته‌ترین اخلاق‌هاست. بلکه اگر اندیشه‌ی همه‌ی اندیشمندان و حکمت همه‌ی علما و حکمای مطّلع از اسرار شرع جمع شود تا این‌که از روش و اخلاق صوفیّه چیزی را تغییر دهند و به آن‌چه بهتر است تبدیل کنند، راهی بدان نخواهند یافت، تمام حرکات و سکنات آنها در ظاهر و باطنشان از نور نبوّت گرفته شده است و جز این، نور دیگری نیست که از آن روشنایی گرفته شود[2] و به طور کلّی، عیب‌جویان درباره‌ی روش و طریقتی که طهارتش ـ که اوّلین شرط آن است ـ پاک کردن کامل و کلّیِ قلب از غیر خداوند متعال است و آغازش ـ که به منزله‌ی تکبیرة الإحرامِ نماز است ـ استغراق و فرو رفتنِ کلّیِ قلب در ذکر خداوند است و پایانش، فنا و نابودیِ کلّی در خداست، چه می‌توانند بگویند؟! البتّه، این نتیجه‌ی آخر از جمله‌ی اعمال و دستاوردهایی است که در دایره‌ی اختیار و کسب قرار می‌گیرد (و با زحمت خود انسان به دست می‌آید)، امّا ترقی معنوی استمرار می‌یابد و تا رسیدن به درجاتی

---

۱. الشامی، الإمام غزالی، ص ۱۰۶.
۲. الإمام الغزالی، بین مادحیه و ناقدیه، ص ۱۱۸.

است که بیان آن مشکل می‌شود و هیچ گوینده‌ای نمی‌تواند آن را بیان کند، مگر این‌که سخن او اشتباه آشکارِ گریزناپذیری خواهد داشت.

غزالی سپس می‌گوید: به طور کلّی نهایت عمل در تصوّف، به درجه‌ای از قرب می‌رسد که گروهی آن را «حلول» و گروهی «اتّحاد» و گروهی «رسیدن» (به ذات خداوند) خیال می‌کنند که همه‌ی این‌ها اشتباه است.

این انتقاد به غزالی می‌شود که او مانند انسان محب و عاشقی وارد تصوف شده است، نه مانند یک انسان پژوهشگر منتقد. او با دید انتقادی‌ای که با آن به علوم فلسفه و متکلمین و باطنیان نگاه کرد، به علوم صوفیه و میراث آنها نگاه نکرد؛ بلکه با دیده‌ی رضایت و دوستی به آن نگریست:*

وَ عَيْنُ الرِّضا عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَلِيلَةٌ   وَ لٰكِنَّ عَيْنَ السَّخَطِ تُبْدِي المَساوِيا

«دیده‌ی رضایت از دیدن هر عیبی ناتوان است، امّا دیده‌ی نفرت و خشم، بدی‌ها را آشکار می‌نماید».

و شاعر دیگری می‌گوید:

وَ إِذَا الْحَبِيبُ أَتىٰ بِذَنْبٍ وٰاحِدٍ   جٰاءَتْ مَحٰاسِنُهُ بِأَلْفِ شَفِيعٍ

«و اگر دوست مرتکب یک گناه بشود، زیبایی‌ها و نیکویی‌هایش هزاران شفیع و مدافع برایش می‌آورند».

جواب این مسأله هم این است که او در مقابل تصوف با قلبش قبل از عقلش و با ذوقش قبل از فقه‌اش برخورد کرد و این باعث شد که مسایلی را

---

* علت این موضوع چه بوده؟ غزالی نکته‌بین و دقیق در تصوف چه چیزی دیده که این گونه آن را پذیرفته، بر خلاف سایر علوم که با دید انتقادی به آنها نگاه کرده است؟ جواب این سؤال را می‌توان دلیل او برای این کار دانست. جواب این سؤال آیا این نیست که آن‌چه غزّالی از تصوّف به دست آورد، یقینی آرام‌بخش و اطمینانی قوی بود که در علم و فقه و فلسفه موجود نبود؟ ـ ویراستار.

بپذیرد که بر آن انتقاد وارد است، بدون این‌که آنها را بر قانون فقه یا منطق عقل عرضه کند. به همین خاطر علامه ابن‌جوزی و منتقدان دیگر، بر تأیید او در بسیاری از افکار، کردار و احوال صوفیه، خُرده گرفتند که مخالف قانون شرع و منحرف از کتاب و سنت صحیح می‌باشد. گاهی اوقات ابوحامد غزالی درباره‌ی اشتباهات بعضی از صوفیه توجیهاتی می‌آورد که فقها آن را از او نمی‌پذیرند، مانند سخن او در مورد داستان صوفی‌ای که مردم در محل خود او را به خوبی و درستکاری می‌شناختند و او از فتنه بر خود ترسید و داخل حمام شد و لباس‌های گران‌بهایی را دزدید و آنها را پوشید و بیرون رفت، مردم او را دنبال کردند، لباس‌ها را از او گرفتند و با سیلی او را زدند و پس از آن به «دزد حمام» معروف شد. صوفی، از این کار خوشحال شد و دلش آرام گرفت.[1] ابوحامد می‌گوید: آنها، این چنین نفس خود را رام می‌کردند تا خداوند آنها را از نگریستن به خلق و سپس از نگریستن به نفس خود رها کند. صاحبان حال، گاهی ممکن است به وسیله‌ای خود را معالجه کنند که فقیه به آن فتوا ندهد ولی آنان اصلاحِ دلِ خود را در آن ببینند، هرچند که سپس به جبران تقصیراتی که از آنها سر زده می‌پردازند.[2] ابن‌جوزی در مورد این داستان و امثال آن و این‌که غزالی آنها را پسندیده و توجیه کرده، سخت از او انتقاد می‌کند.[3]*

---

۱. الغزالی بین مادحیه و ناقدیه، ص ۱۲۰.
۲. تلبیس ابلیس، ص ۳۵۴ ـ ۳۵۵، الإحیاء: ۲۸۸/۳.
۳. الغزالی بین مادحیه و ناقدیه، ص ۱۲۱.
* البته ظاهراً منتقدان، این سخن را به خوبی فهم نکرده‌اند، زیرا هدف غزالی از این سخن توجیه دزدی در این گونه موارد نیست، شخص صوفی‌ای که این کار را کرده نیز، قصد دزدی نداشته، زیرا می‌توانست به نحوی آن را بدزد که کسی متوجه نشود، اما او علناً آن را برداشته
[مترجم]

۳. تصوف بدون شیخ و مرشد

غزالی ـ چنان‌که در کتاب المنقذ یادآور می‌شود ـ تصوف خود را در ماه رجب سال ۴۸۸ ه آغاز نمود که در آن زمان در درونِ او، میان شهوات دنیا و انگیزه‌های آخرت نبردی بود و او، هم‌چنان قدمی به جلو می‌گذاشت و قدمی به عقب، صبحگاهان تمایلش قوی می‌شد و شامگاهان ضعیف تا این‌که سرانجام تصمیم به پیمودن راه آخرت گرفت و ـ همان طور که خودش می‌گوید ـ این تردید نزدیک به شش ماه طول کشید و طولانی شدنِ این مدّت هم فقط به دلیل این بود که کاری که او پیش‌رو داشت، گام اول در این جابه‌جایی وسیع، چه از نظر مادّی و چه از نظر روانی بود و کسی هم نبود که وی در این مسأله با او مشورت کند تا مشورت او کمکی باشد برای قطعی شدن تصمیمش. این، تنها یک عمل شخصی بود و سبب آن هم، آگاهی بر علم تصوف بود که حس محاسبه‌ی نفس و تأمل در کار خود را در وی بیدار کرد. اما آن‌چه که بعضی از منابع ذکر می‌کنند که گویا او شاگرد [ابو] علی فارمدی بوده و آغاز طریقت را از او گرفته و توصیه‌های فارمدی در مورد انجام عبادات و تعمّق در نوافل را پذیرفته است،[1] مورد تأمل است؛ زیرا



و توجه دیگران را به خود جلب کرده، پس او قصد دزدی نداشته و هدفی دیگر داشته که در این حکایت فقط می‌خواهد دیگران او را دزد بنامند و چون این کار را علنی انجام داده است از نظر فقهی نیز در حکم دزد نیست، زیرا از نظر فقهی دزد به کسی می‌گویند که کسی چیزی را که ارزش مالی داشته و در تملیک شخص دیگری است، به صورت مخفیانه بردارد، که چون این شخص این کار را مخفیانه انجام نداده، مشمول حکم دزدی نمی‌شود و چون آن را پس داده، گناهکار هم نیست و در نتیجه، مستوجب عذابی هم نخواهد بود ـ ناشر.

۱. طبقات الشافعیه: ۱۰۹/۴، از سبکی.

فارمدی در سال ۴۷۷ هـ فوت کرده که در آن هنگام غزالی هنوز سفر تصوف را شروع نکرده بود، سفر او، در اواخر سال ۴۸۸ هـ یعنی بیش از ده سال پس از وفات فارمدی انجام شد. شاید فارمدی مرشدی در علم تصوف بوده نه در اجرا و عمل، زیرا سال ۴۷۷ هـ و سال‌های قبل از آن، دوره‌ای است که در آن امید دستیابی به جاه و مقام بر غزالی تسلط داشت که این با مفهوم تصوف، تعارض دارد.*

بنابراین، می‌توانیم بگوییم که غزالی راه تصوف را با تلاش‌های شخصی خود بدون اتّکا به شیخی که صفت‌های مهم لازم را داشته باشد، طی کرده و این برای غزالی چیز عجیبی نیست زیرا او دارای همت و عزیمتی بود که در مقابل آن، کارهای بزرگ، کوچک به نظر می‌رسید.[1]**

۴. انتقاد غزالی از اهل تصوف

با وجود این‌که غزالی طریقه‌ی صوفیگری را می‌ستاید، زیرا هم علم و هم عمل را دربر دارد و خودش هم سرانجام، پس از تجربه و تحقیق و دست‌یابی

---

*. چنین نبوده است، بلکه چنان که محقّقان گفته‌اند، غزّالی سال‌ها پیش از تحوّل خود، در نیشابور به مجلس شیخ ابوعلی فارمدی می‌رفت و «ابوعلی، با غزّالی رابطه‌یی روحانی و دیرینه داشت. ابوحامد، با آن‌که هنوز خویشتن را دربست، تسلیم جاذبه‌ی تصوّف نکرده بود، نسبت به این شیخ صوفیان خراسان با علاقه و حرمت می‌نگریست» و شاید علّت این علاقه، «مجالس وعظ و حدیث فارمدی بود و زهد و پارسایی او... و محبّت اخلاص‌آمیز خواجه نظام‌الملک به او» و برخلاف گفته‌ی کتاب، وی به علاوه‌ی علم و وعظش، مرشدی اهل علم هم بود. (فرار از مدرسه، دکتر زرین‌کوب، صص ۲۸، ۲۹، ۴۷ و ۴۸) ـ ویراستار.

۱. الإمام الغزالی، ص ۱۰۸.

**. البته با توجه به کتاب‌های امام غزالی و مطالبی که ایشان در مورد تصوف و مرشد بیان کرده‌اند، خود ایشان تصوف بدون مرشد را قبول نداشته‌اند و داشتن مرشد در تصوف را امری ضروری دانسته‌اند. در این مورد می‌توانید به کتاب «أیها الولد» رجوع کنید.

به علمی قوی، به مسلک ذوقی آنها متمایل شد، با این همه او هیچ‌گاه از انتقاد شدید بیشتر فرقه‌های صوفیه‌ای که در عصر خویش یا قبل از آن رایج بودند، باز نایستاد[۱] و بر اشتباهات و انحرافات برخی از متصوّفه پرتو انداخت.

الف. کم بودن متصوفه

غزالی معتقد است که تصوف وجود خارجی ندارد و این به علت نبود رهروان این راه است و چنان‌چه راهروانی هم موجود باشند، افراد پای‌بند به ضروریات و بایسته‌های راه نیستند.

او می‌گوید: تمام مسایل دینی، فاسد و ضعیف شده‌اند، غیر از تصوف که کاملاً از بین رفته و باطل شده است؛ زیرا در تصوف علوم آموزش داده نمی‌شود و عالم ـ گرچه عالم بدی هم باشد ـ فساد او در منش و روش او خواهد بود، نه در علم او و بنابراین، او عالمی خواهد شد که به علم خود عمل نمی‌کند و عمل چیزی جدا از علم است. اما تصوّف، عبارت است از خالی ساختنِ دل از همه چیز، برای خداوند و کوچک و ناچیز شمردن هرچه غیر خداوند است. نتیجه و دستاورد آن نیز، به عمل قلب و اعضا برمی‌گردد و هر وقت عمل تباه و ناقص شود، اصل و اساس از میان می‌رود.[۲] او سپس توضیح می‌دهد که: مشایخی که به آنها اقتدا شود، وجود ندارند و می‌گوید: اکنون سرزمین‌ها از شیخی که در علوم و کردار به او اقتدا شود، خالی شده‌اند[۳] و سپس، علت نبود وجود خارجی متصوفه را بیان می‌کند و می‌گوید: تمام دل‌ها ـ مگر آن‌چه که خداوند اراده کرده باشد ـ بیمار هستند؛

۱. مسألة المعرفة و منهج البحث عند الغزالی، د. انور الزعبي، ص ۱۸۷.
۲. إحیاء علوم‌الدین: ۲/۲۵۰.
۳. همان.

بیماری دل نیز از بیماری‌هایی است که صاحبش آن را نمی‌شناسد و در نتیجه از آن غافل است و اگر آن را نیز بشناسد، شکیبایی بر تلخی داروی آن، بر او سخت می‌شود؛ چه، دوای آن عبارت است از مخالفت با شهوات که به‌سان گرفتن روح است؛ اگر هم توانایی شکیبایی بر آن را داشته باشد، پزشک ماهری که او را مداوا کند، نمی‌یابد، زیرا پزشکان، (در این‌جا)، همان علما هستند که بیماری بر خود آنها نیز چیره شده است و پزشک بیمار، به ندرت به معالجه می‌پردازد و به همین خاطر، درد، سخت و بیماری، مزمن شده و این علم نیز از میان رفته و معالجه‌ی دل‌ها و خودِ بیماری نیز انکار شده است.[۱] اگر هم شیخ مربی نباشد و رهرو راه نیز وجود نداشته باشد، سودجویان و کسانی که خود را به عنوان صوفی جا زده‌اند، جای آنها را می‌گیرند. این‌جاست که غزالی بر خود لازم می‌داند که اشتباهات را روشن و انحرافات را آشکار سازد، تا کج‌فهمی و بدفهمی در دین صورت نگیرد.[۲]

ب. فساد اهل تصوف

در این‌جا غزالی تصویری از فسادی که امر تصوف به آن دچار شده بود، به دستِ ما می‌دهد و می‌گوید: بیشتر اهل تصوف این زمان‌ها ـ از آن‌جا که درونشان از اندیشه‌های لطیف و کردارهای ظریف خالی شده و برایشان انسی با خداوند و یاد او در خلوت حاصل نشده است و بی‌کار و بی‌حرفه و بی‌شغل هستند ـ به بی‌کاری عادت کرده، کار را سنگین و مشکل دانسته، راه کسب و درآمد را پر مشقت دیده و سؤال و تکدّی‌گری را آسان یافته‌اند و ماندن در رُباط‌ها (محل‌های سکونت صوفیان، خانقاه‌ها) بر مذاقشان گوارا

۱. همان: ۶۳/۳.
۲. الشامی، الإمام الغزالی، ص ۱۱۸.

آمده و خادمانی را که برای خدمت به اهل تصوف گمارده شده بودند، مسخره کرده، عقل و دین آنها را سبک می‌شمارند؛ زیرا هدف آنها از خدمت جز ریا و شهرت و گسترش بیکارگی و گرفتن پول از طریق سؤال با استدلال به فراوانی پیروان نبوده است و از آن‌جا که داورِ منتقدی در خانقاه‌ها نداشته‌اند، لباس‌های ژنده و وصله‌دار پوشیده‌اند، خانقاه‌ها را گردشگاه ساخته‌اند و فکر می‌کنند که کار خوبی می‌کنند و گمان می‌کنند که هر سیاهی، خرماست.[1] این‌ها، مورد خشم خداوند هستند.[2]

ج. غرور و جهل

غزالی بر این باور است که غرور و جهل بر بسیاری از متصوّفه چیره شده است. او، نمونه‌های بسیاری از غرور آنها را برشمرده و سپس می‌گوید: انواع و اقسام غرور در راه سلوک به سوی خداوند، چنان زیاد است که شمارش آن در چندین مجلّد به پایان نمی‌آید. او سپس بیان می‌دارد که ریشه‌ی همه این مشکلات، جهل و نادانی و عدم پیمودن راه به شکلی صحیح است که پیمودن آن از روی علم باشد. چه، بسیاری از آنها جاهل هستند و با وجود این جهل، به واسطه‌ی تکرار و زمزمه کردن چند کلمه که از جمله‌ی طامات و مصیبت‌بار هستند، ادعای معرفت می‌نمایند. چنین شخصی گمان می‌برد که علم اولین و آخرین به وی داده شده و به دیده‌ی تحقیر به فقها، مفسرین، محدّثین و دیگر علما می‌نگرد، چه رسد به عوام![3]

و همه‌ی این‌ها، مبتنی بر غلط‌ها و وسوسه‌هایی است که شیطان آنها را به وسیله‌ی آن می‌فریبد و این هم به علت سرگرم‌شدنشان به مجاهده با نفس

---

۱. معادل فارسی این اصطلاح «هر گردی گردو نیست» است.
۲. الإحیاء: ۲/۲۵۰.
۳. الشامی، الإمام الغزالی، ص ۱۲۰.

قبل از استوار شدن علم و آگاهی و بدون اقتدا به شیخی است که هم در دین و هم در علم، کامل و شایسته‌ی اقتدا باشد.[۱]

د. ساقط شدن تکالیف

غزالی هم‌چنین در مورد انحراف دیگری نزد برخی از اهل تصوف برای ما سخن می‌گوید که شاید از بدترین انحرافات آنها باشد، این انحراف عبارت از آن است که برخی از آنها در گرداب مباح دانستن و بی‌بندوباری افتادند، بساط شرع را برچیدند، احکام شرعی را رد نمودند و حلال و حرام را برابر دانستند، که این‌ها هم چند گروه هستند؛[۲] از این‌ها، گروهی هستند که گمان کرده‌اند هدف از عبادات، جهاد و مبارزه با نفس است تا این‌که بنده به وسیله‌ی آن به شناخت خدا دست یابد، پس همین که شناخت حاصل شد، بنده به مقصود رسیده است و پس از رسیدن، از وسیله و تدبیر بی‌نیاز می‌شود و بدین ترتیب، این گروه، تلاش و عبادت را ترک و ادعا کرده‌اند که جایگاهشان در شناخت خداوند والاتر از این است که به وسیله‌ی تکالیف، خود را کوچک نمایند و تکالیف، تنها برای عامه‌ی مردم است.[۳] غزالی، مذهب این گروه‌ها را، مذهبی باطل و مجموعه‌ای از گمراهی‌های بزرگ دانسته است.[۴] غزالی تصوف را با تمام خوبی‌ها و بدی‌های آن نپذیرفت، بلکه با دوراندیشی و قاطعیت، تصوف اهل حلول و اتّحاد، مانند حلاّج و امثال او را نپذیرفت* بلکه تصوفی را پذیرفت که بر اساس کتاب و سنت

---

۱. الإحیاء: ۳/۴۴-۴۰۷.
۲. إحیاء علوم‌الدین: ۳/۴۰۵.
۳. همان.
۴. الشامی، ص ۱۵۴.
*. غزالی، تصوّفِ حلاّج را رد نمی‌کرد، بلکه بدان علّت که بعضی کلمات وی و امثال او با ☜

باشد و تلاش کرد هر اندیشه، اخلاق، سلوک یا حالی را که متصوفه بـه آن معتقدند، به اصولی اسلامی برگرداند و با قرآن، حدیث و یا روایتی بر آنها استدلال کند[۱] و نیز، تلاش کرد که از غلو اهل تصوف در فهمشان از توکل و زهد و امثال این‌ها بکاهد، اگرچه کمی از آثار آنها، او را نیز دربر گرفته است.[۲] در این مورد ما همان چیزی را می‌گوییم که امام ذهبی فرموده است: خداوند ابوحامد غزالی را رحمت کند! واقعاً مانند او در علم‌هایی که داشت کجا یافت می‌شود؟! اما ما هرگز ادعای عصمت او را از خطا و اشتباه نمی‌کنیم.[۳]

۵. تأثیر غزالی در تصوف

غزالی تأثیر بزرگی در تصوف داشت و این تأثیر تا روزگار ما هم ادامه داشته است. او توانست نشانه‌هایی برای راه تصوف قرار دهد و معیارهایی برای آن بگذارد که ناخالصی را برملا و اشتباه را آشکار نماید؛ کاری که اصلاح را یاری می‌دهد و پیمودن راه آن را آسان می‌نماید. از جمله تأثیرات او که در این زمینه از آن یاد می‌شود:



ظاهر شریعت مخالف بود، آنها را تأویل می‌کرد و آنها را بر اثر استغراق و فنا در شهود حضرت حق می‌دانست؛ به علاوه، حلاّج و دیگر عارفانی که چنان سخنانی گفته‌اند، اهل «حلول و اتّحاد» بدان معنی نیستند و سخن آنان، تنها به زبان مجاز اتّحاد است و در زبان حقیقت، توحید است ـ غزّالی‌نامه، استاد همایی، صص ۹ ـ ۳۳۸ (به نقل از مشکوة الأنوار غزّالی، ص ۱۱۵) ـ ویراستار.

۱. الغزالی بین مادحیه و ناقدیه، ص ۱۲۱.

۲. همان، ص ۱۲۱.

۳. همان، ص ۱۲۱ و ۱۲۲.

الف. ضرورت علم شرعی برای رهرو

غزالی برخلاف آن‌چه که در میان بسیاری از اهل تصوف رایج بود که علم را حجاب و مانع می‌دانستند، ضرورت تحصیل علم شرعی را برای رهرو و راه آخرت یاد آور شد و بخش نخست از چهل بخش کتاب خود، احیاء علوم الدین را «کتاب علم» قرار داد. چنان‌که در کتاب منهاج العابدین آورده است، علم، نخستین مرحله‌ای است که «عابد» باید آن را پشت سر بگذارد و در جاهای بی‌شماری تأکید کرده است که خوش‌بختی جز با علم و عمل به دست نمی‌آید و در رساله‌ی «أیها الولد» گفته است: علم بدون عمل دیوانگی است و عمل بدون علم امکان ندارد. کتاب احیاء نیز همان کتابی است که آن را برای رهروان راه معرفت قرار داده است. بنابراین او این مطلب را به شدت انکار می‌نماید که جهاد و ریاضت نفسِ قبل از علم، منجر به انحراف نشود. غزالی معتقد است که دید عالم، دقیق‌تر و درست‌تر از دید صوفی است.[۱]

ب. مردود دانستن تأویلاتِ باطنی

غزالی تأویلات باطنی را که نصوص شرعی را بدون تمسک به نقلی از صاحب شریعت و بدون ضرورت عقلی، از مقتضای ظاهر آن خارج می‌نماید، مردود دانست؛ زیرا این تأویلات منجر به از بین رفتن اعتماد به الفاظ می‌شود و بهره‌گیری و فایده بردن از کلام پیامبرﷺ را از بین می‌برد، زیرا آن‌چه که عقل به فهم آن مبادرت می‌نماید، مورد اعتماد نخواهد بود و باطن هم هیچ معیاری ندارد. در این باره غزالی مثال‌هایی می‌آورد: مثلاً،

---

۱. الشامی، همان، ص ۱۳۴.

گفته‌ی برخی از آنها در مورد این فرموده‌ی خداوند که ﴿إِذْهَبْ إِلىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغىٰ﴾:[1] «برو به سوی فرعون، زیرا او سرکشی کرده است»، آنها گفته‌اند: منظور از فرعون، قلب است و در مورد این فرموده‌ی خداوند: ﴿وَ أَنْ أَلْقِ عَصٰاكَ﴾:[2] «عصایت را بینداز!»، گفته‌اند منظور از عصا، هر چیزی غیر از خداوند است که بر آن تکیه و اعتماد می‌شود که سالک باید آنها را دور بیندازد. هم‌چنین، در مورد این حدیث پیامبرﷺ که: «تَسَحَّرُوا فِإِنَّ فِي السَّحُورِ بَرَكَةً»: «سحری بخورید، زیرا در سحری خوردن برکت بزرگی هست»، در تأویل آن گفته‌اند: منظور از آن استغفار در سحرگاهان است. باطنیه با این روش، به تخریب تمام شریعت با تأویل معنی ظاهری آن رسیدند.[3]

ج. تبدیل تصوّف به علم اخلاق عملی

غزالی، تصوف را از مجرّدِ ذوق و سر تراشیدن و شطح گفتن و سرگشتگیِ محض، به علمی اخلاقی عملی انتقال داد که بیماری‌های دل و آفت‌های درون را معالجه و با اخلاق پسندیده آن را تزکیه می‌نماید. کسی که در کتاب احیاء دقت کرده باشد، می‌بیند که لبّ و مقصد آن ـ به ویژه در بخش دوم که شامل «ربع مهکلات» و «ربع منجیات» است و هر دو با هم ده باب می‌شود ـ حول محور اخلاق می‌چرخد. او ـ چنان‌که در مقدمه‌ی کتاب یادآوری کرده است ـ در یک چهارم مهلکات (نابودکننده‌ها)، تمام اخلاق ناپسندی را ذکر می‌کند که قرآن به کنار گذاشتن آنها و پیراستن درون و پاک کردن دل از آنها

---

۱. النازعات؛ ۱۷.
۲. قصص، ۳۱.
۳. إحياء علوم‌الدين: ۱/۲۷.

اشاره کرده است و در یک چهارم منجیات (نجات دهنده‌ها)، هر خوی پسندیده و هر خصلت مرغوبی از خصلت‌های مقربین و صدیقین را ذکر می‌نماید که بنده به وسیله‌ی آن به پروردگار جهانیان تقرّب می‌یابد.[1]

هم‌چنین غزالی از جهت علمی نیز اهل تصوف را به علت عدم دقت در تعریف اعمال قلوب به خاطر غلبه‌ی حالت‌های شخصی و گذرا بر آنها، مورد انتقاد قرار می‌دهد. هر کسی که با انصاف کتاب احیاء و دیگر آثار غزالی را مطالعه کرده باشد، درمی‌یابد که غزالی در حدّ توان سعی کرده است که از خودسری‌های آنها، جلوگیری و آنها را در حدود شرع متوقّف نماید و گفتار و کردار آنها را ـ با مقید نمودن مطلق آنها، مشخّص کردن مبهمات آن و دادن مفهوم قابل قبولی به آن ـ کنترل کند و در این کار تا حدّ زیادی موفق شد.

د. تصحیح مفهوم زُهد

زهد، اصل بزرگی از اصول تصوّف به شمار می‌آید که اعراض و پشت کردن به دنیا از آن نشأت گرفت و این همان راهی است که صوفیه به خاطر آن، به عنوان گام اول در این راه، با نفس خود به مبارزه می‌پرداختند، امّا برخی از آنها در این مسأله مبالغه می‌کردند و به قول امام غزالی، شیطان در پشت کردن به دنیا، آنها را گمراه ساخت. غزالی نمونه‌ای از این پشت کردن به دنیا را ذکر و اشتباه آنها و راه درست را در این موضوع برای ما بیان می‌کند و می‌گوید: تنها گروهی که در این مسأله نجات می‌یابد، همان گروهی است که راهی را می‌پیمایند که پیامبرﷺ و اصحابش بر آن بوده‌اند و عبارت از این است که: نه دنیا را به طور کلّی ترک و نه شهوات را به طور کلّی سرکوب کند

---

۱. همان: ۳/۱ و الغزالی بین مادحیه و ناقدیه، ص ۱۲۳.

و از دنیا به اندازه‌ی توشه خود برمی‌دارد و در مورد شهوات، آن بخش را سرکوب می‌کند که از محدوده‌ی شرع و عقل بیرون رود. نه از هر شهوتی تبعیت و نه هر شهوتی را ترک، بلکه اعتدال را رعایت می‌کند. همه چیز دنیا را هم ترک نمی‌کند و همه چیز را نیز نمی‌خواهد؛ بلکه هدف از هر چیز دنیایی را می‌داند و در حدّ هدف، آن را حفظ می‌کند و بنابراین، از توشه و غذا به مقداری برمی‌دارد که جسم را در عبادت توانمند سازد و از مسکن آن اندازه‌ای را برمی‌گیرد که انسان را از دزدها و سردی و گرما حفظ کند و در مورد پوشاک نیز به همین صورت.

انسان سالک به این روش خود ادامه می‌دهد تا این‌که دل او از سرگرمی‌های تن، فارغ شود و آن‌گاه، با تمام همّت خود به خدای خود رو می‌آورد و تمام عمر سرگرم ذکر و فکر می‌شود و هم‌چنان پیوسته به رام‌کردن شهوات و مراقبت از آنها می‌پردازد تا از حدّ و مرز ورع و تقوا فراتر نرود. این روش شناخته نمی‌شود، مگر با الگو گرفتن از گروه نجات‌یافته که یاران پیامبرﷺ هستند که بر روش میانه و راه درست بودند؛ زیرا آنها از دنیا، نه برای خود دنیا بلکه برای دین، بهره می‌گرفتند و نه به صورت کلی از دنیا می‌گریختند و نه به صورت کلی آن را ترک می‌کردند، آنها در کارهای خود نه افراط می‌کردند و نه تفریط، بلکه در بین این دو، میانه روی را رعایت می‌کردند که همان اعتدال و میانه بودن میان دو طرف است و محبوب‌ترین کارها نزد خداوند است و خداوند آگاه‌تر است.[1]

نتیجه: شکّی در این نیست که تأثیر غزالی بر تصوف بزرگ بود؛ چه او، مانند جنید بغدادی، تصوف مبتنی بر سنت را می‌خواست و در اصلاح در

---

۱. إحیاء علوم‌الدین: ۳/ ۲۳۰.

این زمینه تا حد زیادی موفق شد. البته ارزیابی این مسأله امکان‌پذیر نیست، مگر با مقایسه‌ی تصوف قبل از غزالی با وضعیتی که تصوّفِ بعد از غزالی به آن رسید.[1] کسی که تصوف قبل از غزالی را شناخته باشد و بداند پس از او به چه مرحله‌ای رسید، فضل غزالی بر تصوف و اهل تصوف را درمی‌یابد و به تأثیر روشنی پی می‌برد که غزالی بر آن گذاشت که متخصصانِ این بخش از بخش‌های فرهنگ و زندگی اسلامی بر آن گواهی می‌دهند و این مطلبی است که آنهایی که به مطالعه‌ی تصوف و رجال و تاریخ آن توجه دارند، آن را بیان و به آن اعتراف کرده‌اند.[2] هر چه که باشد، در این مسأله‌ی مهم، غزالی امام بزرگی است و اصلاً این از شروط عالم نیست که خطا نکند.[3]

۱. الشامی، الغزالی، ص ۱۲۰.
۲. الغزالی بین مادحیه و ناقدیه، ص ۱۲۴.
۳. سیر اعلام النبلاء: ۳۳۹/۱۹.

بخش ششم: نقش ابوحامد غزّالی در اصلاح

۱. برنامه و روش غزالی در اصلاح

دکتر ماجد عرسان الگیلانی اشاره می‌کند که برنامه‌ی غزالی در اصلاح و تجدید بر سه قاعده استوار است:

قاعده‌ی نخست: اساس و بنیان در وجود امّت اسلامی، هدایت دادنِ این امت به حملِ پیام اسلام به تمام جهان است و هنگامی که مسلمانان از تبلیغ این پیام باز ایستادند، سرزمین از فساد و فتنه پر شد و مسلمانان و امت‌های دیگر قربانیان این دست برداشتن شدند.

قاعده‌ی دوم: قاعده‌ی دوم ارتباط عمیقی با قاعده‌ی نخست دارد؛ مادام که مسلمانان مسؤول حمل پیام اصلاح به جهان هستند و تا زمانی که مسلمانان از حمل پیام باز ایستاده‌اند، واجب است که در مورد اسباب این باز ایستادن و توقف در میانشان پژوهش و تحقیق شود.

قاعده‌ی سوم: قاعده‌ی سوم کامل کننده‌ی قاعده‌ی دوم است؛ پس، مادام که نیاز به جستجو و پژوهش درباره‌ی اسباب باز ایستادن، نیاز مبرمی است،

هدفِ این جستجو و پژوهش هم باید تشخیص درد و مشخص نمودن معالجه باشد و نه، تنها سخنان متواتر تکراری (منفی گرایانه‌ای) باشد که بر اساس سرزنش کردن و رد و بدل نمودن تهمت‌ها پایه‌ریزی شده است.[۱]

۲. ویژگی‌های برنامه‌ی غزالی در اصلاح

برنامه‌ی اصلاحی غزالی از چند صفت و ویژگی برجسته‌ی ذیل برخوردار بود:

ویژگی نخست: خالی بودن نوشته‌های وی از تشویق مسلمانان به جهاد با صلیبیان و از انتشار دادنِ درنده‌خویی آنها و جنایاتی که در گوشه و کنار دنیای اسلام مرتکب می‌شدند.

ویژگی دوم: تکیه بر نقدِ خود. به همین خاطر او متوسل به یافتن توجیهات و انداختن مسؤولیت‌ها بر نیروی مهاجمی نشد که در واقع، ضعف‌ها و قابلیّت‌های داخلیِ شکست‌پذیری، آن را از خارجِ دارالإسلام جذب کرده بود، که این، روشی در پژوهش است که با این قاعده اسلامی که خداوند می‌فرماید: ﴿وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ﴾:[۲] (به هر مصیبتی گرفتار شده‌اید، به خاطر کارهایی است که خود انجام داده‌اید)، سازگار است.

و غزالی سعی می‌کرد که این قابلیت شکست (در مسلمانان) را معالجه نماید. بنابراین ـ بر اساس بینش غزالی ـ مسأله در فساد درون مایه‌ی فکری و روانی مسلمانان در امور عقیده و جامعه نهفته است و مسایل دیگر، مسایل

---

۱. عرسان الگیلانی، ماجد، هکذا ظهر جیل صلاح‌الدین و هکذا عادت القدس، ص ۱۰۶.
۲. شوری؛ ۳۰.

اضافی‌ای هستند که با از بین رفتن بیماری اصلی، این‌ها نیز از بین خواهند رفت.[۱]

ویژگی سوم: که برنامه‌ی اصلاحی غزالی از آن برخوردار بود، سرچشمه گرفتن حرکت او از اصول اصیل و ریشه‌دار اسلامی بود، او به جنبه‌ی اصلاح فکری و درونی اهتمام داد و این، یک اصل واضح قرآنی است:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾.[۲]

«خداوند (نعمت‌ها و حالت‌های) قومی را تغییر نمی‌دهد، مگر این‌که آنها درون خود را تغییر دهند».*

غزالی برای این کار ابتدا از خود آغاز کرد، سپس به تغییر درون دیگران پرداخت و یاران و شاگردان او به اجرای این برنامه ادامه دادند[۳] و چنان که خواهیم دید، این تلاش‌ها، همراه با تلاش‌های دیگری، در ظهور نسل نورالدین زنگی و صلاح‌الدین ایوبی سهیم بودند.

ویژگی چهارم: غزالی به معالجه‌ی مسایل مسلمانان نپرداخت بر اساس این‌که آنها قومیت و ملتی جدا از قومیت‌ها و ملت‌های دیگر هستند؛ بلکه بر اساس این‌که این مسایل، برخی از نتایج مضاعف باز ایستادنِ مسلمانان و ناتوانی آنان در ادای وظیفه‌ی خود در امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد، به معالجه این اوضاع پرداخت.[۴]

---

۱. عرسان الگیلانی، همان، ص ۱۰۷. ۲. الرعد؛ ۱۱

*. ترجمه و تفسیر و برداشتی که در قرون اخیر از این آیه شده است، با معنی آیه و اصل توحید و تفسیر مفسّران گذشته، مخالف است. برای اطّلاع بیشتر، به تفاسیر معتبر و نیز کتاب چهل مقاله، استاد شیخ محمد سعید نقشبندی، ص ۲۷ مراجعه شود ـ ویراستار.

۳. همان. ۴. عرسان الگیلانی، همان، ص ۱۰۷.

۳. تشخیص دردهای جامعه

الف. تباه شدنِ رسالت علما

غزالی در جاهای فراوانی به نقد علمایی می‌پردازد که منتسب به دین هستند، در حالی که در حقیقت علمای دنیا هستند، او مسؤولیت بخش بزرگی از فاسد شدن پادشاهان، فرمانروایان و عامّه را بر عهده‌ی آنان می‌گذارد و معتقد است که درد خطرناک، همان نبود طبیب است و طبیبان هم، علما هستند، در حالی که خود آنان به بیماری سختی گرفتار آمده‌اند.[۱] سپس در مورد مسایلی که اهل و رجال دین در آنها گرفتار شده‌اند، صحبت می‌کند، از قبیل: طلب جاه و ریاست، دست‌یابی به جایگاهی پیش حاکمان و سیاستمداران، جدل بیهوده، جرّ و بحث داغ، اکتفا به مسایل فرعی و احکام، منصرف شدن از علم آخرت و تهذیب درون. وی، هم‌چنین از حقیقت وضعیتی که عهده‌داران اصلاح و دعوت در آن به سر می‌برند، از قبیل سخنان آراسته، کلام دارای سجع و داستان‌های سرگرم کننده، فساد عمومی، غفلت مردم، سکوت علما و نبود هشدار دهنده سخن می‌گوید.[۲]

غزالی معتقد است که راهنمایان راه، همان علما هستند که وارثان پیامبرانند و زمانه از آنان خالی شده و جز عالمان حرفه‌ای کسی از آنها نمانده است که شیطان بر بیشتر آنان مسلط گشته، طغیان، آنان را فریب داده و هرکدام شیفته‌ی سهمِ گذرایِ دنیایی خود شده‌اند و چنان شده معروف را منکر و منکر را معروف می‌بینند تا جایی که علم دین از بین رفته و نشانه‌ی

---

۱. قرضاوی، الغزالی بین مادحیه و ناقدیه، ص ۷۹.
۲. الندوی، رجال الفکر و الدعوة: ۲۱۴/۱.

هدایت پاک گشته است و چنان به ذهن مردم القا کرده‌اند که علم چیزی نیست مگر فتوایی حکومتی که قاضیان در حلّ‌وفصل خصومت‌ها و درگیری عوام از آن کمک می‌گیرند، یا جدلی است که جوینده‌ی رقابت و فخرفروشی در خاموش کردن دیگران و غلبه بر آنان به آن متوسّل شود و یا تنها سخن آهنگین آراسته‌ای است که واعظ در فریب عامه‌ی مردم از آن استفاده می‌کند، زیرا جز این سه مورد، دامی برای حرام و توری برای کالای بی‌ارزش دنیا ندیده‌اند. اما علمِ راه آخرت که سلف صالح بر آن رفته و خداوند در کتاب خود آن را فقه، حکمت، علم، روشنایی، هدایت و رشد نامیده است، از میان مردم رخت بربسته و فراموش شده است.

از آن‌جا که این، شکافی بزرگ و مصیبتی تیره و عظیم در دین به حساب می‌آمد، مشغول شدن به نوشتن این کتاب (یعنی کتاب احیاء علوم‌الدین) را برای احیا و زنده نمودن دوباره‌ی دین، مهم و آن را پرده برداشتن از روش پیشوایان و جنبه‌های سودمند علوم نزد پیامبران و سلف صالح دانستم.[1]

غزالی، معتقد است که بزرگ‌ترین مسؤولیت در این فساد فراگیر، ضعف در دین و گسیختگی اخلاقی، بر عهده‌ی علما و مردان دین است و آنها، عامل اصلی فساد اوضاع هستند، چه آنها نمک امّت هستند و چنان‌که نمک طعام بگندد، چه چیزی آن را اصلاح می‌کند؟ غزالی برای بیان این مطلب بیتی را شاهد می‌گیرد که علما را مورد خطاب قرار می‌دهد:

يَا مَعْشَرَ الْقُرَّاءِ! يَـا مِـلْحَ الْـبَلَدِ!   مَا يُصْلِحُ الْمِلْحَ إِذَا الْمِلْحُ فَسَدَ؟!

«ای گروه قاریان! ای نمک‌های شهر! چنان‌چه نمک بگندد، چه چیزی نمک را اصلاح می‌نماید؟!».

۱. الغزالی، إحياء علوم‌الدين: ۳/۱. مطبعة الحلبی.

غزالی، سپس، چگونگی بیمار شدن دل‌ها، شدّت یافتن غفلت از معاد و اسباب آن را یادآوری می‌کند و از آن جمله، بیماری و مبتلا شدن علما را نام می‌برد که خود پزشکان دل‌ها هستند و می‌فرماید: درد سوم، که دردی مزمن است، نبود، پزشک و طبیب است، زیرا اطبا و پزشکان، همان علما هستند که خود ـ در این زمان ـ گرفتار بیماری شده‌اند و از درمان آن ناتوانند و در جای دیگری می‌فرماید: پزشکان، همان علما هستند که بیماری بر آنان چیره شده است و طبیب بیمار هم خیلی کم به معالجه‌ی بیمار خود توجه دارد و بنابراین، درد، بی‌درمان و بیماری مزمن شده و این دانش و علم ـ علم آخرت ـ از بین رفته است و معالجه‌ی دل‌ها و اصل این بیماری انکار شده و مردم به حب دنیا و کارهایی روی آورده‌اند که در ظاهر عبادت و در باطن ریا به حساب می‌آیند.[۱]

غزالی، هم‌چنین فساد پادشاهان و فرمانروایان را به سبب ضعف علما و اهمال آنان در وظایفشان می‌داند و می‌فرماید: به طور کلی، عامه‌ی مردم به خاطر فساد پادشاهان، فاسد شدند و پادشاهان به خاطر فساد علما، فاسد شدند؛ زیرا اگر قاضیان فاسد و علمای فاسد نبودند، فساد پادشاهان نیز به خاطر ترس از علمای واقعی، کم‌تر می‌شد. غزالی علما را به خاطر خودداری از انجام فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر و گفتن سخن حق نزد حاکم ستمگر هم سرزنش می‌کند و علت آن را افتادن آنها در دام فرمانروایان، حبّ دنیا و جاه‌طلبی می‌داند.[۲]

غزالی که خود مدّتی طولانی را در تدریس، فتوا دادن و زندگی در میان علما سپری کرده و با روش آنها آشنا بود، متوجه شد که مردم به مسایل

---

۱. إحیاء، همان: ۵۴/۳.
۲. رجال الفکر و الدعوة: ۲۷/۱ به نقل از إحیاء علوم‌الدین.

جزئی فقهی و مسایل خلافی مشغول شده و به علم فقه و فتوا اکتفا نموده‌اند و به این ترتیب، علما و طلبه‌ی علم از علوم سودمند و کارهای مفید منصرف شده و از پرداختن به علومی که درون خود را با آن اصلاح نمایند و به سعادت دنیا و آخرت دست یابند، منصرف شده‌اند. فساد علما و پیام و رسالت آنان و گسترش ظاهرگرایی دینی در جامعه اسلامی، آثار و نتایجی را به دنبال داشته که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

ـ دور شدن از جامعه و سرگرم شدن به مسایل حاشیه‌ای که فایده‌ای دربر ندارد.

ـ تعصّب مذهبی و پنهان ماندن فضایل علمی.

ـ از هم پاشیدن وحدت امّت اسلامی و پیدایش گروه‌ها و مذاهب.

ـ گسترش دینداری سطحی و ظاهری و گروه‌های نماینده‌ی آن مانند گروه علما، گروه اهل عبادت و عمل و اهل غرور، گروه اهل تصوف و گروه صاحبان ثروت. امام غزالی ـ در احیاء علوم‌الدین ـ درباره‌ی این گروه‌ها به طور مفصّل سخن گفته است.

ب. دور شدن الفاظ از مفهوم اصلی خود

غزالی، با توجه به هوشیاری شگفت‌انگیز و تجربه‌ی علمی خود، متوجه شد که از جمله‌ی علّت‌ها و اسباب پیچیدگی و فریب خوردن مردم به ظواهر و دور شدن آنان از واقعیات، این است که در این عصر استفاده از کلمات قرآن و حدیث در غیر محل و معنی اصلی و قدیمیِ آنها، رواج یافته است و چنان شده که مطالبی از این کلمات فهم می‌شود که در عصر نخستین این برداشت‌ها از آنها نمی‌شد. او در کتاب خود (احیاء علوم‌الدین)، فصلی را به بیان الفاظی که «مفهوم» آنها تغییر یافته، اختصاص می‌دهد و در آغاز آن

می‌فرماید: بدان که علت اساسی اختلاط و آمیختگیِ علوم مذموم با علوم شرعی، تحریف مفهوم کلمات پسندیده و تبدیل و جایگزینی آن با اهداف فاسد به سوی مفاهیمی است غیر از آن‌چه که سلف صالح و سده‌ی نخستین اسلام در نظر داشته‌اند، که عبارتند از: پنج لفظ (کلمه): **فقه، علم، توحید، تذکیر و حکمت**. این کلمات، کلماتی پسندیده هستند و صاحبان این اوصاف، دارای مقام و جایگاه والایی در دین هستند؛ اما اکنون به مفاهیم مذمومی تبدیل شده‌اند و به علّت فراگیر شدن کاربرد این کلمات در آن معانی مذموم، دل‌ها چنان شده‌اند که مذمّت کنان، آن کلمات خوب را رها می‌کنند.[1] غزالی سپس به توضیح این الفاظ می‌پردازد:

فقه: این لفظ در عصر نخستین بر دانش راهِ آخرت و شناخت ریزه‌کاری‌های آفت‌های درون، چیزهای فاسد کننده‌ی اعمال، قدرت آگاهی بر حقارت دنیا، شدت تمایل به نعمت‌های آخرت و تسلط ترس از خداوند بر دل‌ها، اطلاق می‌شد؛ اما در این عصر به شناخت مسایل فروع غریب در فتوا، تسلط بر علت‌های ریز و دقیق فتوا، سخن گفتن زیاد درباره‌ی آنها و از بر داشتن و حفظ کردن مقالات مرتبط با آنها، تخصیص یافته است.

علم: قبلاً، لفظ علم بر علم به خداوند و آیات و افعال او در میان بندگان و آفریدگانِ او اطلاق می‌شد؛ اما مردم این زمان به تخصیص آن دست زدند، تا جایی که در بیشتر موارد، بر کار کسی اطلاق می‌شود که به مناظره با مخالفان در مسایل فقهی و غیره سرگرم باشد.

توحید: توحید نزد مسلمانان نخست، عبارت بود از این‌که انسان منشأ تمام مسایل را چنان از خداوند بداند که توجه وی را از اسباب و واسطه‌ها

---

۱. إحیاء: ۱/۲۸.

قطع نماید و خیر و شرّ را جز از او نداند؛ اما اکنون توحید، عبارت است از علم کلام، شناخت راه جدل، احاطه داشتن بر راه‌های تناقض‌گویی مخالفان و توانایی در سخن‌پردازی با استفاده از پرسش‌های زیاد، برانگیختن شبهات و در میان آوردن الزاماتی که متوجّه خصم می‌شود، تا جایی که گروه‌هایی از آنان خود را اهل عدل و توحید نامیدند و متکلمان، عالمان در توحید نامیده شدند.

تذکیر (یادآوری): تذکیر همان چیزی است که خداوند در نظر داشته است؛ اما از آن مفهوم به آن چیزی که امروزه واعظان بر آن مواظبت می‌کنند، تبدیل شده که عبارت است از: داستان، شعر، شطحیات و طامات.

حکمت: حکمت، همان چیزی است که خداوند آن را ستوده و می‌فرماید:
﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً﴾.[1]

«حکمت را به هرکس که بخواهد (و شایسته بیند) می‌دهد و به هرکس حکمت داده شود، بی‌گمان خیر فراوانی به او داده شده است».

اما اکنون، نام حکیم بر پزشک، شاعر، منجّم و حتی کسی که قرعه را در جلو دست پرنده‌ی قرعه بر سر خیابان‌ها می‌چرخاند، گفته می‌شود.

امام، پس از مقایسه‌ی مفاهیم قدیمی این الفاظ و محلّ کاربرد آنها با مفاهیم جدید و محلّ کاربرد آنها و بیان و توضیح تحریفی که در کاربرد این الفاظ روی داده است، می‌فرماید:

پس متوجّه شدم که چگونه شیطان انگیزه‌های مردم را در گرایش به علوم پسندیده به سوی گرایش به علوم ناپسند، منحرف ساخت و همه‌ی این‌ها به سبب فریب‌کاری‌های دانشمندان بد از طریق تغییر اسم‌ها و الفاظ بود. پس

---

۱. البقرة: ۲۶۹.

چنان‌چه از این الفاظ با تکیه بر اسم رایج و بدون توجه به کاربرد آن در عصر نخستین تبعیت نمایی، مانند کسی هستی که با تبعیت از چیزی که امروزه حکمت نامیده می‌شود، در پی دست‌یابی به افتخار حکمت باشی! زیرا اسم حکیم، امروز به علّت غفلت از تغییر یافتن مفاهیم الفاظ، بر پزشک، شاعر و ستاره شناس اطلاق می‌شود.[1]

و این چنین غزالی، با صراحت، شجاعت، اخلاص، ژرف‌نگری و تحلیلِ علمی، بر علما نهیب می‌زند و غیرت و احساس را در آنان برمی‌انگیزد و آنها را برای بازگشت به جایگاه اصلی خود در میان امت ـ که همان جانشینی پیامبران و نظارت دینی و اخلاقی بر جامعه‌ی اسلامی و محاسبه و مراقبت بر دولت، حاکمان، خواص و عوام است ـ تشویق می‌نماید.

او، معتقد است که علما، سنگ اساس در اصلاح جامعه هستند و اصلاح دنیا در نتیجه‌ی اصلاح آنان و فساد دنیا نیز در اثر فساد آنان می‌باشد و سپس، به حکمرانان و امیران رو می‌آورد، زیرا آنان پایه‌ی دوم در اصلاح نوع بشر به حساب می‌آیند.

ج. نقد حکمرانان ستمگر

نقد و نصیحت غزالی، تنها متوجه عامه یا علما و اهل تصوف و طبقات دیگرِ جامعه نبود؛ بلکه نصیحت و راهنمایی‌های وی، حکمرانان و وزیران را نیز شامل می‌شد که اداره‌ی امور مسلمانان در دست آنان است و همواره، این نکته را یادآوری کرده است که اصلاح امت انجام‌پذیر نمی‌باشد، مگر با اصلاح این دو گروه: ۱. اهل علم و اندیشه؛ ۲ـ اهل سیاست و قدرت؛ زیرا

---

۱. احیاء، ۳۴/۱ ـ ۲۸ الندوی، رجال الفکر و الدعوة: ۲۲۱/۱.

چنان‌چه این دو گروه اصلاح شوند، مردم نیز اصلاح می‌شوند و اگر فاسد شوند، مردم نیز فاسد می‌شوند و همواره، این فرموده‌ی یکی از سلف صالح را نقل می‌کند که: «اگر من یک دعای مستجاب نزد خداوند می‌داشتم، آن دعا را برای حاکم می‌کردم، زیرا خداوند با اصلاح او، مردم زیادی را اصلاح می‌نماید». دو مسأله مردم را از بیان نصیحت و گفتار حق ـ که معمولاً تلخ است ـ منع می‌نماید: ۱. ترس؛ ۲. طمع. و غزالی، در زندگی جدید خود چیزی ندارد که از آن بترسد و حاکمان نیز چیزی ندارند که او در آن طمع کند و او، پس از آن‌که دنیا را راهی برای سفر خود ساخت نه جایی برای سکونت خویش و آن را پلی قرار داد که از آن بگذرد نه آن را تعمیر و ترمیم نماید، آتش حرص و دوستیِ ثروت و مقام در درونش به خاموشی گرایید.

وزیر خلیفه، انوشیروان، برای ارج نهادن به او و اعتراف به فضل و جایگاهش، به دیدن غزالی در خانه‌اش رفت و این نوع کارها از این افراد قدرتمند جز برای شخصی مانند غزالی، سر نمی‌زد. اما ابوحامد به وی گفت: تو در مورد اوقاتی که در این‌جا می‌گذرانی پیش خدا مسؤول هستی، زیرا تو مانند کسی هستی که مردم او را به اجرت گرفته باشند، پس پرداختن تو به کار خودت، بهتر از دیدار من است.[1]

غزالی با بهره‌گیری از بینش و اندیشه‌ی وسیع خود متوجه این مسأله شد که نخستین حلقه‌ی مفقوده‌ی اسلام، حلقه‌ی حکومت و سیاست است و برجسته‌ترین بخشی از حکومت که دچار انحراف از راه اسلام شد، در سیاست‌های مالی و اقتصادی است و به همین خاطر بسیار زیاد بر سیاست‌های مالی حکمرانان خُرده می‌گرفت و علما را سخت از وارد شدن و

---

۱. ابن‌الجوزی، المنتظم: ۹/۱۷۰.

هم‌نشینی با حکام یا پذیرش هدایای آنان، منع می‌کرد؛ زیرا این‌ها رشوه در دین به حساب می‌آیند و علاوه بر این، بیشتر اموال حاکمان، حرام و نامشروع است[۱] و اینک، دیدگاه‌های غزالی در این زمینه:

ـ حرام بودن تعامل با حکمرانان ستمگر.

ـ حرام بودن تجارت در بازارهایی که حاکمان ستمگر، بنا نموده‌اند.

ـ حرام بودن تعامل با قاضیانِ منسوب شده‌ی حاکمان ستمگر و خدمتکاران و مأموران آنها.

ـ حرام بودن استفاده از دستگاه‌های عامّ‌المنفعه و مؤسّساتی که حاکمان ستمگر، بنا نهاده‌اند.

غزالی، این مسایل را در کتاب احیاء علوم‌الدین، مفصل مورد بحث قرار داده است.[۲] غزالی در مورد حاکمان زمان خود نیز سخن گفته و می‌فرماید: نفس حاکمان به آنها اجازه‌ی بخشش نمی‌دهد مگر به کسانی که برای استفاده از آنها در افزایش افراد خود، بهره‌گیری از آنان برای مقاصد خود، آراستن مجلس خود با حضور آنان و مکلّف نمودنشان به مداومت بر دعا و ثناگویی و ستایش و مدح حاکمان در حضور و غیاب، به آنان طمع داشته باشند و اگر شخصی که بخششی را می‌گیرد، با سؤال و تقاضا در درجه‌ی اول، رفت و آمد در خدمت در درجه‌ی دوم، ستایش و دعا در درجه‌ی سوم، کمک کردن به حاکم برای رسیدن به مقاصد خود به هنگام طلب یاری در درجه‌ی چهارم، زیاد نمودن جمع او در مجلس و موکبِ او در درجه‌ی پنجم، ابراز دوستی و محبت و پشتیبانی او در برابر دشمنانش در درجه‌ی ششم و

---

۱. قرضاوی، الإمام الغزالی، بین مادحیه و ناقدیه، ص ۸۹.
۲. همان.

پنهان نمودن ستم‌ها و کردارهای زشت و ناپسند او در درجه‌ی هفتم، خود را ذلیل نکند، یک درهم بخشش هم به او داده نمی‌شود، حتی اگر ـ به عنوان مثال ـ در فضیلت مانند امام شافعی رحمه‌الله باشد. بنابراین جایز نیست در این زمان چیزی از آنها گرفته شود حتی اگر حلال بودن آن معلوم باشد به خاطر منجر شدن به این مفاهیم، چه رسد به چیزی که حرام بودن یا مشکوک بودن آنها معلوم است. پس اگر کسی جرأتِ گرفتنِ اموال حاکمان را پیدا کرد و خود را به صحابه و تابعین تشبیه کرد، در واقع مانند آن است که فرشتگان را با آهنگران مقایسه کرده باشد.[۱]

ارزش این سخنِ جسورانه شناخته نمی‌شود، مگر در محیط و شرایط حکومت‌های فردیِ ترسناکی که در آن، بیان حتی یک کلمه از طرف عالمی یا نویسنده‌ای در نقد حاکم یا پادشاه، زندگیش را بر باد می‌دهد.[۲]

غزالی به ابراز دیدگاه‌های خود در مورد حاکمان ستمگر تنها در کتاب‌هایش اکتفا نکرد، بلکه هرگاه فرصتی برای او فراهم می‌شد، نظر خود را در مقابل پادشاهان ابراز می‌کرد و حق و نصیحت را آشکارا بیان می‌کرد. او، یک بار به سلطان سنجر پسر ملکشاه سلجوقی، که بر تمام خراسان حکومت می‌کرد، با تأسف گفت: گردن‌های مسلمانان نزدیک است که از سنگینی مصیبت‌ها و مالیات شکسته شود و گردن‌های اسبان تو نزدیک است که از سنگینی حلقه‌های طلا شکسته شوند.[۳]

هم‌چنین امام غزالی نامه‌ای به برادر بزرگ‌تر سنجر، محمد پسر ملکشاه ـ که بزرگ‌ترین سلطان زمان خود بود ـ نوشت که در آن مسؤولیتش را به او

---

۱. إحیاء علوم‌الدین: ۱/۱۲۲ـ۱۲۳. ۲. ندوی، همان: ۱/۲۲۴.
۳. همان: ۱/۲۲۵.

یادآور می‌شود و او را به عقاب و خشم خداوند، هشدار می‌دهد و توجه او را به اصلاح مملکت جلب می‌نماید.[۱] هم‌چنین نامه‌های مفصلی برای وزرای مملکت نوشت و با جرأت و صراحت تمام، نظر آنها را به فساد اوضاع، ستم حاکمان، غارت کردن اموال به وسیله‌ی آنها و رنج‌هایی که مردم از بی‌عدالتی فرماندهان، غفلت مسؤولین و طمع‌ورزی کارکنان می‌بردند، جلب کرد و آنها را از عقاب و خشم خداوند بیم داد و سرنوشت وزیران گذشته و فرمانروایان ستمگر را به آنان یادآور شد و آنها را به اصلاح سیستم اداری، نظم بخشیدن به حکومت و کوتاه کردن دست ستمگران تشویق کرد. نامه‌هایی که در این زمینه به زبان فارسی برای وزیران نوشته است، نشان دهنده‌ی شجاعت و بیان کردن آشکارِ حق و هم‌چنین نمونه‌ی قدرت انشا و بیان بلیغ و شیواست، مانند نامه‌ای که به فخرالملک و مجیرالدین نوشته است.[۲]

غزالی به نصیحت پادشاهان و وزرای عصر خویش و راهنمایی دینی آنان و هشدار دادن به آنها از خشم خداوند اکتفا ننمود، بلکه با توجه به همت بلند و حرصش بر اقامه‌ی دین و سعادت مسلمانان، همواره در جستجوی دولتی نیرومند بود که بر پایه‌ی دینیِ محکم و اندیشه‌ی سلیمی، اقامه شود. در عصر غزالی، دولتی اهل عمل و به دور از بسیاری از دردهای حکومت‌های اسلامی معاصرِ او تأسیس شد که همان دولت مرابطین در مغرب بود؛ در رأس این حکومت، مردی بود که نیرومندترین و فعّال‌ترین پادشاهان مسلمان در عصر خود به حساب می‌آمد، که همان یوسف بن تاشفین، حاکم مراکش بود. ابن‌خلکان نقل می‌کند که غزالی قصد دیدار او را کرد تا در اداره‌ی

۱. همان.
۲. ندوی، رجال الفکر و الدعوة: ۱/۲۲۵ـ۲۲۶.

حکومت با او همکاری نماید.[۱] ابن خلکان در این مورد می‌گوید: و به من خبر رسید که امام حجة الاسلام ابوحامد غزالی ـ خداوند وی را مورد لطف و مرحمت خویش قرار دهد ـ زمانی که صفات پسندیده‌ی ابن‌تاشفین و تمایل او به اهل علم را شنید، قصد دیدار او را کرد و به شهر اسکندریه رسید و شروع به آماده کردن وسایل مورد نیاز (خود برای سفر) نمود که خبر مرگ ابن‌تاشفین به وی رسید و بنابراین، از تصمیم خود، منصرف شد.[۲*]

د. انتقاد وی از بدعت‌ها و منکراتی که در جامعه روی داده است

انتقاد غزالی تنها متوجه علما، حاکمان و فرماندهان نبود، بلکه وی تمام جامعه‌ی اسلامی عصر خود را مورد بررسی قرار داد و همه‌ی بدعت‌ها، منکرات، خیال‌پردازی‌ها و اشتباهات آن را یادآوری کرد. کتاب احیا نشان می‌دهد که او اگرچه برخوردار از یک پرورش علمی بود و در میان کتاب‌ها و شاگردان زندگی می‌کرد، اما ارتباط محکمی با جامعه داشته و به طور عمیقی آن را مورد مطالعه قرار می‌داده و آگاهی وی از تمدّن، روش‌های زندگی و محیط‌های طبقاتیِ عصر خویش، بسیار گسترده بوده است. آن‌چه که غزالی

---

۱. همان: ۲۲۷/۱.

۲. ابن‌خلکان، وفیات الأعیان به نقل از ندوی، رجال‌الفکر و الدعوة: ۲۲۷/۱.

*. این سخن ـ گرچه در کتاب العبر ابن‌خلکان آمده است ـ امّا مورد تأیید محقّقان قرار نگرفته و در صحّت آن تردید شده است، «روایت از ابوالفرج بن الجوزی است که مخالف غزّالی بود و کتابی هم در نقد احیاء العلوم دارد. به علاوه، در حالی که غزالی، در بغداد از صحبت پادشاهان می‌گریخت و جاه و حشمت را به میل خود ترک کرد، چگونه ممکن است که بعد از آن همه ریاضت و ترک، باز میل دیدار پادشاه مغرب کرده باشد و به جاه و حشمت، به نظر علاقه نگریسته باشد؟ (فرار از مدرسه، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، ص ۲۲۲) ـ ویراستار.

درباره‌ی اخلاق طبقاتِ متفاوت جامعه و علّت‌های آنها، اشاره می‌کند، در واقع دلیل روشنی بر قدرت مشاهدات و دقّت نظر وی می‌باشد. در کتاب احیاء بخش مستقلی را به بررسی منکراتی اختصاص داده که مردم در عادت‌ها و رسوم چنان به آنها خو گرفته‌اند که کسی احساس نمی‌کند که این‌ها منکراتی هستند که در زندگی دینی نفوذ کرده‌اند. غزالی چنان بررسی دقیق و همه‌جانبه‌ای در مورد این منکرات انجام داده که فقط کسی که مدتی طولانی با مردم معاشرت داشته و زندگی را تجربه کرده و به طور گسترده و عمیقی آن را مورد مطالعه قرار داده باشد، توان این بررسی را دارد. در این بررسی، او انواع منکرات، از جمله منکرات مساجد، منکرات بازارها، منکرات خیابان‌ها، منکرات حمام‌ها، منکرات مهمانی و منکرات عمومی را ذکر می‌کند.[1]

غزالی، هم‌چنین، بخشی از کتاب احیاء را به نکوهش غرور و فریب اختصاص داده و در آن، انواع انسان‌های مغرور و فریب خوردگان و تفاوت هر نوع را ذکر می‌کند. از جمله به مغروران و فریب خوردگان از اهل علم و گروه‌های آنان، مغروران از اهل تصوف و اهل ثروت و اقسام آنها می‌پردازد و هم‌چنین، راه‌های نفوذ و دخول شیطان به درون افراد این طبقات را یادآوری می‌نماید و در مورد افکار، لغزش‌ها و عقده‌های درونی آنها مسایلی را یادآوری می‌نماید که جز عالمی بزرگ از علمای روان‌شناسی و مصلح اجتماعی باهوشی که برخوردار از تجربه‌های طولانی و دیدی موشکافانه باشد، کس دیگری توانایی تسلط بر این‌ها را ندارد.[2]

---

۱. غزالی، إحیاء علوم‌الدین: ۱/۲۹۴ ـ ۳۰۰.
۲. ندوی، همان: ۱/۲۲۹.

غزالی، هم‌چنین، به نقد علما و کسانی می‌پردازد که مشغول کسب علم هستند در خصوص زیاده‌روی در پرداختن به جزئیات فقهی، مسایل اختلافی، کلام و جدل و فرو رفتن بیش از حد در علومی که ابزاری هستند، مانند نحو، لغت، شعر و شناخت کلمات نادر و غریب و غرق شدن در آنها. او هم‌چنین، اهل تصوف را در اکتفا کردن به حفظ گفته‌ها و اخبار مشایخ و...، مورد انتقاد قرار داد.

وی موارد زیادی از اشتباهات و زیاده‌روی‌های اهل تصوف را نیز ذکر می‌نماید که این دالّ بر انصاف و دقّت نظر وی می‌باشد.[۱] در مورد انسان‌های مغرور و فریفته از میان ثروتمندان، نکته‌های ظریف و حقایقی را ذکر می‌نماید که گواه بر دید عمیق و فهم دینی صحیح وی می‌باشد. او در این زمینه می‌گوید: چه‌بسا آنها بر انفاق مال در حج حریص می‌باشند و بارها و بارها حج را انجام می‌دهند و از طرف دیگر همسایگان خود را گرسنه می‌گذارند.[۲] هم‌چنین می‌گوید: گروهی دیگر از ثروتمندان مشغول به جمع ثروت شده‌اند، اموال را نگه می‌دارند و به خاطر خسّت از بخشش آن امتناع می‌کنند و سپس، مشغول عبادت‌های بدنی می‌شوند که نیازی به انفاق ندارد، مانند روزه گرفتن در روز و شب‌زنده‌داری و ختم قرآن؛ این افراد در واقع فریب خورده‌اند؛ زیرا بخل کُشنده بر درون آنها مسلط شده و نیازمند نابودی آن با انفاق مال می‌باشند، در حالی که شخص مشغول انجام فضایلی شده که از آنها بی‌نیاز هستند؛ این گونه اشخاص مانند کسی هستند که ماری وارد لباسش شده و او نزدیک به هلاک است، ولی او مشغول پختن سکنجبین برای تسکین صفرای خویش می‌باشد! راستی کسی که مار او را از بین ببرد، دیگر چه نیازی به سکنجبین دارد؟!

۱. غزالی، إحیاء: ۳۴۵/۳ ـ ۳۵۰.
۲. همان: ۳۵۱/۳.

به همین خاطر هنگامی که به بشر حافی گفته شد: فلان ثروتمند بسیار نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد، او گفت: این بیچاره، حال و وضعیت خود را ترک کرده و وارد حال و وضعیت دیگری شده است، عمل لازم برای این شخص، اطعام گرسنگان و انفاق به مستمندان می‌باشد و این برای او بهتر از گرسنه نمودن خود و نماز خواندن بسیار همراه با جمع نمودن مال و دینار و منع کردن آن از فقرا می‌باشد.[۱]

امام غزالی، به همین ترتیب، در مورد صورت‌های زیادی از اشتباهات و بدعت‌هایی که در جامعه روی داده سخن می‌گوید و با قلم زیبای خود آن را به تصویر کشیده و حتی صفات بارز و برجستگی‌ها، ظرافت‌ها و چین و چروک‌های چهره‌ی آن جامعه را به تصویر می‌کشد و در همه‌ی این‌ها، ذکاوت، گستردگی آگاهی، دقت و تیزبینی، زیبایی تصویر و سلامت اندیشه‌ی وی آشکار می‌شود.[۲]

۴. زمینه‌های اصلاح نزد غزالی

غزالی به تشخیص دردهایی که جامعه‌ی زمان خود به آن گرفتار شده، اکتفا نکرد، بلکه این تشخیص را مقدمه‌ای برای یافتن زمینه‌های معالجه قرار داد و بر این اساس، می‌توان گفت که زمینه‌های اصلاح نزد غزالی شامل میدان‌های ذیل می‌باشد:[۳]

---

۱. غزالی، همان: ۳۵۲/۳ و ندوی، همان: ۱/ ۲۳۰.

۲. ندوی، همان: ۲۳۱/۱.

۳. هکذا ظَهَرَ جیلُ صلاح‌الدین، ص ۱۳۳.

الف. تلاش برای ایجاد نسلی تازه از علما و مربیان

غزالی متوجه اهمیت علمای ربانی در اصلاح می‌باشد و به همین دلیل، به وجوبِ وجودِ این علما و مشخّص کردن وظیفه و روابط آنها با فرمانروایان معتقد بود[1] و به این کار همّت گماشت، چراکه: علما، پزشکان دین هستند و باید همواره در جستجوی بیماری‌های فکری و درونیِ مردم برای معالجه‌ی آنها باشند؛ زیرا آنها وارثان پیامبرانند و پیامبران مردم را در جهل خود ترک نمی‌کردند، بلکه آنها را در تجمعاتشان فرا می‌خواندند، همه جا را به دنبال آنها می‌گشتند و یکی‌یکی آنها را می‌خواندند تا آنها را راهنمایی کنند، زیرا بیماران درونی، بیماری خود را تشخیص نمی‌دهند و این کار بر علما فرضِ عین است. بر تمام فرمانروایان نیز لازم است که در هر روستا و هر محله‌ای، فقیه دینداری را تعیین کنند تا دین را به مردم آموزش دهد، زیرا نوزادان و آیندگان، جاهل متولد می‌شوند، پس لازم است که اصول و فروع دعوت دینی به آنها تبلیغ شود. دنیا سرای بیماران است، زیرا در درون زمین جز مردگان کسی نیست و بر روی آن تنها بیماران هستند و بیماری‌های دل و درون، بیشتر از بیماری‌های جسمی است و علما، پزشکانند و حکمرانان، مسؤول سرای بیماران (بیمارستان)، پس هر بیماری که مداوای عالم را نپذیرفت، تحویل حاکم می‌شود تا از شرّ او جلوگیری کند، هم چنان که پزشک، بیماری را که پرهیز نمی‌کند یا دیوانگی بر او مسلط شده، به مسؤول تحویل می‌دهد تا با غلّ و زنجیر وی را ببندد و شرّ وی را از خود و باقی مردم کم کند.[2]

---

۱. همان، ص ۱۳۴.

۲. غزالی، همان: ۴/۵۰.

علمایی که به کار معالجه‌ی مردم از بیماری‌های دنیا می‌پردازند، شروط و اوصافی دارند که غزالی آنها را در موارد ذیل دسته‌بندی می‌کند:

ـ با علم خود در طلب دنیا نباشند.

ـ توجه عالم باید به کسبِ علم مفید در آخرت و تشویق‌کننده به طاعات باشد و از علوم کم فایده و پر از جدل و بگو و مگو، پرهیز کند.

ـ عالم در خوراک، نوشیدن، پوشاک و وسایل زندگی، علاقه‌مند به تجمّل نباشد، بلکه در همه‌ی این مسایل میانه‌روی را ترجیح دهد.

ـ عالم باید از دربار حاکمان دور و برکنار باشد و از مراوده با آنها پرهیز کند.

– در فتوا دادن عجله ننماید بلکه تا جایی که برایش امکان دارد از این کار پرهیز کند.

ـ اهتمام و توجه زیادی به توبه‌ی یقینی داشته باشد.

ـ بیشتر تحقیقِ او در مورد علم اعمال و کردار و در مورد مسایلی باشد که اعمال را فاسد می‌کند و شک و شرّ را برمی‌انگیزد.[1]

غزالی در مشخص کردن صفات علمای مورد نظر برای حمل پیام امر به معروف و نهی از منکر، به طور مفصّل بحث نموده و میان علمای آخرت و علمای دنیا یا علمای سوء، تفاوت قایل شده است. او، در مورد اخلاقِ علمی و اجتماعیِ دو گروه و نوع ارتباطات آنها با حاکمان، عامه‌ی مردم، ثروتمندان و فقرا نیز مفصل صحبت کرده و تفاوت میان روش‌های دو طرف در راهنمایی، موعظه و بحث و بررسی در پرتو تکلیف اساسی را ـ که اسلام برای علما مشخص کرده ـ نشان داده است.[2]

---

۱. همان: ۴/۵۸ـ۷۶.

۲. همان: ۴/۸۵ـ۷۶ و هکذا ظهر جیل صلاح‌الدین، ص ۱۳۵.

ب. ایجاد برنامه‌ای تازه برای تربیت و آموزش

برنامه‌ای که غزالی ریخت، بر برنامه‌های معاصر خود در فراتر رفتن از جزئی‌گرایی ـ که تمایل به یک مذهب آن را به وجود آورده بود ـ برتری یافت و آن برنامه، به علوم فقه ـ که مذهب آن را مشخص کرده بود ـ محدود نشد، بلکه تمام علوم دینی مانند توحید، تصوف، فقه و... همراه با حرفه‌های دنیوی در آن تکامل یافت؛ زیرا همه‌ی علوم از دیدگاه غزالی اسلامی هستند، اما همه‌ی آنها به دو دسته تقسیم می‌شوند: ۱. علوم شرعی؛ ۲. علوم غیر شرعی؛ علوم شرعی، علومی است که از انبیا گرفته شده و علوم غیر شرعی علومی است مانند پزشکی و حساب که عقل، انسان را به آن راهنمایی کرده است. علوم شرعی فرض کفایی هستند و اگر سرزمینی از آن خالی باشد، آن سرزمین سریعاً به سوی نابودی خواهد رفت[1] و کسی که جدای از علوم شرعی به علوم دنیوی اکتفا و اقتصار نماید، عمر او در چیزی ضایع می‌شود که در آخرت به او سودی نمی‌رساند.[2]

تألیفات غزالی ـ که آن را به شاگردان خود تدریس کرده ـ نشان می‌دهد که او این‌ها را نوشته تا میدان‌ها و زمینه‌های ذیل را پوشش دهند:

ـ **ساختن عقیده‌ای اسلامی**؛ هدف از آن بنیان‌گذاری عقیده‌ای واضح و زنده می‌باشد که به منزله‌ی ایدئولوژیی باشد که جهت سیاست‌های مختلف را مشخص و آنها را هدایت نماید و واضح‌ترین کتابی که گستره‌ی ساختن عقیده را به تصویر می‌کشد، همان کتاب «الحکمة من مخلوقات الله عزّوجلّ»

---

۱. غزالی، همان: ۱/۱۷.

۲. غزالی، أیها الولد، ص ۲۲. و هکذا جیل صلاح‌الدین، ص ۱۳۸.

می‌باشد و هر کسی که این کتاب را مطالعه نماید، فکر می‌کند در مقابل پزشکی متخصص در کالبد شکافی و یا ستاره شناسیِ آگاه به فضا نشسته است، چراکه این کتاب شامل ابوابی است در زمینه‌ی: اندیشه در آفرینش آسمان و این جهان، حکمت آفرینش خورشید، حکمت آفرینش ماه و ستاره‌ها، حکمت آفرینش زمین، دریا، آب، هوا، آتش و انسان و هم‌چنین، تشکیل اجسام همه‌ی آفریده‌ها، اعمّ از انسان، حیوانات، پرندگان، زنبور، گیاهان و آفریده‌های دیگر.

غزالی این موضوعات را با روشی بر اساس کالبد شکافی اجسام، تحلیل کار اجزا و اجرام، تبیین هماهنگی وظایف هر عضو و برجسته کردن ظرافت و حکمت آفرینش هر آفریده‌ای، عرضه کرده است.[1]

ـ **میدان تهذیب نفس و اراده**؛ هدف از آن، ارتقاء بخشیدن به انسان از سطح تسلیم در برابر شهوات و آرزوهای نفس، به مقام بندگی خداوند است، جایی که در آن فرد از تسلیم شدن به شهوات و ترس، آزاد می‌شود و با میل و رضایت مطابق با خواست خداوند رفتار می‌نماید و برای تعیین نیازمندی‌ها و ابزارهای این میدان، غزالی مطالعاتی طولانی در زمینه‌ی تحلیل روانی، مراحل تحوّل نفس و حالات آن و عواملی که در رفتار و فکر تأثیر می‌گذارند و هم‌چنین اقدامات و تمرین‌هایی که یادگیرنده باید آنها را طی نماید، انجام داد.

غزالی، اصول و پایه‌های این برنامه را از قرآن، سنت، منابعِ میراثِ سلف و متصوفان نخستین که هماهنگ با قرآن و سنت بوده، گرفته است؛ او این

---

۱. هکذا ظهر جیل صلاح‌الدین، ص ۱۳۹. به نقل از «الحکمة من مخلوقات اللّه»، در مجموعة الرسائل و الفوائد.

برنامه را عملاً هنگامی که تدریس در نظامیه را کنار نهاد و مدت یازده سال خانواده، وطن و جاه و مقام را پشت سر نهاد، بر خود و پس از آن، هنگامی که به سرزمین خود بازگشت تا به آموزش و تهذیب دیگران بپردازد، بر شاگردان خود، اجرا کرد.[1]

ـ **عرصه‌ی مطالعاتِ علوم فقهی** و مسایلی که در زیرمجموعه‌ی آن قرار می‌گیرد، از قبیل مقررات و اصولی که روابط جاری و مسایل ضروری موجود و تازه، آنها را ایجاب می‌نماید. مطالعات این میدان، از تقلید مذهبی آزاد و به طور مستقیم با قرآن مرتبط بود.[2]

ـ **گستره‌ی حکمت و آماده سازی وظیفه‌ای:** غزالی، تمام سیاست‌ها، مدیریت‌ها، حرفه‌های مورد نیاز جامعه و چگونگی توزیع افراد بر اساس استعدادها و توانایی‌هایشان را در زیرمجموعه‌ی این میدان قرار داده و به طور صریح و آشکار اشاره نموده که علوم مربوط به این بخش، محدود به علومی نیستند که تاکنون بشر با آنها آشنا شده است، بلکه بسیاری از این قبیلْ علوم در آینده به علّت تحوّل زندگی و نیازمندی‌های بشر، ظهور می‌کنند. کتاب «التّبر المسبوك في نصيحة الملوك» از فعالیت‌های غزالی در این زمینه محسوب می‌شود، که در آن، با شاهد آوردن تاریخ حکومت‌های ایران و روم و تاریخ خلفای مسلمان، اخباری را ذکر می‌نماید دالّ بر اهمیت عدل و سیاست و تدبیر سلطان و وزیران. این کتاب، نقطهٔ جهش‌های مشخصی برای تعیین مفهوم مدیریت دولتی از دیدگاه غزالی را به تصویر می‌کشد.[3]

---

۱. هکذا ظهر جیل صلاح‌الدین، ص ۱۳۹.

۲. همان، ص ۱۳۹.

۳. همان، ص ۱۳۹.

پژوهش‌های غزالی در این زمینه، بیانگر آگاهی وسیع و تجارب عمیق وی در میدان مدیریت، سیاست و نتایج حاصله از حسن مدیریت یا ضعف در آن می‌باشد. غزالی، هم‌چنین در مورد پیشرفت و تحول علوم، نظریات مختلف در آموزش، تحول فرهنگی، تحولاتی که در گذر زمان و مکان، جوامع با آنها مواجه می‌شوند و نیز، مسایل دیگری در اصول پرورش اجتماعی، عقیدتی یا تربیتی، بحث نموده است.[۱]

غزالی این نظریات تربیتی را در مدرسه‌ای که تأسیس کرد و خود به همراه برخی از یارانش به تدریس در آن مشغول شدند، اجرا کرد و این، تأثیر بزرگی در پرورش مردان جدیدی بر جای نهاد که در دوره‌های بعد سهم فعال و بزرگی در جنبش اصلاحات داشتند.[۲]

برنامه‌های مدرسه‌ی غزالی، از آن پس الگویی شد که تمام مدارس خصوصی دیگر که متأثر از دعوت غزالی به وجود آمدند، از آن تبعیت کردند که مهم‌ترین آنها مدرسه‌ی قادریّه در بغداد بود که نقش اساسی‌ای در بیداری امت و حمایت از جنبش جهاد در عصر نورالدّین زنگی و صلاح‌الدّین ایوبی ایفا کرد.[۳]

ج. احیای پیام امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر ـ از دیدگاه غزالی ـ شامل دایره‌هایی است که هر کدام از آنها از دیگری گسترده‌تر است.

---

۱. ماجد عرسان، تطور مفهوم النظرية التربوية الاسلامية، ص ۱۵۲ ـ ۱۷۴.
۲. هکذا ظهر جيل صلاح‌الدين، ص ۱۴۰.
۳. همان، ص ۱۳۶.

نخستین آنها: عبارت است از این‌که فرد، از خود شروع کند تا الگوی مؤمن مورد نظر را در خود به وجود بیاورد. [غزالی می‌گوید]: یکی از این دو شخصیت باش: یا به خود مشغول باش و یا پس از فراغت از خود، مشغول اصلاح دیگری باش و مبادا که قبل از اصلاح خود به اصلاح دیگران مشغول شوی.[۱]

دوم: خانواده‌ی خود را آموزش دهد.

سوم: همسایگان خود را به خیر دعوت نماید.

چهارم: اهل محل خود را دعوت نماید.

پنجم: همشهریان خود را دعوت نماید.

ششم: ساکنان شهرهای دیگر را دعوت نماید.

هفتم: اهل روستاها را دعوت نماید.

هشتم: تمام انسانیت را دعوت نماید.

امام غزالی در این مورد می‌فرماید: پس بر هرکسی لازم است که از خود شروع و ابتدا نفس خود را اصلاح نماید، با مواظبت بر فرایض و ترک حرام‌ها و سپس خانواده‌ی خود را آموزش دهد و پس از فراغت از آنها، به آموزش همسایگان و سپس، اهل محل خود و سپس، مردم شهر خود و سپس، مردمانِ اطرافِ شهر خود و سپس، مردم ساکن بادیه‌ها مثل کردها* و اعراب

---

۱. إحیاء علوم‌الدین: ۱/۳۹.

*. باید توجّه داشت که یکی از معانی مشهور کلمه‌ی «کُرد» در زبان فارسی و به تبع آن، فرهنگ اسلامی، «بَدَوی» و «چادرنشین» است، چنان‌چه «ایرانیان قدیم (فرس)، دیلمیان را «اکراد طبرستان» و اعراب را «کُردان سورستان» می‌خواندند، فرهنگ معین، دکتر محمّد معین، انتشارات امیرکبیر، ج ۳، زیر واژه‌ی کُرد. و منظور امام غزّالی ـ و هم‌چنین «امام عبدالقادر گیلانی» ـ از لفظ کُرد، بادیه‌نشینان و کوچ‌نشینان و چادرنشینانی است که در آن زمان در مناطق مختلف ایران می‌زیستند و غزّالی در سفرهای خود بسیار با آنها برخورد کرده بود و منظور، «کُرد» یا «مردم کُرد» به تعریفی که امروزه شناخته می‌شود، نیست ـ ویراستار.

بیابانگرد و دیگران را آموزش دهد و به همین ترتیب تا به دورترین نقاط عالم می‌رسد. اگر شخصی که نزدیک‌تر است، این وظیفه را انجام داد، وظیفه از دوشِ فردی که دورتر است ساقط می‌شود و در انجام آن اجباری بر تمام افراد توانا نیست، چه دور باشند و چه نزدیک و تا زمانی که بر روی زمین حتّی یک فرد ناآگاه نسبت به فرضی از فرایض دین خود هم وجود داشته باشد، این اجبار و گناه ساقط نمی‌شود.[1]

امام غزالی، از میان دایره‌های متعدد امر به معروف و نهی از منکر، مبحثی را به حاکمان اختصاص می‌دهد، تحت عنوان «امر کردن فرمانروایان به نیکی و نهی کردن آنها از منکر». غزالی به منظور عمق بخشیدن به این قاعده‌ی مورد اعتقاد خود که «سیاست حول محور عقیده می‌چرخد» و نه عکس آن، در تشویق علما برای انجام وظیفه‌ی امر و نهی نسبت به حاکمان، بسیار شدید و سخت‌گیر بود و در این راه دلایل زیادی را از قرآن و سنت جمع‌آوری کرد و داستان‌های زیادی را از علمای سلف در مقابل خلفای راشدین، امویان و عصر اول عباسی، ذکر کرد.[2]

و این چنین مثال‌های زیادی را یادآور شد، تا این‌که به این نتیجه رسید که وظیفه‌ی عالم است که با این گونه سخنان مانند: ای ظالم! ای کسی که از خدا نمی‌ترسی! و امثال آنها، سلطانِ ستمگر را مورد سرزنش قرار دهد. البته این در صورتی است که سخن او باعث فتنه‌ای نشود که شرّ آن به دیگری برسد و اگر چنین باشد، جایز نیست، اما اگر بر کسی جز خود نمی‌ترسد، این نوع امر و نهی جایز و بلکه مستحب است.[3] غزالی در جاهای متعددی این مفهوم را

---

۱. غزالی، إحیاء علوم‌الدین: ۳۳۶/۲.
۲. هکذا ظهر جیل صلاح‌الدین، ص ۱۴۲.
۳. غزالی، همان: ۳۳۷/۲.

برای مُحتسِب تکرار می‌نماید، بلکه برای او مستحب می‌داند که حتی در معرض ضرب و شتم هم قرار گیرد اگر وظیفه‌ی محتسبی وی تأثیری در برداشتن منکر یا شکستن جایگاه و ابهت فاسق و تقویت دل اهل دین، داشته باشد.[۱]

غزالی معتقد است که همه‌ی مسلمانان در قیام برای رویارویی با منکر و امر به معروف، مسؤول هستند و طفره رفتن از این مسؤولیت، گناه و معصیت محسوب می‌شود و از مطالبی که در این زمینه بیان کرده است، این عبارت است که می‌فرماید: بدان که هرکس که در خانه نشسته باشد ـ هر کجا که باشد ـ در این زمان، از جهت دست کشیدن از راهنمایی مردم و آموزش آنها و تشویق آنها به کارهای نیک، از نوعی منکر جدا نیست؛ زیرا بیشتر مردم نسبت به شرع و نسبت به شروط نماز حتی در شهرها چه رسد به روستاها و بیابان‌ها که در آنها اعراب بیابانگرد، کردها، ترکمن‌ها و مردمان دیگر هستند، نا آگاه هستند و واجب است که در هر مسجدی و هر محله‌ای در هر شهری و در هر روستایی، فقیهی باشد که دین را به مردم آموزش دهد و بر هر فقیهی که از انجام فرض‌های عینی خود فارغ شده و مشغول به فروض کفایی شده واجب است که پیش مردمان نزدیک به شهر خود، مانند کردها، عرب‌های بیابانگرد و دیگران خارج شود و مسایل دین و فرایض شرع را به آنها آموزش دهد و توشه و غذایی همراه خود ببرد که از آن بخورد و از غذاهای آنها نخورد، زیرا بیشتر آنها، غصبی هستند.[۲]

امر به معروف و نهی از منکر مراحلی دارد: نخست، آشنا کردن به وسیله‌ی آموزش؛ دوم، موعظه؛ سوم، جلوگیری و چهارم، منع کردن با زور.[۳]

۱. همان: ۳۱۶/۲ و هکذا ظهر جیل صلاح‌الدین، ص ۱۴۳.
۲. غزالی، همان: ۳۱۶/۲.
۳. هکذا ظهر جیل صلاح‌الدین، ص ۱۴۳.

د. انتقاد از حاکمان ستمگر

غزالی، حاکمان و فرمانروایان عصر خود را ستمگر و متجاوز از حدود خداوند به حساب می‌آورد و برای علمای مخلص، همراه شدن با آنها یا مراوده با آنها را حرام می‌دانست تا این‌که به شرع خداوند بازگردند[1] که قبلاً در این مورد سخن گفتیم.

ه. مبارزه با مادیگرایی فراگیر و منفی‌گرایی دینی و تصحیح بینش رایج در مورد دنیا و آخرت

غزالی، با روحیه‌ی فقیهی آگاه به مسایل دنیا و آخرت، به معالجه‌ی مادی‌گرایی و منفی‌گرایی دینی که دنیای اسلام را در عصر او فراگرفته بودند، پرداخت و به همین خاطر، در این زمینه، به استفاده از روش آرام تحلیلی که عقل را مورد خطاب قرار می‌دهد و هدف آن قانع نمودن دیگران است، متوسّل شد و از روش خطیب واعظی که مسایل ظاهری و عَرَضی مسایل و بیماری‌ها او را مشغول می‌کند و به تحریک عواطف و احساسات می‌پردازد، خودداری کرد.

غزالی تلاش کرد که مردم را با حقیقت دنیا و حالتی که انسان در دنیا باید داشته باشد، آشنا سازد.[2] او، مردم را به اقتدا به عصر پیامبر و نسل صحابه در حل این مشکلات از جمله مادّی‌گرایی فراگیر و بینش اشتباه از دنیا و آخرت، تشویق کرد.[3]

---

۱. همان، ص ۱۴۷.
۲. همان، ص ۱۵۵.
۳. همان، ص ۱۵۴و۱۵۵و۱۵۶.

و. دعوت برای عدالت اجتماعی

غزالی به همان اندازه که بر مسایل عقیده و دعوت برای اصلاح تأکید و تمرکز کرده است، بر دعوت برای عدالت اجتماعی نیز تأکید و تمرکز کرده است. و اساس نظریات او در این زمینه بر این اصل می‌باشد که: ثروت، ابزاری است که خداوند برای تأمین نیازها و فراغت جهت طاعت خداوند، در دستان بندگان خود قرار داده است و در میان مردم، کسی هست که ثروتش برای امتحان و آزمایش فراوان شده و او را در خطر گرفتار نموده است و برخی از آنها را خداوند حفظ نموده، دوست داشته و برای بندگی و عبادت خود فارغ نموده است و نیازهای او را از طریق ثروتمندان برایش فرستاده است و بنابراین، بر او واجب است که به اندازه‌ی نیاز خود از آن بردارد.[1]

غزالی به طور مفصّل در مورد انواع زندگی اجتماعی‌ای که عدالت اجتماعی مورد نظر را تحقّق می‌بخشد، صحبت کرده است. او کتابی در مورد آداب کسب روزی و درآمد تألیف کرده که در آن نظریات خود را در مورد تشویق به کار و بیان فضیلت آن، خرید و فروش و ارکان و شروط آن و دیگر معاملات بازرگانی و زندگی اقتصادی را، بیان کرده است. هم‌چنین، او کتاب «الحلال و الحرام» در احیاء علوم‌الدین را نوشته و هدف او از آن تعیین انواع زندگی اجتماعی و چگونگی پاک نمودن جامعه از عادت‌های مخالف با اسلام در ابزارهای زندگی و کمال‌طلبی و مبارزه با احتکار بوده است؛[2] زیرا احتکار ظلم در معامله می‌باشد و فروشنده‌ای که طعام را به منظور گران شدن

---

۱. غزالی، همان: ۱/۲۲۳-۲۲۴. ۲. همان: ۲/۸۹-۱۳۳.

آن، احتکار می‌نماید، مرتکب ظلمی عمومی شده و در شرع مورد سرزنش قرار گرفته و خداوند از کار او بیزار است.[۱]

غزالی هم‌چنین کتاب خاصی به «برادری و دوستی» اختصاص داده است[۲] و در آن بیان کرده که در پول و ثروت و هم‌چنین در کمک کردن با توان و وجود خود، حق خاصّی وجود دارد و در تفسیر این آیه: ﴿وَ أَمْرُهُمْ شُورىٰ بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾:[۳] «کارهای مؤمنین با مشورت انجام می‌پذیرد و از آن‌چه به آنها روزی داده‌ایم، انفاق می‌نمایند»، می‌فرماید: یعنی: آنها در اموال خود با هم شریکند و هیچ‌کدام از آنها وسایل و اموال خود را از دیگران جدا نمی‌کند.[۴] غزالی معتقد بود که: در مال ـ به جز زکات ـ حقی دیگر بر ثروتمندان هست و بنابراین، بر آنها واجب است که هر نیازی را که در فقرا دیدند، برطرف نمایند و هرجا و هر وقت نیاز فقیر او را به ستوه آوَرَد، برطرف کردن آن فرض کفایی است؛ زیرا ضایع و تباه شدن شخصیّت مسلمان جایز نمی‌باشد.[۵]

ز. مبارزه با جریانات فکری منحرف

غزالی از جریانات فکری مخالف که اصول و ریشه‌ی عقیده اسلامی را مورد هدف قرار داده و در دو جریانِ باطنیان و فلاسفه تجلی یافته بودند، غافل نشد. در مباحث پیشین، موضع‌گیری غزالی نسبت به هر دو جریان را بیان کردیم. در مقابله با این دو جریان، غزالی به شتم و افترا متوسل نشد، بلکه روش علمیِ مبتنی بر تحقیق و آگاهی‌ای را که برتر از آگاهی خود

---

۱. همان: ۷۴/۲.
۲. همان: ۱۷۰/۲ ـ ۱۹۰.
۳. شوری؛ ۳۸.
۴. همان: ۱۷۱/۲.
۵. همان: ۱۵۲/۱.

صاحبان آن افکار بود، در پیش گرفت.[۱] غزالی، در رد کردن این دو جریان، بر اصول اساسی و مسلّم هر کدام از آنها، تکیه و با این کار، آنها را از ریشه نابود کرد تا آن‌جا که کارِ آنها به نابودی و به حاشیه رفتن انجامید و ما باید برای این جرأت و جسارت فکری غزالی ارزش قایل شویم، به ویژه وقتی که جوّ ترس و رعب فکری‌ای را که باطنیان گسترش داده بودند، به خاطر بیاوریم تا جایی که آنها هر مخالف یا منتقدی را ترور می‌کردند و در نتیجه‌ی ترورهای آنها، صدها نفر از علما و بزرگان از بین رفتند.[۲] در نتیجه‌ی تلاش‌های غزالی، جریانات فکری منحرف که در باطنیان و فلاسفه تجلی یافته بودند، به حاشیه رانده شدند و از وقتی که در میان مردم، بازار آنها بی‌رونق شد، کارِ آنها به نابودی و سقوط انجامید.[۳]

ح. اصلاح در میدان فکر و اندیشه

غزالی سعی کرد که از طریق آزاد ساختن عقل از بردگیِ تقلید و بازگشت به مراجع اصلی، یعنی کتاب و سنت و تأکید بر بینش‌های کلّی و شامل از اسلام، جامعه اسلامی را بیدار و هوشیار نماید.[۴] برای توضیح بیشتر، توجه به نکات زیر ضروری است:

ـ نقش عقل: غزالی بیان می‌کند که میان عقل و شرع تعارضی نیست و در این‌باره می‌فرماید: عقل بی‌نیاز از نقل و سماع نیست و نقل و سماع نیز از عقل بی‌نیاز نمی‌باشند و کسی که به تقلیدِ محض با کنار نهادن کلّی عقل، دعوت می‌نماید، جاهل است و آن‌که به عقل صِرف، جدای از روشنایی‌های

---

۱. الغزالی، المنقذ من‌الضلال، ص ۶و ۹.
۲. هکذا ظهر جیل صلاح‌الدین، ص ۱۶۳و ۱۶۴.
۳. همان، ص ۱۷۳و ۱۷۴.
۴. شامی، الإمام‌الغزالی، ص ۱۹۷.

قرآن و سنت، بسنده می‌کند، مغرور و فریفته است و مبادا که تو یکی از آن دو باشی! بلکه هردو اصل را با هم جمع کن؛ زیرا که علوم عقلی مانند غذا و علوم شرعی به‌سان دارو هستند.[1]

غزالی، آن‌گاه، بر این اساس، نبودن تعارض میان علوم عقلی و شرعی را اظهار کرده، می‌فرماید: و برخی گمان می‌کنند که علوم عقلی مخالف علوم شرعی هستند و جمع بین آنها امکان ندارد، که این گمان ناشی از نابینایی در بصیرت ـ نعوذ باللّٰه ـ می‌باشد، یا شاید که برای گوینده‌ی این سخن، برخی از علوم با برخی در تضاد باشند و خود ناتوان از جمع بین آنها شود و بنابراین، آن را تناقض در دین بداند و بدین سبب، دچار سردرگمی شود و درنتیجه، مانند درآمدن مو از خمیر از دین بیرون رود و البته در این مورد، ناتوانی درونی وی، باعث شده که فکر کند در دین نقصی وجود دارد، حال آن‌که دین از این‌ها دور است.[2]

ـ ردّ تقلید: غزالی، پس از این‌که سرچشمه‌های آگاهی یافتن و دریافت را مشخص می‌نماید، معتقد است که عالم نباید مقلّد باشد و به هنگام صحبت از علمای آخرت، این مطلب را توضیح داده، می‌فرماید: از جمله صفات عالم آخرت، تکیه‌ی او در علوم خود، بر بصیرت و درک خویش از صفات مقلَّد (کسی که از او تقلید می‌نماید) است که همان پیامبر صاحب شریعتﷺ است در آن‌چه دستور می‌دهد و می‌فرماید و تنها از این جهت از صحابه﷢ هم تقلید می‌نماید که کردار آنها بر شنیدن آنها از پیامبرﷺ دلالت دارد. علاوه بر این، بر عالم لازم است که عقل خود را در فهم اسرار گفته‌ها و کردارهای پیامبرﷺ به کار گیرد؛ زیرا گفتار و کردار ایشان از اسرار خالی

۱. غزالی، إحیاء علوم‌الدین. ۲. همان: ۱۷/۳.

نیست و کشف این اسرار وظیفه‌ی عالم است. غزالی در این مورد می‌گوید: سپس، چنان‌چه عالم در پذیرش گفته‌ها و کردارهای پیامبرﷺ به تقلید وی پرداخت، لازم است که در فهم اسرار آن هم حریص باشد، زیرا مقلّد، کرداری را بدین دلیل انجام می‌دهد که صاحب شرع (پیامبرﷺ) آن را انجام داده است و این‌که پیامبرﷺ کاری را انجام می‌دهد، حتماً به دلیل رازی است که در آن کار نهفته است، پس باید که عالم شدیداً در جستجوی اسرار این کردارها و گفته‌ها باشد، زیرا چنان‌چه تنها به حفظ آن‌چه که گفته می‌شود بسنده کند، ظرفِ علم است و عالم نخواهد بود، به همین علّت هم بود که در زمان گذشته گفته می‌شد که: فلانی ظرفی از ظرف‌های علم است، چنان‌چه کار او تنها حفظ بدون آگاهی از حکمت‌ها و اسرار آن باشد و دیگر وی را عالم نمی‌گفتند و به همین دلیل ابن‌عبّاس می‌گفت: علم هرکس را می‌شود پذیرفت یا ترک کرد مگر علم رسول خداﷺ[1] را و بر عالم واجب است که حق را بشناسد، چون‌که مردان به وسیله‌ی حق شناخته می‌شوند. غزالی نیز عالم را به این مطلب راهنمایی می‌نماید که: پس بدان چنان‌چه عالم، حق را با اشخاص بشناسد، در سردرگمی و گمراهی سرگردان می‌شود، پس اگر رهرو راه حق هستی، حق را بشناس که آن‌گاه اهل حق را هم خواهی شناخت.[2]

غزالی در ضمن صحبت از پرده‌هایی که مانع فهم می‌شود، به تقلید اشاره می‌نماید و می‌فرماید: از جمله پرده‌های مانع فهم، این است که عالم، مقلّدِ مذهبی باشد که با تقلید آن را شنیده و در آن دچار جمود شده و تعصب برای آن مذهب در درون او ثابت شده باشد، به دلیل تبعیت محض از آن‌چه شنیده و بدون رسیدن به آن از طریق بینش و مشاهده. مثلاً شخصی که باورش او را

---

۱. غزلی، إحیاء علوم‌الدین: ۷۸/۱.   ۲. همان: ۲۳/۱.

مقید کرده که از آن فراتر نرود، امکان ندارد چیزی غیر از شنیده‌هایش به ذهنش خطور کند و دیدگاه چنین شخصی وابسته به شنیده‌های اوست، و چنان‌چه جرقه‌ای از دور برای وی بدرخشد و مفهومی از آن مفاهیم که با شنیده‌هایش در تضاد است، برایش آشکار شود، شیطان تقلید بر وی حمله‌ور می‌شود و به وی می‌گوید: چگونه چنین چیزی به ذهن تو خطور می‌کند و حال آن‌که این با باورهای نیاکان تو در تضاد است؟! جرقه را فریبی از طرف شیطان می‌داند و از امثال و امتثال آن پرهیز و دوری می‌نماید.[۱]

غزالی در مورد تقلید نیز صحبت و بیان کرده که نظر و دیدگاه، حفظ نمودن دلیل نیست، بلکه عبارت است از جستجو و به‌کارگیری فکر برای رسیدن به دلیلی که با آن می‌توان به قناعت عقلی رسید و با این منطق، غزالی به آزاد ساختن عقل از بند تقلید دعوت می‌نماید و آن تنها با به کارگیری عقل است که در آن هنگام است که علما در ایفای نقش خود و انجام وظیفه‌ی خود توانمند خواهند بود. شاید علت این‌که غزالی چنین موضع‌گیری‌ای از تقلید دارد، به خاطر آن حالتی باشد که از علمای عصر خویش دیده بود، از جمودی که بر مذاهب پیشوایان خود ـ چه در فقه و چه در عقیده ـ داشتند و عقل خود را تعطیل کرده بودند، به طوری که هرگز با امامان خود مخالفت نمی‌کردند، حتی اگر هم دلایل، نظری غیر از نظر امام آنان را تأیید نماید.[۲]

دعوت به سوی کتاب و سنت: غزالی در رساله‌ی «أیها الولد» خود می‌فرماید: بدان که طاعت و عبادت، عبارت است از تبعیّت کردن در گفتار و کردار از دستورات و نواهی شریعت؛ یعنی هر آن‌چه می‌گویید و انجام می‌دهید و یا گفتن و انجام آن را ترک می‌نمایید، باید با تبعیت از شرع باشد.

---

۱. همان: ۲۸۴/۱.
۲. صالح الشامی، الإمام الغزالی، ص ۲۰۵.

او می‌گوید: ای فرزند! بر توست که گفتار و کردارت موافق شریعت باشد؛ زیرا علم و عمل بدون تبعیت از شریعت گمراهی است.[۱] و در کتاب «میزان عمل یا معیار عمل» می‌فرماید: بدان که رهرو راه خداوند ـ تبارک و تعالی ـ اندک است و مدّعی آن بسیار و ما تو را با دو نشانی از نشانه‌های رهرو آشنا می‌نماییم: نشانیِ نخست این‌که: تمام کارهای اختیاری او، از جهت انجام یا عدم انجام و اقدام یا خودداری، با میزان شرع سنجیده شده و در مرز حدود شرع متوقف شده باشد، چون‌که پیمودن این راه جز با دست‌آویزی به تمام مکارم و فضایل شریعت امکان ندارد.[۲]

ط التزام به روش و برنامه‌ی سلف*

غزالی بر حرص‌ورزی بر شناخت سیره‌ی یاران پیامبرﷺ و پای‌بندی به روش آنان، تأکید می‌نماید و (می‌گوید): تقلید: از صحابه‌ش تنها از این جهت می‌باشد که عمل آنان دالّ بر شنیدنِ آنها از پیامبرﷺ می‌باشد،[۳] پس در واقع کسی که از صحابه تقلید می‌نماید، از پیامبرﷺ تبعیت می‌نماید و به همین دلیل، صحابه امتیازی بر دیگر افراد مردم دارند و از همین جهت است که غزالی به کسی که قصد تقلید دارد، پای‌بندی به روش صحابه را سفارش می‌نماید و می‌گوید: چنان‌چه به تقلید و نگاه کردن به درجات فضل در بین مردم، قانع شدی، از صحابه و والایی مقام آنان غافل نشو، زیرا که بر پیشتازی آنان اجماع شده است و کسی در دین به جایگاه آنان و به گرد

---

۱. همان، ص ۲۰۶. ۲. الشرباصی، الغزالی، ص ۱۶۴.

*. در اصطلاح گذشتگان، واژه‌ی سَلَف، بر صحابه‌ی پیامبر و تابعین آنها و تابعان تابعین اطلاق می‌شود ـ ویراستار.

۳. غزالی، إحیاء علوم‌الدین: ۷۸/۱.

پایشان نمی‌رسد.[۱] بنابراین، صحابه باید معیاری باشند که علما با آن سنجیده شوند و هرکس شبیه‌تر به آنها باشد، او به برنامه‌ی حق و راه سلف نزدیک‌تر است و به صورت قطع و یقین بدان که عالم‌ترین اهل زمان و نزدیک‌ترین آنها به حق، کسی است که بیشتر به صحابه شبیه و آگاه‌تر به راه سلف باشد؛ زیرا دیگران دین را از آنان گرفته‌اند.[۲] او، پس از آنکه علم محمود (ستوده) و علم مذموم را تعریف می‌نماید، می‌فرماید: و تو اختیار این را داری که خود را یاری کنی و از سلف تبعیت نمایی یا این‌که طناب غرور، تو را بکشد و به خلف شبیه کند؛ زیرا بیشتر علومی که سلف می‌پسندیدند، از بین رفته و آن‌چه که مردم به آن روی آورده‌اند، بیشترش بدعت و ساختگی است.[۳] پس وقتی که حال چنین است، نباید فریب مسایل به وجود آمده را خورد اگرچه همه بر آن اجماع نمایند و باید در جستجوی مسایلی بود که صحابه از آنها تبعیت می‌کردند که این از صفات علمای آخرت است [که امام غزالی به آن اشاره می‌نماید و می‌فرماید]: از صفات دیگر علمای آخرت این است که بسیار از بدعت‌ها و امور تازه به وجود آمده پرهیز نماید، اگرچه جمهور بر آن اتفاق نمایند و هرگز روی آوردن مردم بر مسایل نو و به وجود آمده پس از صحابهؓ وی را فریب ندهد و مدام، بر جستجو از احوال صحابه و سیرت و روش آنان حریص باشد.[۴]

غزالی بر این مسأله تأکید می‌نماید، به خاطر انحرافی که در نتیجه‌ی آن پیش می‌آید، علاوه بر این روی آوردن مردم به یک مسأله به معنی درستی آن نیست. امام غزالی با دلایل واقعی برای این مطلب استدلال می‌نماید که علم

---

۱. همان: ۲۳/۱.
۲. همان.
۳. همان: ۳۸/۱.
۴. همان: ۷۹/۱.

کلامی که مردم به آن پرداخته‌اند، در میان سلف نبوده است؛[1] او می‌فرماید: مسایلی را که مردم، به خاطر اسباب و انگیزه‌هایی که توضیح آنها به طول می‌انجامد، به آنها روی آورده و به بزرگ‌نمایی آن پرداخته‌اند، کنار بگذار! زیرا پیامبرﷺ در میان هزاران نفر از صحابه فوت کرد که همه عالم به خداوند بودند و خود پیامبرﷺ آنها را ستوده بود، ولی هیچ کدام از آنها آگاه به علم کلام نبودند.[2]

و این، فریاد غزالی بود که در آن، به استفاده از عقل، کنار نهادن تقلید و پای‌بندی به روش و برنامه‌ی سلف، دعوت کرده بود و این، فریادی از سلسله فریادهای مردان اصلاح‌گر بود که در هر عصری در جامعه اسلامی، طنین‌انداز می‌شود[3] و این دعوت غزالی در اواخر قرن پنجم هجری، تأثیر بزرگی در عصر خود و دوران بعد از آن برجا نهاد.

---

۱. صالح الشامی، الإمام‌الغزالی، ص ۲۰۸.
۲. غزالی، همان: ۲۳/۱.
۳. صالح الشامی، همان، ص ۲۰۹.

بخش هفتم: غزالی و علم حدیث

یکی از مهم‌ترین انتقاداتی که بر غزالی گرفته می‌شود، کوتاهی وی در مورد حدیث یا به عبارت دقیق‌تر در علم حدیث، می‌باشد. قبلاً دیدیم که ابن‌جوزی، غزالی را در حدیث، «هیزم‌چینِ شب» توصیف کرد، یعنی بدون ارزیابی و دقّت، هرچه را بیابد، برمی‌دارد. علت این امر هم به این مسأله برمی‌گردد که مدرسه‌ای که غزالی در آن پرورش یافت و شخصیت علمی او در حلقات آن، شکل گرفت ـ و به ویژه، مدرسه‌ی امام الحرمین جوینی ـ ویژگی عقل‌گرایی جدلی بر آن غالب بود و مهم‌ترین مواد درسی آن، علوم کلام، اصول، فقه، منطق و جدل بود و در آن توجّه زیادی به حدیث و علوم مربوط به آن نمی‌شد و انسان هم کم‌تر می‌تواند تحت تأثیر محیط اطراف خود قرار نگیرد. برخی از انتقاداتی که بر امام غزالی وارد است، بر استادش امام‌الحرمین نیز وارد شده است، اما این انتقادات در مورد غزالی بیشتر است؛ زیرا موضوعاتی که وی در تصوف و سلوک به آن پرداخته است، ظرفیت و گنجایشی که برای احادیث ضعیف دارد، بیشتر از گنجایش و

ظرفیتی است که در فقه ـ که مربوط به احکام و بیان حلال و حرام است ـ و هم‌چنین در اصول دین و اصول فقه دارد و این‌ها، علومی هستند که استادش امام‌الحرمین در آنها شهرت داشت.[۱]

انصاف ایجاب می‌کند که توضیح دهیم که تنها غزالی نبود که در دام احادیث سست و ساختگی افتاد، بلکه علمای پیشین تصوف نیز گرفتار آن شده بودند و او احادیثی را که در آثار آنان بود، گرفت و در کتاب‌های خود آورد. متصوفه نیز همواره به سهل‌انگاری در حدیث، معروف بوده‌اند؛ زیرا میدان کار آنها سخنان رقیق و نرم می‌باشد.[۲]

حتی فقها نیز از دامی که متصوّفه گرفتار آن شدند، نجات نیافتند و بسیاری اوقات در کتاب‌های خود، احادیثی معلّق، بدون سند و بدون اثبات را نقل کرده‌اند. کتاب‌های تفسیر نیز پر از احادیث و روایات اسرائیلی‌ای است که نه صحت دارد و نه اثبات می‌شود.[۳]

کسانی که روایات درست از نادرست و روایات مقبول از مردود را تشخیص می‌دهند، کارشناسانی در حدیث هستند که خداوند علم شناخت حدیث را چه از جهت روایت و سند و چه از نظر درک و فهم متن، به آنها داده است و امام غزالی، با توجه به محیط علمی خود و فرهنگی که بر آن حاکم بود، از جمله‌ی این افراد نبود. نقطه ضعف غزالی و بسیاری از متصوفه، این بود که در علوم منقول مانند تفسیر روائی، حدیث و آثار سلف ـ که اساس و پایه‌ی علوم شرعی به حساب می‌آیند ـ تعمّق نکرد. خود امام غزالی در کتاب خود به نام «قانون التأویل» اعتراف می‌کند که سهم او از علم حدیث، بسیار

۱. قرضاوی، الإمام الغزالی بین مادحیه و ناقدیه، ص ۱۳۶.
۲. همان، ص ۱۳۷.
۳. قرضاوی، همان، ص ۱۳۷.

ناچیز است و این، باعث شد که او به احادیثِ بی‌اساس و یا جعلیِ متعدد، استدلال نماید. در حالی که ـ در همان موضوع ـ از احادیثی صحیح و یا متفق علیه زیادی غافل می‌شد که باید آنها را ذکر می‌کرد و شاید چنان‌چه از آنها آگاه می‌شد، جهت بینش وی تغییر می‌یافت.[1]

ابن‌تیمیه، اشاره می‌کند که امام غزالی در اواخر عمر خویش به طور قطع به این نتیجه رسید که کلام فلاسفه و هم‌چنین متکلمین، نه مفید علم است و نه مفید یقین.[2] وی می‌فرماید: آخرین چیزی که امام غزالی در عمر خویش بدان مشغول شد، مطالعه‌ی صحیح بخاری و مسلم بود و در حالی فوت نمود که سرگرم این کار بود.[3]

البته برخی از علما برای امام غزالی در استناد به احادیث ضعیف به ویژه در کتاب احیاء، این عذر را آورده‌اند که این کتاب درباره‌ی رقائق (سخنان پندآمیز و ظریف و ترغیب و اعمال فاضله است و علما نیز روایت احادیث ضعیف در این زمینه را اجازه داده‌اند. از جمله علمایی که این عذر را برای امام غزالی آورده‌اند، امام ابن‌کثیر است که درباره‌ی احیاء می‌فرماید: این، کتابی است شگفت‌انگیز که دربردارنده‌ی علوم شرعی زیادی است و آمیخته با مسایلی ظریف در تصوف و اعمال قلبی، اما احادیثِ غریب، منکَر و موضوعِ زیادی در آن وجود دارد، هم‌چنان‌که در کتاب‌های دیگری در مسایل فروع که با آن برای حلال و حرام استدلال می‌شود هم، چنین احادیثی هست، ولی استفاده از این احادیث در کتابی که برای رقائق، ترغیب (تشویق) و ترهیب (بیم دادن) نوشته شده است، از کتاب‌های دیگر آسان‌تر است.[4]

---

۱. همان، ص ۱۳۸.
۲. همان، ص ۱۳۹.
۳. ابن‌تیمیه، مجموع الفتاوی: ۲۱۴/۱۶.
۴. ابن‌کثیر، البدایة و النهایة: ۲۱۴/۱۶.

مطلبی که ذکر آن لازم است، این است که حافظ زین‌الدین عراقی با تخریج چکیده مانندی از احادیث کتاب که در حاشیه‌ی آن تحت عنوان «المغني عن حمل الأسفار بتخريج ما في الإحياء من الأحاديث و الأخبار» چاپ شده است، کمک و خدمت شایانی به این کتاب کرده است. پس به منظور شناخت درجه‌ی احادیث احیاء بر هر خواننده‌ای لازم است که به تخریج عراقی مراجعه نماید که ـ اگرچه ایرادی نیز بر آن وارد است ـ اما به هر حال مفید و سودمند است.[1]

مطالب قرآن و حدیث:
اگر آنها را دسته بندی کنیم هر موضوعی مربوط به عده‌ای می‌باشد
۱- عمومی: شامل همه افراد بشر: ایمان، نماز، ذکر، علم، اخلاق
۲- اختصاصی: زن، مرد، پادشاه، وزیر، رئیس، کارگر،
معلم، متعلم، استاد، شاگرد، [illegible]، [illegible]،
[illegible]، مشرک، مفسد... کشاورز، صنعتگر
تجار، کاسب، که هر کس رفتار و گفتار ویژه‌ی
خود را دارد و باید در آن حوزه کاری خود دین
قانون اسلام را رعایت فرمایید.

---

۱. قرضاوی، همان، ص ۱۴۳.

بخش هشتم: کتاب احیاء علوم‌الدین

کتاب احیاء امام ابوحامد غزالی، از جمله کتاب‌هایی است که نظرات متفاوت و ضد و نقیض زیادی درباره‌ی آن ابراز شده است، برخی ستایشگر محض آن بوده و درباره‌ی خطاهای بزرگ آن سکوت کرده‌اند، برخی نیز منتقد و خرده‌گیر مطلق آن بوده و درباره‌ی محاسن زیاد آن سکوت کرده‌اند. اما امامان آگاه و پابرجا در علم، درباره‌ی آن، راه میانه را برگزیده‌اند و هر مدح و انتقادی که سزاوارِ آن بوده، بر زبان آورده‌اند و بدون زیاده‌روی یا ستم، آن را در جایگاه شایسته‌ی خود قرار داده‌اند.[1]

ابن‌تیمیه ـ ضمن ارزیابی خود از دو کتاب «احیاء علوم‌الدین» و «قوت‌القلوب از ابوطالب مکی» ـ می‌گوید: اما کتاب «قوت‌القلوب»؛ که کتاب احیاء نیز در مسایلی که از اعمال قلبی ذکر می‌کند، تابع آن است مانند صبر، شکر، دوستی، توکّل، توحید و امثال آن. ابوطالب مکّی به حدیث و روایت و سخنان اهل دل آگاه‌تر از ابوحامد غزالی است و سخنانش نیز تحقیقی‌تر و

---

۱. الصویات، منهج اهل السنة في تقويم الرجال و مؤلفاتهم، ص ۱۴۳.

بهتر و دورتر از بدعت است؛ اگرچه در کتاب «قوت‌القلوب» نیز احادیثی ضعیف و موضوع و هم‌چنین مسایل زیاد غیرقابل پذیرشی وجود دارد. اما درکتاب احیاء، سخنانی درباره مُهلِکات (گناهان نابودکننده)، مانند تکبّر، خودخواهی، ریا، حسادت و امثال آن وجود دارد که اغلب آنها از سخنان حارث محاسبی درکتاب الرّعایة نقل شده است. برخی از این سخنان، مردود و برخی مورد نزاع می‌باشد. کتاب احیاء فواید زیادی دارد اما مسایل مذمومی نیز در آن وجود دارد. در این کتاب مسایلی فاسد از سخنان فلاسفه مربوط به توحید، نبوت و معاد وجود دارد. هنگامی که معارف اهل تصوف در آن ذکر می‌شود، مثل آن است که یکی از دشمنان مسلمانان را آورده و لباس اسلام بر تن او کرده باشد* و پیشوایان دین این مسأله را بر ابوحامد غزالی خُرده گرفته‌اند و درباره‌ی آن گفته‌اند: کتاب الشفاء ـ یعنی شفای ابن‌سینا در فلسفه ـ او را بیمار کرد. درکتاب احیاء احادیث و روایاتی ضعیف بلکه موضوع و جعلی و مسایلی از خطاها و لغزش‌های صوفیه نیز وجود دارد. با وجود این، درکتاب احیاء از سخنان مشایخ آگاه صوفیه که در اعمال دل استوار هستند و در مسایل و عبادات و ادب نیز، مطالبی موافق با کتاب و سنت وجود دارد که بیشتر از آن مسایلی است که باید رد شوند و به همین خاطر است که اجتهاد مردم درباره‌ی این کتاب متفاوت شده است و درباره‌ی آن دچار اختلاف شده‌اند.[1]

ابن‌تیمیه در جای دیگر می‌گوید: در سخنان غزالی تحت تأثیر سخنان ابن‌سینا درکتاب شفاء و غیره و رسایل اخوان‌الصفا و سخنان ابوحیّان توحیدی، مسایل فلسفی زیادی وجود دارد. اما مسایل معتزله در سخنان او

*. پاورقی ویراستار در ص ۱۳۱ ملاحظه شود.

۱. ابن‌تیمیه، مجموع الفتاوی: ۵۵/۱۰ والفتاوی الکبریٰ: ۱۹۵/۲.

کم است و یا اصلاً وجود ندارد، هم‌چنان‌که مسایل فلسفی در کلام ابن‌عقیل کم و یا معلوم است. بیشتر سخنان غزالی در احیاء خوب است اما مسایلی نادرست مانند مسایل فلسفی، کلامی و مسایلی از لغزش‌های صوفیه و احادیث موضوع وجود دارد.[۱]

امام ذهبی نیز می‌فرماید: اما کتاب احیاء مجموعه‌ای از احادیث باطل در آن وجود دارد، البته اگر مسایلی از آداب و رسوم و زهد از روش فلاسفه و صوفیه‌ی منحرف در آن نبود، خیر بسیار زیادی در آن وجود داشت و از خداوند علم سودمند را خواهانم. می‌دانید علم سودمند چیست؟ آن، علمی است که در قرآن در مورد آن چیزی نازل شده و پیامبرﷺ با گفتار و کردار آن را تفسیر نموده و هیچ نهی‌ای درباره‌ی آن نیامده است. پیامبرﷺ می‌فرماید: «کسی که از سنت من روی گرداند از من نیست».[۲] پس ای برادر! بر تو لازم است تدبّر در کتاب خداوند و دقت نظر در صحیحین (یعنی صحیح بخاری و مسلم)، سنن نسایی، ریاض الصالحین و اذکار امام نووی و اگر چنین کنی رستگار و موفق می‌شوی.[۳]

امام ذهبی هم‌چنین می‌فرماید: غزالی امام بزرگی است و البتّه در عالم این شرط وجود ندارد که اشتباه نکند.[۴] او در جای دیگر نیز می‌گوید: خداوند ابوحامد غزالی را رحمت کند مانند او در علوم و فضایلی که دارد کجاست؟ اما برای او ادعای عصمت از اشتباه و خطا نمی‌کنیم و در اصول نیز تقلید وجود ندارد.[۵]

---

۱. ابن‌تیمیه، مجموع الفتاوی: ۶/۵۴ـ۵۵.
۲. صحیح بخاری: ۵۰۶۳ و صحیح مسلم: ۱۴۰۱.
۳. الذهبی، سیر اعلام النبلاء: ۱۹/۳۴۰.　۴. همان: ۱۹/۳۴۰.
۵. همان: ۱۹/۳۴۶.

شیخ محمد الخضر حسین، شیخ ازهر، می‌گوید: اگر می‌بینیم علما ایرادهای متعددی در کتاب احیاء یافته‌اند، به این خاطر است که این کتاب ساخته‌ی انسانی معصوم از اشتباه نیست و همین فضل و جایگاه والا برای کتاب احیاء کافی است که گنجینه‌های فواید آن فراتر از شمارش است و طالبان علم و عاشقان فضیلت در کتاب احیاء به مطالبی دست می‌یابند که در کتاب‌های دیگر نمی‌توانند به آنها دست یابند.[۱]

دکتر قرضاوی نیز می‌فرماید: چه قدر آرزو دارم که برگزیده‌ای از این کتاب ـ یعنی کتاب احیاء ـ ایجاد شود، که هم روح و گرمی و هم فواید علمی و تربیتی آن را ـ که بسیار زیاد هم هستند ـ حفظ نماید و از طرف دیگر زیاده‌روی‌ها، مبالغه‌ها و احادیث ضعیف و یا حدّاقل بسیار ضعیف را حذف نماید و با این کار، خدمت شایانی تقدیم فرهنگ اسلامی بنماید.[۲]

علامه ابوالحسن ندوی می‌فرماید: کتاب احیاء دالّ بر جایگاه والای غزالی در میان علمای اخلاق می‌باشد. او درباره‌ی اخلاق، انگیزه‌ها، سرچشمه و انواع آن به بحث‌های علمیِ دقیق و عمیقی پرداخته و در مورد بیماری‌های قلب، اسباب و معالجه‌ی آنها، سخنانی مطرح نموده که حکمت و علم و تجربه و تربیت را در خود جمع کرده است. کسی که بحث فراگیر وی درباره‌ی علت این را که حب و دوستیِ جاه و مقام طبیعی است تا جایی که هیچ دلی از آن خالی نخواهد بود، مگر با مبارزه و جهاد شدید، خوانده باشد، به ذکاوت، مطالعه‌ی وی درباره‌ی طبیعت بشری و تحلیل بزرگ علمی و عقلی او اعتراف خواهد کرد.[۳]

---

۱. صالح الشامی، همان، ص ۱۵۸. ۲. قرضاوی، همان، ص ۱۵۸.
۳. الندوی، رجال الفکر و الدعوة: ۲۴۱/۳ ـ ۲۴۴.

غزالی به واسطه‌ی بحث‌های عمیق خود در اخلاق و تألیف بزرگ خود ـ احیاء علوم‌الدین ـ شایسته‌ی این است که در صف اول علمای اخلاق قرار قرار گیرد و مورد توجه و پژوهش پژوهشگران علم اخلاق، روان‌شناسی و مورخین این موضوعات قرار بگیرد. استاد ندوی معتقد است که کتاب احیاء، کتاب ترغیب و ترهیب است و مؤثرترین بخش کتاب در روان انسان، بخش‌های مربوط به ترغیب و ترهیب آن است. امام غزالی فریبندگیِ دنیا و جاودانگی آخرت و هم‌چنین نیاز به ایمان، عمل صالح و تهذیب نفس را به تصویر می‌کشد و از آن دفاع می‌کند و بهتر از هر وکیل برجسته و دوستِ دلسوزی، عذرخواهی می‌کند و بهتر از هر قاضی نابغه و قانون‌گذار ریزبینی، استدلال می‌نماید و سپس، به نرمی سخن می‌گوید و معالجه را بهتر از هر پزشک حاذق و مربّی مهربانی تجویز می‌نماید، مسایل شگفت‌انگیزی را پیش می‌کشد، عقل‌ها را افسون می‌کند، اشک‌ها را از چشمان سرازیر و دل‌ها را نرم می‌نماید. این موعظه‌های نرم و حکیمانه در دل هزاران نفر اثر گذاشته و در زندگی آنان انقلاب و دگرگونی بزرگی به وجود آورده است. هرکس می‌خواهد (این را بیازماید)، مرابطه‌ی ششم در توبیخ نفس و سرزنش آن را بخواند.[۱]

کتاب احیاء با این ویژگی‌ها، به کتاب اصلاح و تربیت تبدیل شد. گویا که مؤلف آن، تلاش کرد که این کتاب، به عنوان راهنما و مربی، بی‌نیاز کننده از کتاب‌های دیگر و جایگزین کتابخانه‌ی اسلامی شود. بنابراین آن را به شیوه‌ای تألیف کرد که در بردارنده‌ی عقاید، فقه، تزکیه‌ی نفس، پیراسته کردن اخلاق و دست‌یابی به درجه‌ی احسان باشد.[۲]

---

۱. غزالی، إحیاء علوم‌الدین: ۴/۳۵۶ـ۳۵۸.
۲. ندوی، رجال الفکر و الدعوة: ۱/۲۳۲.

اما نکته‌ی مورد توجه این است که بسیاری از افرادی که خود را به مطالعه‌ی این کتاب محدود می‌کنند یا بسیار زیاد به خواندن آن می‌پردازند و شیفته‌ی آن می‌شوند، در آنها نوعی زیاده‌روی در زُهد و بی‌تمایلی نسبت به دنیا و مخالفت با نفس در اشیای مباح، تنفّر از زندگی و تلاش فراوان در جهت ریاضت و مبارزه با نفس، به وجود می‌آید؛ تا جایی که سلامتی جسمی و عقل او تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد، به ویژه در این عصر که توان‌ها و بدن‌ها ضعیف شده‌اند، به همین دلیل برخی از مربیان آگاه، در آغاز کار، شاگردان خود را به ویژه آنانی که بسیار نیرومند و سریع تحت تأثیر قرار می‌گیرند، از مطالعه‌ی این کتاب منع می‌نمایند.

شاید سبب این مسایل این باشد که امام غزالی در حالتی به نوشتن این کتاب پرداخته که ترس و هیبت بر او مسلط و او شدیداً متأثر شده، بوده است و بنابراین، سخنانش در واقع تصویری از روحیه و تأثیرپذیری خودش را به نمایش می‌گذارد. غزالی در این کتاب، گفتارهای زیادی را پیرامون زهد، قهر با نفس و سرپیچی از آن، جمع کرده که خالی از زیاده‌روی و اسراف نیست و حقیقت این است که سیره‌ی پیامبرﷺ ـ که البته احادیث صحیح را هم شامل می‌شود ـ تنها مدرسه‌ای است که شاگردان خود را بر اساس اعتدال کامل، توازن صحیح، تربیت می‌نماید "و هر شخصی سخنش پذیرفته یا رد می‌شود مگر صاحب این قبر ـ پیامبرﷺ ـ"[1]. البته غزالی در این کتاب ـ تا حدودی ـ نشان دهنده و نماینده‌ی الگویی دینی است که علم ریشه‌دار و روش استوار را در خود جمع کرده است و همراه با آن برخوردار از دلی زنده و سرشار است که از سرچشمه‌ی سیره سیراب شده، سنت و شیرینی ایمان را چشیده

۱. از سخنان امام مالک به نقل از ندوی، رجال‌الفکر و الدعوة: ۱/۲۳۳.

و به یقین دست یافته باشد. همواره از گذشته تا به حال، مردم مسایل دین را از کتاب احیاء می‌گیرند و این مسایل با احیاء پابرجا بوده و هیچ‌گاه مردم از الگو و همراه بی‌نیاز نبوده‌اند.[۱]

با وجود ایرادهایی که بر احیاء گرفته شده است، شاملِ ذکر احادیث ضعیف و حتّی بیشترِ اوقات احادیث موضوع و ذکر سخنان سرشار از غلوّ صوفیه و سرکوب نفس و ترک اشیاء مباح ـ که ممکن است با اصول دین نیز سازگاری نداشته باشد ـ و ذکر سخنان فلاسفه در آن و هم‌چنین ایرادهای دیگری که ابن‌جوزی[۲] و شیخ‌الإسلام ابن‌تیمیه آنها را برشمرده‌اند، به همراه اعترافشان به فضل این کتاب، با وجود همه‌ی این‌ها، کتاب احیاء در مقدمه‌ی کتاب‌های اسلامی است که در هر عصر و هر نسلی مردم بی‌شماری از آن بهره گرفته‌اند و چنان تأثیراتی در درون افراد بر جای گذاشته که این تأثیرات را جز چند کتاب، کتاب‌های دیگری نداشته‌اند و هنوز هم کتابی است که همواره خوانندگان، شیفتگان و افراد متأثّر از آن در بیشتر کشورها در حال افزایش هستند و هنوز هم گنجینه‌ی سرشاری در مسایل دینی و منبع و مرجعِ نیرومندی از منابع اصلاح و تربیت به حساب می‌آید.[۳]

خلاصه‌ی سخن این‌که، این کتاب ساخته‌ی بشر است و وجود عیب‌ها و ایرادهای معدودی از ارزش آن نمی‌کاهد و البته این نکته را هم باید اضافه کنیم که کتاب احیاء فرهنگ‌نامه‌ی علمی عظیمی است و با یک کتابچه‌ی کوچک فرق بسیار دارد و وجود اشتباهاتی در آن به جایگاه آن لطمه‌ای وارد نمی‌کند.

---

۱. ندوی، همان: ۲۳۳/۱.
۲. ابن‌جوزی، المنتظم: ۱۶۹/۹ ـ ۱۷۰.
۳. ندوی، رجال الفکر و الدعوة: ۲۳۴/۱.

مهم‌ترین انتقاداتی که بر این کتاب گرفته شده، عبارتند از:

ـ آوردن احادیث ضعیف و موضوع.

ـ وجود برخی احکام که بر اساس این نوع احادیث صادر شده‌اند.

ـ ذکر بسیاری از داستان‌هایی که دربردارنده‌ی مبالغه‌هایی در سلوک صوفیانه است.

ـ بحث کشف و مکاشفه که در احیاء از آن سخن می‌گوید.[۱] *

ـ ذکر برخی از مسایل فلسفی در برخی جاها.

دکتر قرضاوی می‌گوید: اما مهم‌ترین ایرادی که در تصوف بر غزالی گرفته می‌شود، مسأله‌ی کشف و مکاشفه است که صوفی پس از ریاضت، تصفیه‌ی روحی و ترقّی کردن در پله‌های سالکان و درجات رهروان، به علوم و انوار آن دست می‌یابد و خود امام غزالی هم تصریح می‌کند که «علم مکاشفه» از مسایلی است که نباید در کتاب‌ها ذکر شود.[۲] هرچه که باشد، غزالی، چنان که امام ذهبی می‌فرماید: امام بزرگی است و شرط در عالم این نیست که خطا نکند.[۳] **

---

۱. صالح الشامی، الإمام الغزالی، ص ۱۸۱.

*. به وضوح معلوم است که دلیل مخالفت شدید با تصوّف و تصوّفِ غزّالی و کشف و مکاشفه‌ی صوفیّه، تنها دور بودن و بیگانگی مخالفان، از آن عوالم و احوال و مواجید است ـ ویراستار.

۲. قرضاوی، الإمام الغزالی بین مادحیه و ناقدیه، ص ۱۳۹.

۳. الذهبی، سیر اعلام النبلاء: ۳۳۹/۱۹.

**. چه خوب بود که مؤلّف محترم سخن «امام تاج‌الدّین سُبکی» در «طبقات الشافعیة الکبری» درباره‌ی احیاء را نیز نقل می‌کرد که گفت: «اگر مسلمین کتابی به جز احیاء نداشتند، نیازی به کتاب دیگری نبود و احیا، آنان را کفایت می‌کرد» ـ ویراستار.

بخش نهم: موضع‌گیری غزالی در مقابل اشغالگری صلیبیان

با ظهور سلاجقه، آگاهی نسبت به جهاد دوباره در درون مسلمانان شروع به ظهور و حرکت کرد و سلجوقیان توانستند در مدتی طولانی، از زمان ورودشان به بغداد تا سال ۴۹۰ هـ - یعنی تاریخ آغاز حمله‌ی صلیبیان به شام، تمام شمال شام را از دست بیزانسی‌ها بازگردانند و بلکه وارد آسیای صغیر شدند و توانستند در جنگ مشهور ملازگرد، امپراتور بیزانس را به اسارت بگیرند و این کاری بود که تا آن زمان در تاریخِ جنگ‌های اسلام و بیزانس روی نداده بود. اما از سال ۴۹۰ هـ، این جنگ‌ها چرخش می‌یابد و جهت دیگری می‌گیرد و به جنگ‌های صلیبی تغییر پیدا می‌کند.[1] صلیبیان در این جنگ‌ها، تعدادی از سرزمین‌های اسلامی، به ویژه بیت‌المقدس را با نیروی نظامی اشغال کردند، جوی‌های خون، جاری کردند و از ساکنان بیت‌المقدس حدود شصت هزار نفر را کشتند و امت اسلامی در مقابل این هجوم‌های وحشیانه، دچار تشتّت شد. اما در مقابل این حملات، از امام غزالی، همان

---

۱. الجهاد من الهجرة إلى الدعوة إلى الدولة، ص ۷۶.

صاحب سخنان شنیدنی و شهرت طنین‌انداز و بیان تأثیرگذار و استدلال‌های عمیق، صدایی شنیده نشد؛ او چرا سخنی از جهاد بر زبان نمی‌آورد؟ چرا مانند شیخ‌الإسلام ابن‌تیمیه که پس از او آمد، مردم را به حرکت درنمی‌آورد؟ راز این منفی‌گرایی چیست؟ واقعیت این است که این موضع‌گیری حیرت‌انگیزی از ابوحامد غزالی است، در حالی که شخصیتی مانند وی نسبت به چیزی که باید گفته شود و چیزی که باید در زمان حمله به مسلمان انجام داد، نا آگاه نیست، در حالی که در کتاب‌های فقهی، حکم جهاد در این گونه حالت‌ها بیان شده که فرض عین است.

شاید گفته شود، این رویدادها در دنیای اسلام، زمانی بروز کرد و بحرانی شد که غزالی به زندگی گوشه‌گیری و تصوف در سال ۴۸۸ هـ روی آورد و دنیا را با تمام نبردهای آن برای بقاء یا نابودی، ترک کرد و در این هنگام دغدغه‌ی اصلی فکری او، نجات دادن خود از آتش جهنم و انتقال آن از اعمالِ هلاک‌کننده به کارهای نجات‌بخش بود. زیرا صلیبیان در سال ۴۹۱ هـ، شهر أنطاکیه و در ماه آخر همان سال شهر «معرّة النعمان» را اشغال کردند. گفته می‌شود که در این شهر، صد هزار نفر را کشتند و سپس، با کشتار و ویرانی، شهرهای دیگر را سرکوب و در سال ۴۹۲ هـ قدس را تصرّف کردند و مرتکب چنان کشتار عظیمی شدند که تاریخ از آن یاد می‌کند و آن را فراموش نمی‌کند و در این زمان، غزالی هنوز در عزلت و گوشه‌گیری خود به سر می‌برد، زیرا تا سال ۴۹۹ هـ آن را ترک نکرد؛ اما پس از ترک گوشه‌گیری و بازگشت به زندگی و فایده رساندن و تدریس و دعوت هم، چیزی از او سر نزد که نشان دهنده‌ی توجه و اهتمام وی به این مسأله باشد که به سرنوشت امت اسلامی و سروری آن مرتبط بود.[1]

---

۱. زکی مبارک، الإخلاص عند الغزالی، ص ۲۵.

دیدگاه‌های برخی از علمای معاصر در مورد سکوت غزالی در مقابل جنگ‌های صلیبی:

۱. دکتر زکی مبارک

دکتر زکی مبارک یکی از مشهورترین منتقدان معاصر است، که درباره‌ی غزالی نوشته‌اند و کتابی تحت عنوان: «الأخلاقُ عند الغزالی» دارد. در این کتاب او به مسایل مختلفی درباره‌ی غزالی می‌پردازد و توقف کوتاهی در موضوع غزالی و جنگ‌های صلیبی دارد که در آن می‌گوید: آیا می‌دانید که چرا این مسأله را در مورد جنگ‌های صلیبی ذکر می‌کنم؟ تا بدانید که در حالی که پطرس زاهد (مسیحی)، شب و روز خود را در القای سخنرانی و نوشتن نامه‌ها برای تشویق مردم اروپا به اشغال سرزمین‌های مسلمانان سپری می‌کرد، حجة الإسلام غزالی در خلوت خود غرق و سرگرم اوراد و اذکار خویش بود و به دعوت و جهاد که بر او واجب بود، توجّهی نداشت.[1]

۲. دکتر عمر فروخ

اما دکتر عمر فروخ در پی یافتن عذری برای امام غزالی در مورد سکوت او درباره‌ی آن‌چه که در قدس رخ داد، است؛ او می‌گوید: اهل تصوف معتقد بودند که جنگ‌های صلیبی، کیفر گناهان و معصیت‌هایی است که مسلمانان قبلاً انجام داده بودند و شاید غزالی نیز در این باور با اهل تصوف همراه بوده باشد.[2]

---

۱. زکی مبارک، الإخلاص عند العزالی، ص ۲۵.
۲. فروخ، عمر، ابوحامد الغزالی والتصوف، ص ۳۵۲.

البته تعمیم این دیدگاه که همه‌ی اهل تصوّف در جهاد، شرکت نمی‌کنند، صحیح نیست. بلکه واقعیات تاریخی، دالّ بر شرکت بسیاری از اهل تصوف در جهاد علیه صلیبیان در دوره‌ی سلاجقه، خاندان زنگی، ایوبیان، ممالیک و عثمانیان و حتّی در دوران جدید است، چنان‌که (مثلاً) عبدالقادر جزایری که نخستین جنبش جهادی علیه استعمار فرانسه را در الجزایر رهبری کرد، از بزرگان تصوف بود. در میان فرقه‌ی سنوسی در لیبی، محمد المهدی السنوسی در حالی فوت کرد که در یکی از مرزها در چاد سرگرم جهاد با فرانسویان بود. احمد شریف السنوسی و عمر مختار از رهبران جنبش جهادی در لیبی از صوفیه بودند. هم‌چنان که در حال حاضر نیز، برخی از اهل تصوف در جهاد علیه اشغال عراق به دست آمریکا شرکت نمودند. بنابراین این گفتار که اهل تصوف در جهاد شرکت نمی‌جویند، به طور مطلق و عام، صحیح نمی‌باشد.

واقعیت مسأله این است، کسانی از اهل تصوف که به جهاد اقدام می‌نمایند، گروهی از صوفیه هستند که پیروان تصوف سنّی هستند. پایه‌های آن از جهت عقیده و برنامه، بر اساس اصول اهل سنت می‌باشد، البته با پرداختن بیشتر به عبادت، ذکر و زهد و شاید هم کار آنها خالی از برخی اشتباهات نباشد. اما تصوف انحرافی که بر اساس کمک خواستن از مرده‌ها و افراط در مورد شخصیت‌ها، ترویج بدعت‌ها، بی‌تفاوتی و توکّل و توقّع داشتن و گسترش دادن روحیه‌ی شکست، استوار است، این نوع تصوف است که ابزار دست استعمار و اشغالگران می‌شود. البته دکتر عمر فروخ در کتاب دیگرش تحت عنوان «التصّوف في الإسلام» نظر دیگری دارد، که در آن می‌گوید: آیا خواننده شگفت زده نمی‌شود، وقتی که بداند حجة الاسلام

ابوحامد غزالی، کسی که خود و علمش را وقف دین و حفظ و نگهداری ایمان عامه‌ی مردم کرده بود، شاهد افتادن قدس به دست فرنگیان صلیبی بوده و دوازده سال پس از آن حادثه زندگی کرده، اما به این رویداد بزرگ اشاره نکرده است.[۱]

۳. دکتر یوسف قرضاوی

دکتر قرضاوی می‌گوید: واقعیت این است که این موضع‌گیری از ابوحامد غزالی﵀ حیرت‌انگیز است، زیرا شخصیتی مانند او از گفتن آن‌چه که باید گفته شود، نا آگاه نیست. دکتر قرضاوی در ادامه می‌گوید: شاید عذر این امام بزرگوار، این باشد که در درجه‌ی اول، دغدغه‌ی اصلی ایشان، اصلاح از درون بوده است و این فساد داخلی است که زمینه‌ساز هجوم و حمله‌ی خارجی می‌شود، هم‌چنان که آیات آغازین سوره‌ی اسراء بر این امر دلالت دارد، زیرا بنی‌اسرائیل هرگاه مرتکب فساد در زمین می‌شدند، خداوند، دشمنانشان را بر آنها مسلط می‌کرد و هرگاه نیکی و اصلاح می‌کردند، آنها بر دشمنان می‌تاختند؛ امام غزالی نیز بیشترین توجه خود را مصروف اصلاح فرد نمود که اساس و هسته‌ی اصلی جامعه است و اصلاح فرد هم تنها با اصلاح قلب و فکرش انجام می‌پذیرد و پس از آن است که کردار و رفتارش و به دنبال آن زندگیش اصلاح خواهد شد و اساس و پایه‌ی تغییر اجتماعی نیز بر این اساس است و این همان چیزی است که قرآن نیز مردم را به آن راهنمایی می‌نماید که می‌فرماید:

---

۱. فروخ، عمر، التصوف في الإسلام، ص ۹.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾.[1]
«خداوند (نعمت‌ها و حالت‌های) قومی را تغییر نمی‌دهد، مگر این‌که آنها درون خود را تغییر دهند».

البته اصلاح حاکمان با راهنمایی مناسب و نشان دادن مسیر به آنها نیز شامل این اصلاح می‌شود. البته خداوند به حقیقت عذر وی آگاه‌تر است.[2]

۴. دکتر ماجد عرسان الگیلانی

دکتر ماجد می‌گوید: نسبت به موضوع جهاد، مشاهده می‌شود که غزالی به محتوای موضوع آن در مسأله‌ی «امر به معروف و نهی از منکر» می‌پردازد که در جاهای زیادی، آن را یکی از اشکال امر به معروف و نهی از منکر، به حساب آورده است و مثال‌ها برای این مسأله زیاد است، از جمله در جایی می‌فرماید: آیا نباید به لوازم امر به معروف و نهی از منکر پرداخت که نهایت آن آماده کردن سربازان و نیروها در راه خشنودی خداوند و جلوگیری از گناهان می‌باشد و ما برای افراد جهادگر جایز می‌دانیم که تجمع نمایند و با گروه‌های کفر ـ در جهت سرکوبی اهل کفر ـ بجنگند و همین طور، سرکوب اهل فساد نیز جایز می‌باشد، زیرا کشتن کافر اشکالی ندارد و مسلمان نیز اگر کشته شود، شهید است و هم‌چنین انسان فاسقی که از فسق خود دفاع می‌کند، کشتنش ایرادی ندارد و محتسبی که حق با او باشد، چنان‌چه مظلوم کشته شود، شهید محسوب می‌شود. هم‌چنین می‌گوید: شرط پنجم (از شروط محتسب)، این است که توانا باشد. این نکته نیز ناگفته نماند کسی که

---

۱. الرعد؛ ۱۱.
۲. القرضاوی، الغزالی بین مادحیه و ناقدیه، ص ۱۵۶.

ناتوان باشد، وظیفه‌ی احتساب و نظارتی بر او نیست، مگر با قلبش؛ زیرا هر کسی که خداوند را دوست داشته باشد، از نافرمانی و معصیت او متنفر است و آن را ناپسند می‌داند. ابن‌مسعود﷛ می‌فرماید: با قدرت خود به جهاد با کافران بپردازید، اگر نتوانستید کاری انجام دهید غیر از این‌که در روی آنان اخم کنید، این کار را بکنید.[1]

هم‌چنین است این فرموده‌ی امام غزالی: پس می‌گوییم: آیا کسی که شراب می‌نوشد، می‌تواند در جهاد با کافران شرکت نماید و با جلوگیری از کفر وظیفه‌ی حسبه و نظارت را انجام دهد؟ اگر بگویند: خیر، در آن صورت با اجماع مسلمانان مخالفت کرده‌اند؛ زیرا سربازان و نیروهای مسلمانان همواره، چه در زمان پیامبرﷺ و چه در دوران‌های بعد از ایشان، نیکوکاران، تاجران، شراب‌خواران و ستمگران به یتیمان را نیز با هم در میان خود داشته‌اند و هیچ‌گاه هم از جهاد منع نشده‌اند.[2]

از بررسی روش امام غزالی در معالجه و حلّ مسایل اجتماعی مختلف، برای ما آشکار می‌شود که موضع‌گیری غزالی درباره‌ی جهاد، از این دو ویژگی برخوردار بوده است:

نخست: مفهوم جهاد نزد غزالی، دفاع از قومیّت‌ها، سرزمین‌ها و دارایی‌ها نیست، بلکه وسیله‌ای است برای حمل پیام امر به معروف و نهی از منکر که عامل حقیقی به وجود آمدن امت اسلامی است. از آن‌جا که جامعه‌ی معاصر امام غزالی، از حمل این پیام باز ایستاده و به منکر اجازه‌ی

---

۱. عرسان الگیلانی، ماجد، هکذا ظهر جیل صلاح‌الدین، ص ۱۴۴. به نقل از إحیاء علوم‌الدین: ۱۴۴/۲.

۲. همان، ص ۱۴۴. به نقل از إحیاء علوم‌الدین: ۳۰۹/۲.

گسترش داده بود و این منکَر به مذاقش شیرین بود و مردم آن از دین، به پای‌بندی در لباس، خوراک و نکاح و ازدواج، بسنده کرده بودند ـ چنان‌که مورخ معروف ابوشامه آن جامعه را توصیف کرده است ـ دیگر هر نوع فراخوانی برای جهاد نظامی، فایده‌ای نخواهد داشت، مگر این‌که قبل از آن جهادی با نفس وجود داشته باشد که درون مردم را تغییر دهد و باعث شود که آنها مزه‌ی فداکاری با جان و مال در راه خداوند را بچشند.

دوم: غزالی از مفهوم جهاد فراگیر و مراحلی که جهاد در آن به ظهور و اجرا درمی‌آید، آگاه بود. می‌دانیم که جهاد به سه شیوه ظهور پیدا می‌کند: جهاد تربیتی، جهاد تنظیمی، جهاد نظامی. فهم درست این سه مظهر و تربیت‌دهی و زمان‌بندی مناسب آن، یکی از نشانه‌های حکمت است که خداوند آن را راه اول دعوت به سوی خود قرار داده است که می‌فرماید:

﴿اُدْعُ إِلىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جٰادِلْهُمْ بِالَّتي هِيَ أَحْسَنُ﴾.[1]

«(مردم را) با حکمت و اندرز نیکو به راهِ پروردگار خود دعوت کن و با ایشان با شیوه‌ای که نیکوتر است، گفتگو کن».

پس، دعوت به جهاد نظامی و تشویق مردم به آن در میان امتی مرده که در آن اندیشه‌ها و اشخاص، حول محور «اشیاء» می‌چرخند، به‌سان درخواست حرکت از مردگان داخل قبرهاست.[2] ماجد عرسان الگیلانی در ادامه می‌گوید: شاید در این بررسی، پاسخ اعتراضی باشد که غزالی را به کناره‌گیری از قضایای دنیای اسلام، متهم می‌کند و شاید در چهار میدان اصلاح غزالی، دلیل روشنی باشد بر این‌که او شروع به جهاد تربیتی و

۱. النحل؛ ۱۲۵.

۲. عرسان الگیلانی، ماجد، همان، ص ۱۴۶.

پرورشی را در میان امتی انتخاب نمود که دچار سستی و کاهلی شده و عدم اعتراف به ارزش‌های اسلامی در آن شیوع پیدا کرده بود، تا این جهاد زمینه‌ای برای کنار نهادن فرمانروایان سیاسی و نظامی باشد که رهبری جهاد تنظیمی و نظامی را به عهده دارند، جهادی که پرچم امر به معروف و نهی از منکر و ایمان به خداوند را بلند می‌کند. میدان‌های اصلاح نزد غزالی عبارتند از: ۱. نقد حاکمان ستمگر؛ ۲. مبارزه با مادی‌گرایی فراگیر؛ ۳. دعوت به عدالت اجتماعی؛ ۴. مبارزه با جریان‌های فکری منحرف.[۱][*]

---

۱. همان، ص ۱۴۶ و ۱۴۷.

*. باید تذکّر داد محقّقان عرب از آن‌جا که آثار فارسی غزالی را ندیده‌اند، از این غافل مانده‌اند که او در کتاب تحفة الملوک خود، شاه سلجوقی را به «بازستاندن قدس از کافران فرنگ» فرا خوانده است ـ فرار از مدرسه، دکتر زرین‌کوب، ص ۱۶۴ و علل و آثار جنگ‌های صلیبی، عبدالله ناصری طاهری، صص ۶۵ و ۵۵ و ۲۱۰ ـ ۱۶۰.

[بخش دهم: آخرین کتاب غزالی و روزهای آخر عمر او]

۱. کتاب إلجام العوام، آخرین اثر غزالی

کتاب «إلجام‌العوام عن علم الکلام» قطعاً آخرین تألیف امام غزالی بوده است. در این کتاب، مسایل مهمی که غزالی در مسیر خود برای یافتن حقیقت به آنها رسیده است، آشکار می‌شود. از جمله در این کتاب از عقیده‌ی سلف دفاع می‌کند و حق را مذهب سلف می‌داند و مخالفان آنها را اهل بدعت می‌داند.[1]

هم‌چنین، با دعوت به اثبات صفات خداوند و عدم تأویل کردن آنها به صورتی که به تعطیلی صفات منجر شود، شدیداً از تأویل، منع می‌کند و می‌فرماید: معالجه‌ی توهّم تشبیه خداوند، آسان‌تر از معالجه‌ی مهمل گذاشتن و تعطیلی صفات است، زیرا کافی است که با همه‌ی این پدیده‌ها گفته شود: «لیس کمثله شیء»:[2] «چیزی مانند او نیست». او می‌فرماید: دلیل

---

۱. الغزالی، إلجام العوام عن علم الکلام، ص ۶۲.
۲. همان، ص ۱۰۸.

بر این‌که مذهب سلف، حق می‌باشد این است که دسته‌بندی آن (تأویل) بدعت است و بدعت نیز مذموم و گمراهی است.

فرو رفتن در تأویل از جانب عامّه و درگیر کردن آنها از جانب علما، بدعتی مذموم است، امّا نقطه‌ی مقابل آن که دست کشیدن از تأویل است، روشی پسندیده است. وی هم‌چنین یادآوری می‌کند که: صحابه و تابعین در تمام دوران خود و تا آخر عمر خود، مردم را به گشتن، جستجو، تفسیر، تأویل و پرداختن به این مسایل، دعوت نکرده‌اند، بلکه در منع کردن کسانی که در این مسایل فرو رفته و سؤال یا بحث کرده‌اند، مبالغه به خرج داده‌اند و اگر این مسایل، جزو دین یا منابع دین بود، آنها حتماً شبانه‌روز به آن می‌پرداختند و فرزندان و خانواده‌های خود را به آن دعوت می‌کردند و برای بنیان نهادن اصول و شرح آن، بیشتر از زمینه‌سازی برای قواعدِ ارث و میراث، آستینِ همّت بالا می‌زدند. او اضافه می‌کند: پس به صورت قطع، از این اصول در می‌یابیم که حق، آن چیزی است که سلف گفته‌اند و درست آن چیزی است که آنها دیده‌اند، به ویژه که پیامبر صلی الله علیه وسلم آنها را ستوده و می‌فرماید:

«خَيْرُ النّاسِ قَرْني، ثُمَّ الَّذينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذينَ يَلُونَهُمْ».

«بهترین نسل‌ها، نسل هم عصر من و سپس، آنهایی که به دنبال آنها می‌آیند (تابعین) و سپس، نسلی که بعد از آنها می‌آیند (تابع تابعین) می‌باشند».[۱]

پس یکی از نتایجی که امام غزالی در زندگی علمی خویش به آن رسید، تکیه بر مرجعیت صحابه در علم و سیره و رفتار آنان است؛ او، آنها را بر نسل‌های بعدی حجّت و معیارِ درستیِ عقیده و کردار می‌داند و این موضع‌گیری صحیحی است و دالّ بر ضرورت توجه به شناخت سیره، رفتار،

۱. بخاری، کتاب الشهادات: ۱۵۱/۳ و مسلم: ۱۹۶۷.

عبادت و جهاد آنها، به ویژه خلفای راشدین می‌باشد که پیامبرﷺ ما را به تمسّک به سنّت آنها تشویق نموده است.

نکوهش شدید متکلّمین: او در این باره می‌فرماید: دلیل بر متضرّر شدن مردم به واسطه‌ی علم کلام، مشاهده و دیدن و تجربه و شرّی است که از زمان سر بر آوردن متکلمین و گسترش علم کلام، برخاسته است، با وجود نهی نسل اول از صحابه از چنین شرّ و فتنه‌هایی. هم‌چنین دلیل دیگر این است که پیامبرﷺ و تمام صحابه در استدلال، روش متکلمین را در تقسیم‌بندی‌ها و ریزه‌کاری‌ها، در پیش نگرفتند و این، به خاطر ناتوانی آنها از آن روش نبوده است، چون که اگر آن را مفید می‌دانستند، در آن مبالغه و اغراق می‌کردند و در آوردن دلایل بیشتر از پرداختن به مسایل ارث، فرو می‌رفتند.[۱] وی هم‌چنین به مسأله مهمی اشاره می‌نماید و آن این‌که: صحابه‌ رضی الله عنهم در اثبات نبوّت حضرت محمدﷺ به استدلال با یهودیان و مسیحیان، نیاز داشتند، اما با این وجود، فراتر از دلایل قرآن پیش نرفتند و در نهادن معیارهای عقلی و ترتیب مقدمات، سوار بر امواج دریاهای عمیق نشدند و همه‌ی این‌ها به این دلیل بود که آنان می‌دانستند این روش باعث برانگیختن فتنه و سبب سردرگمی می‌شود، کسی که دلایل قرآن، او را قانع نکند، جز شمشیر و نیزه، وی را بازندارد، زیرا فراتر از بیان خداوند، بیانی نیست.[۲]

نهی گسترده در جاهای متعدد کتاب از بدعت و بدعتگذاری که می‌فرماید: عوام نیز چنان‌چه خواهان سؤال از این مفاهیم باشند، باید آنها را منع کرد و آنها را هم‌چنان که حضرت عمر رضی الله عنه هرکسی را که از آیات متشابه سؤال می‌کرد، با زدن با شلاق، منع می‌کرد، باید بازداشت، هم چنان که

---

۱. غزالی، إلجام العوام، ص ۸۸-۸۹. ۲. غزالی، همان، ص ۸۹-۹۰.

پیامبرﷺ انجام داد، هنگامی که گروهی را سرزنش کرد که در موضوع قَدَر به تفکر فرو رفته بودند و درباره‌ی آن سؤال کردند و پیامبرﷺ فرمودند: آیا مگر شما به این مسأله دستور داده شده‌اید؟ و سپس فرمودند: اقوام پیش از شما، تنها به خاطر زیادی سؤال (جرّ و بحث) به هلاکت رسیدند.[۱]

امام غزالیﷺ، سپس، اضافه می‌کند که: به همین خاطر می‌گوییم: برای واعظانی که بر سر منابر می‌روند، پاسخ دادن به این مسایل با تأویل و جزئیات و فرورفتن در آنها، حرام است، بلکه آن‌چه بر ایشان واجب است این است که به ذکر آن‌چه که ما گفتیم و سلف گفته‌اند، اکتفا کنند.[۲]

۲. روی آوردن غزالی به قرآن و احادیث صحیح

معروف است که امام غزالی در اواخر عمر خویش به احادیث روی آورد و معلّمانی برای خویش گرفت که دو کتاب صحیح بخاری و مسلم را بر آنها می‌خواند و حفظ می‌کرد و صحیح بخاری را از ابوسهیل محمد بن عبدالله حفصی و سنن ابوداوود را از قاضی ابوالفتح حاکمیِ توسی می‌شنید و می‌خواند.[۳] و این مسأله، انسان را متوجه ویژگی برجسته‌ای در شخصیت غزالی می‌نماید که همان تواضع وی در طلب علم و عدم تکبّر در گرفتن علم از علما می‌باشد، در حالی که در آن سن و جایگاه علمی بود. شاگرد امام غزالی، عبدالغافر فارسی، آخرین مراحل زندگی وی را چنین بیان می‌کند:

آخر کار غزالی به روی آوردن به احادیث مصطفی، هم‌نشینی با اهل حدیث و مطالعه‌ی دو کتاب صحیح بخاری و مسلم که حجّتِ اسلام هستند، انجامید

---

۱. صحیح مسلم: ۲۶۶۶ با لفظی دیگر. ۲. إلجام العوام، ص ۷۰.
۳. السبکی، الطبقات الشافعیه الکبری: ۴/۱۱۰.

و چنان‌چه زنده می‌ماند، در این علم با زمان کمی که به آموختن آن اختصاص می‌داد، بر همه پیشی می‌گرفت و شکی نیست که قبلاً نیز به شنیدن حدیث پرداخته بود و در آخر عمر نیز به سماع و شنیدن آن پرداخت.[۱]

امام ابن‌تیمیه نیز، از کسانی است که این مرحله‌ی آخر را که غزالی در معرض آن قرار گرفت، یادآوری می‌کردند. او، در بیشتر کتاب‌های خویش، این مطلب را تکرار کرده است با تأکید بر این نکته که غزالی در آخر عمر خویش به اهل حدیث متمایل شد و در حالی فوت کرد که صحیح بخاری بر روی سینه‌اش بود.[۲]

ابن‌کثیر نیز شرح حال کوتاهی از غزالی ذکر کرده که در آخر آن می‌گوید: سپس، به شهر خود توس بازگشت و در آن مقیم شد و کنجی برای عبادت در آن بنا کرد، خانه و بوستانِ زیبایی در آن ساخت و به تلاوت قرآن و حفظ احادیث صحیح پرداخت.[۳]

۳. وفات او

امام غزالی در روز دوشنبه، چهاردهم جمادی‌الآخرِ سال ۵۰۵ هـ[۴] فوت کرد و در [طابَران] توس دفن شد ـ خداوند او را رحمت کند ـ یکی از یارانش در حالی که غزالی در حال احتضار بود، از او درخواستی کرد و گفت: مرا وصیّتی کن! گفت: اخلاص داشته باش و هم‌چنان آن را تکرار کرد تا این‌که فوت کرد.[۵] برادرش، احمد می‌گوید: هنگامی که صبح دوشنبه بود، برادرم

۱. همان: ۸۱۰۹/۴ـ۸۱۱۱. و الذهبی، سیر اعلام النبلاء: ۳۲۳/۱۹ـ۳۲۴.
۲. فروخ، عمر، ابوحامد الغزالی والتصوف، ص ۳۶۷.
۳. ابن‌کثیر، البدایة و النهایة: ۲۱۵/۱۶.
۴. برابر با ۱۸ دسامبر ۱۱۱۱ میلادی و ۲۸ آذر ۴۹۰ خورشیدی ـ ویراستار.
۵. ابن‌کثیر، همان: ۲۱۵/۱۶.

ابوحامد وضو گرفت، نماز خواند و گفت: کفن را برایم بیاورید! و آن را گرفت، بوسید و بر چشمان خود نهاد و گفت: گوش به فرمان هستم! و برای وارد شدن بر پادشاه (خداوند)، فرمانبردارم و سپس، پاهایش را دراز کرد و رو به قبله کرد و قبل از روشن شدن هوا، فوت نمود.[۱] شاعر مشهور، ابیوردی، با قافیه‌ی «ف»، در رثای وی سرود که از جمله‌ی آن می‌فرماید:

مَضىٰ وَ اَعْظَمُ مَفْقُودٍ فُجِعْتُ بِهِ مِنْ لَا نَظِيرَ لَهُ فِي النَّاسِ يَخْلِفُهُ[۲]

«رفت و او بزرگ‌ترین از دست رفته‌ای است که داغدارش شدم کسی که در میان مردم کسی وجود ندارد که جایگزینش باشد.

پس رحمت خداوند بر غزالی باد! زیرا او در مسیر نظریه‌پردازی برای اهل سنّت در عصر سلجوقی، تلاش‌های بزرگی کرد و او بود که با جهاد فکری و علمی خویش در تقویت خلافت عباسی و مبارزه با خطرِ در حال افزایش باطنیان در آن زمان ـ که مهم‌ترین خطری بود که خلافت را تهدید می‌کرد ـ سهم به‌سزایی داشت. غزالی در تمام عمر خویش و از طریق نوشته‌های خویش، همواره به مبارزه با باطنیان با تمام امکانات، دعوت می‌کرد و یکی از پیشنهادهای او به خلیفه، تعیین شخصی به نام قائم به حق در هر سرزمینی برای مبارزه با دعوتگران بدعت‌گذار بود.[۳]

باطنیان خطر بزرگی برای اسلام به حساب می‌آمدند و بر اساس دیدگاه غزالی، عنصری نگران کننده برای عقیده در داخل آن محسوب می‌شدند و مانند فلاسفه، غزالی به یورش سختی علیه آنها دست زد.

---

۱. سکب العبرات للموت و القبر و السکرات: ۲۸۲/۱.
۲. ابن‌خلکان، و حیات الأعیان: ۲۱۹/۴.
۳. الجهاد من الهجرة إلی الدعوة إلی الدولة، ص ۸۶.

امام غزالی، به تلاش‌های اصلاحی بزرگی دست زد، در جهت فقهِ سلوک به سوی خداوند، تقویت روحی، پیراسته کردن روان، روشن کردن عقل‌ها، اصلاح نیت‌ها، مبارزه با بیماری‌های قلبی و زنده نمودن مفاهیم ایمانی و اخلاقی، مانند فداکاری، زهد، صبر و بازگشت به خدا و کمک خواستن از خداوند. تلاش‌ها و اقدامات او در آگاه کردن مردم سهم بزرگی داشت و گروهی از مصلحان بزرگ، بخش‌هایی از برنامه‌ی تربیتی وی را گرفتند، مانند عبدالقادر گیلانی که مدرسه‌ی مردمی بزرگی تأسیس کرد که در آگاه کردن عامّه‌ی مسلمانان، سهم زیادی داشت و جنبش جهادی به رهبری نورالدین و صلاح‌الدین را ـ که در دوران بعد به وجود آمد ـ مورد حمایت قرار داد. مدارس نظامیه که غزالی از جمله مدرّسان بزرگ آن بود، در جنبش اصلاحی‌ای که دوره‌های آن، مدّت دو قرن، از مبارزه‌ی ترسناک تا شکست اشغالگران صلیبی و بازپس‌گیری تمام زمین‌ها و مقدّسات، ادامه داشت، سهم بزرگی داشت و این بیانگر نقش علمای اهل سنت در بیداری امت، منظم نمودن صف‌ها، برملا کردن انحراف، تبیین واقعیت‌ها و گذشت از همه چیز، گران‌بها و کم‌ارزش، در مسیر بلند کردن برنامه‌ی خداوند می‌باشد.

[در پایان می‌گوییم: با همه‌ی انتقاداتی که از بعضی مواضع حجة الإسلام امام محمد غزالی رحمه الله بیان شده و خواهد شد ـ خواه از طرف دوست یا دشمن ـ باید گفت: همین بس که او را مجدد سده‌ی پنجم هجری نامیده‌اند، عنوانی که به حق شایسته‌ی اوست و اگر ایشان نمی‌بود، شاید اسلام با مشکلات بسیار زیادی روبه‌رو می‌شد؛ چه ایشان راه را برای علمای پس از خود هموار ساختند و خدماتی که به اسلام و مسلمانان نمود، نسبت به انتقاداتی که از او شده و خواهد شد ـ هرچند که تمام آنان پذیرفتنی نیستند ـ بسیار اندک و ناچیز است.

اهل سنت معتقد است که جز سخن پیامبر اسلام ﷺ هر سخنی احتمال صحت یا عدم صحت را داراست. در حالی که سخنان این عالم حکیم، آن چنان ارزشمند و تأثیر گذار است که به هیچ وجه نمی‌توان ساده از آنان گذر کرد؛ زیرا که یقیناً هیچ‌گاه خواننده از خواندن این سخنان به بیراهه نخواهد رفت، هرچند که تمام این سخنان پذیرفتنی نباشند. پس با یقین می‌گوییم: راه امام غزالی، همان راه اسلام راستین و رسیدن به سعادت جاودان و هم‌نشینی با انبیا و صدیقین و شهداست.]

و آخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمین.

۱۳۸۷/۳/۲۷ در کرمانشاه ترجمه شد.



انتشارات کردستان
Kurdistan Publication
سنندج- پاساژ عزتی- تلفن: ۲۲۶۵۳۸۲

